شاه بن حسین نظام شاه بن برهان نظام شاه بن ملک احمد بحری نظام شاه جنیری و علی عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه
بن اسمعیل محمد عادل شاه بن یوسف عادل شاه بیجاپوری بحرص و هوای ملک و مال دنیا نایره جدال و قتال مشتعل بود عادل شاه
از دست لشکریان نظام شاهی هزیمت یافته بصوب لکمو کهاز رویم راجه بهوجه طلبیده او شکست اهل اسلام را فهم
عظیم و استحکام بنیان دولت خود انگاشته با فوج گران در تاخت و حوالی احمد نگر و جنیر آتش غارت برافروخته تمامه آنرا بیدی
و رعایا و برایا را خراب و تاراج و با خاک سیاه برابر ساخت بعد منطفی آتش فتنه و فساد بزلال آشتی باو فرو نشانده غنیمت
لشکر و متاع کذا نیده علی عادل شاه شهر یار متاود خود در بیجاپور بود چون از فرار او که در اول یورش بود هر کاه
بجانب او خالی یافته جمعی را از فتنه انگیزان با خود متفق ساخته چند قلعه و تعلقات بحر بر را از روی تغلب تصرف نموده
بودند لاجه چون فتنه عنصری در اطراف خود حرارت و آثار بیدولتی و بی مروتی در اعلام خود ظاهر دید عزم و قوت و دولت
اقبال خود مشاهده نموده متحیر و متفکر تر گردیده رسولان بتحف نصایح و مواعظ نصیحت آمیز بدرگاه فرستاده خاطر جوی
و دلداری نمود چونکه سپاه و حشم بسیار گرد او شان جمع شده بود و چند قلعه مستحکم نیز در تصرف خود داشته بنه برادر
و در کوتن رنتا جا نداده پیشتر از پیشتر با در میدان مخالفت فشرد راجه چون دید که اکثر راجها و قلعه دار مملکت
خود با او شان موافقت کرده اکثر سردار و سپاه نیز آنها گرویده اند بمشورت و تجویز دیگر ارکان دولت خود وکیلی را
بخدمت ابراهیم قطب شاه گولکنده روانه کرده التماس مدد نمود و بدستور از علی عادل شاه بیجاپوری استمداد نمود
تا بر دو پادشاه ذی جاه استدعای کومک او را مغتنم انگاشته سوار و پیاده و سامان و مدد غلات حسب خواهش او روانه
ساختند بعد رسیدن افواج سلاطین شان و تمکین بسری لاج تمانو نور خان و تجلی خان که سرلشکر او بودند با فوج بسیار

زیر و زبر کرده قصد محل را به ظلم نمودند در اینجا انبوه تیر ستم آنها که نهایت ناداری را به بر جفا و در فتح الباب
آن فاخته فتنه را بجوش خنجر مورد و ملخ هجوم آورده آن شیر میدان بسالت و شهامت لوازم مقاتلش از میان برخواست از این سبب
که صریح جور و ظلم و سبب اصلی بجوش کشور را جهاد و زمیندار عمده تولیع آن دولت بجای خود نامتوسم تر گردیده عرایض ارجاع
خود بجانب آن نامدار اعنی بخدمت فقیر شاه و علی عادل شاه و نظام شاه با تحف و هدایا ارسال داشته باستیصال دولت
لاجه ظالم ملتجی گردیده و همدرین ایام آن غاور سر شمت و جاه تعصب دین اسلام چند مشایخ اهل اسلام را که در قلمرو
ریاست سکونت داشتند طلبیده امتحانا مباحثه دینی نمود چنانچه ایشان در سوال و جواب و جواب از روی براهین و دلایل
صریح غالب گشته اهانت و تشهیر کنایتا ظاهر نمود آن ملعونها باک از راه و غایات ایشان تکلیف نیافت نمود که
گر از باکوشت گوسپند بخورند بعد وقوف برانیمعنی بعضی از ایشان جان خود بر هر اهل در باختند و بعضی
در دیوار خانه او انداخته راه عدم سر کشیدند و این خونریزی بیندازه هم انگیز بنیاد انداز دولتش گردید دیگر آنکه شخصی از
قوم ساکار ایرانی بعزم تجارت بدار الریاستش رسیده بر قاعده بر آن دوکان نشسته فروخت در چند روزی
بارادهٔ غسل از آب بر آمده بعد جستجو در چاه انبان گاه آن بیدین روسیاه که آب صاف داشت فرو آمده خواست که
بدن خود را سانده و در جای دیگر چنان نموده یافتم که تا جر مذکور روز در ظرف فروش بنا بر امتحان نمک و شیرینی
انگشت خود انداخته چاشنی گرفت غرض بوقوع ادنی حرکت معاندانه دینی و اسلام انیمعنی کوشش کنداز غاور
جهنم جاه ساخته و از راه عناد دینی که در دل آماده داشت بلا تامل فرمان داد تا پنجه دست راست آن بیچاره از بند
ساخته با نهایت تمام شهر او را بدر گردند و بعد قتل خزانه محتشم نمودند شخص دست بافته هم

صدر موافقت و مصالحت گسترده شد بسی سخنان سنجیده و کلمات دانا انچه که در محفل خاص از روی صدق عقیدت و اخلاص
عرض نموده که بر ضمیر حق تمکین عالیجاه ظاهر و هویدا است که تمام ملک دکن و تلنگانه در قبضه اقتدار یک سعادتمند بهمنی
نژاد بود تا پیوسته از بیم تیغ ظفر بار تن دیار اسلام از صدمات فساد اشرار خار تعرض مخالفان ناکار محفوظ بوده و هیچکس
از امیر و فقیر در امر استعانت و یوزخمی بغیر ملتجی نگردید حالا که عرصه دکن و تلنگانه بوجود فایز الجود شهریار نامدار
زیب و زینت پذیرفته است الحق پادشاه اسلام را موافقت و مصالحت با کفار بد انجام نمودن و دست استیلا کفره
فجره با عاقبت خود بر دیار و اموال و زنان مسلمانان دراز کنانیدن و خانهای هستی خلق الله را بآتش سیه و قتل و غارت
ارباب ظلام و ضلال سوختن نه خلق و خلایق غیر مستحسن بلکه این تهاون در درگاه الهی موجب بازخواست و شرمساری
فردا خواهد بود معاذ الله عن ذلک لازم بل واجب است که باتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال مساعی جمیله بظهور
رسانیده جمیع مسلمانان و فقرا و مساکین را در مهد امن و امان آسوده حال داشته به بندگی خالق و در اطاعت خود مشغول و موظف
دارند در دل عادل شاه تا نیز تمام نمود تا غبار کینه و کدورت نزاع از خاطر شریف زدوده شد الحمد لله مصالح بر وجه
قرار گرفت که خدیجه زمان چاند بی بی صبیه نظام شاه را در سلک ازدواج علی عادل شاه در آورده قلعه سولاپور جهیز
باو داده شد و بی بی صبیه سید طاهر خواهر عادل شاه را در عقد نکاح مرتضی نظام شاه بن حسین نظام شاه منعقد گردند و در تاریخ
نوشته دیدم که حیات بیگم همشیره کلان عادل شاه را نیز بزوجیت ابراهیم قطب شاه معزز ساخته الحاصل بعد انضباط
رابطه محبت و تهنیت و حل و عقد امور سلطنت و استعداد حرب و لوازم عدد و سوزی هر یک پادشاه جم جاه بر سریر چتر و تخت
پیشتر زین تعمیر مزین یافته بود بملاقات یکدیگر پرداخته بعزم جهاد لوای نصرت آیات نصب نموده بیجانگر برافراشتند بعد از قطع منازل

چین و نمونه فردوس برین بوده بازمین برابر ساخته شده در عرض قلیلی و خرابی که سپاه رام راج در احمدنگر نموده بودند سبا
نظام شاه اکثر عمارات و بناها و اسواق بیحد نگر از بیخ و بن برکنده بودند پس سه پادشاه چهار پنجماه حوالی بیجانگر را مضرب
و منصب خیام و اعلام ظفر و نصرت انجام ساخته اوقات شریف خود را بسیر و شکار مصروف داشته بدار السلطنتها
خود مراجعت فرموده و در اثنای وقت قطب شاه با استصلاح و استطلاع نظام شاه و عادل شاه یلتم راج برادر خود رام راج
متوفی را که پیش ازین زد و خورد از برادر خود رنجیده در پناه قطب شاه بسر می برد بر سر سلطنت بیجانگر مصلحتاً متفق گشته
بلاد جنوبی ساحل تنگ بهدرا بشرط اطاعت و فرمان برداری پادشاهان اسلام بر او بحال داشته بوده چنانچه مذکور شد بعد یلتم راج
بارادهٔ ملک گیری و مکنت چندین ساله و اسباب سلطنت و ثروت و زینت بیحد رسیده و لاف خود گویی و تلف مواد حشمت و جاه و ضبط بلاد
و غربی که حاصل بوده سر چنگ تنبیه نخوت و غرور بر باد داده خود را نگاشته متنبه نشده و شکر عنایت بی غایت آورده بسلوک
و سلامت روی کار فرمائی میکرد بعد وفات حسین نظام و سریر آرا شدن مرتضی نظام شاه علی عادل شاه بر تخت صهبت هیم نظر
نکرده باز بتسخیر قلمرو نظام شاه همت گماشت و با افواج بیحد و شمار بمحاصرهٔ احمدنگر و غارت و تالاجی کلن نواح
مرتضی نظام شاه بن حسین نظام شاه مرحوم مقتضای صغر سن تاب مجادله و مقاتله نیاورده متوجه دار السلطنت
برار گردیده
رزمپناه تغال خان امیر کبیر که در اثنای ایام او با خودی خود سلطنت آن دیار را بقبضهٔ تصرف خود در آورده پسر لنگ شاه
و لدائی آنجا را محبوس کرده بود سوگند و قطب شاه را بر خرابی حال و جلاوطن شدن خود آگهی داده بمدد خود برخیزانید دران حال
قطب شاه یلتم راج را نیز بنحوی متفق ساخته بود الغرض یلتم راج که بعد برادر مسند آرا شده بود بعلت میتوجه شدن پادشاهان
سلام در شکست مکد مکر بلا اندیشه بجای خود آسوده سنه ۳ سال بدستور حکام سابق آنجا کار فرمائی کرده فوت کرد

بسان نور و ظلمت درهم آمیخته معاذالله دران روز حربی روی نمود که رعد و برق با هم معانقت نمایان ساخت صف شکن و
سهیل بار پایان آتش نشان در حجاب بنفشه ابر و میغ کشیده و شیر فلک بمعاینه خونریزی صحرای آن حرب کرده رنگ
بچهار و حصار زیلی قام رو پوش کرده چون از فیلان جنگی لشکر غنیم تر لزاز از افواج ظفر امواج اسلامیان پدید آمد تا مجال
قوی دل بانگ بکیر اسپان فیل کش انگیخته زخم تیر و نیزه فیلبانان انگونه ساخته خرطوم فیلان را بضرب سیف و
فرنگ بر خاک انداخت و بمجابه همت معاودت کرده از میسره و میمنه و قلب و جناح در ریختند
دو لشکر مقابل گشتند بمردانگی شد نشان رمصف انداخته راه گریز گاه پنداشتند که پیدا نشد در جهان آشتی
زاتش فشانی بنا و رد گاه بر انگیخت چنان ابر و رد سیاه زهر سو سنانهای زهر آبدار چو مژگان غمزه زنان فتنه باز
زپیکان خونی که ریخته شد دل کوه لعل بدخشان شده زخون دلیران دگر سیاه زمین شد لعل و هوا شد سیاه
الغرض روز بیستم شهر جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و دو هجری میان بیت و دوم از جلوس برام راجه بجنگ فیصلا در
عین سر گرمی هنگامه قیامت آشوب که صفوف درهم و بهم در پیوستند و نیگتا دری راجه کنم راجه و غیره از دست سپاه
لشکر اسلام بقتل رسیدند و از هر جانب شیر لنج جهان بیمانشته خون صاف شده بسیری جان از صف خصمان در خزیدند
و بزور اسلام چند مرد خونخوار اشام برام راجه پیوسته کشان کشان او را بخدمت شاه مدار رسانیدند و فی الفور
آن ملعون ستمگر بیرحم بر نوک نیزه برداشتند و سایر افیال و اشتر و تمام خزینه و همه اسباب سلطنت و حشمت و خیمه و خرگاه
و بارگاه بدست مجاهدان لشکر اسلام در آمد بعد ازانه هر سپاه جم جاه متوجه شهر بیجنگر گشته در اطراف آن بلده خیام
برافراخته و دیر لنج اسلام حسب الحکم دست تاراج گشاده بنیاد دلنشین شهر و قلعه و بتخانه ها را که غیرت افزای نگارخانه

چین و نمونه فردوس برین بوده بارزمین برابر ساخته و در عرصه قتل و خرابی که سپاه رام راج را احمدنگر نموده بوده سپاه
نظام شاه اکثر عمارات و بتخانها و اسواق بیجنگر از بیخ و بن کنده پس سه پادشاه چهار پنجگاه حوالی بیجنگر را مضرب
و منصب خیام و اعلام ظفر و نصرت انجام ساخته اوقات شریف خود را بسیر و شکار مصروف داشته بدار السلطنتها
خود مراجعت فرموده و در اثنای وقت قطب شاه با مصلاح و استطلاع نظام شاه و عادل شاه بالتمام رام راج برادر خود را
متوفی الاکه پیش از پیش زده و خود از برادر خود رنجیده در پناه قطب شاه بسر می برد بصدد سلطنت بیجنگر مصلحتا متمکن گردانیده
بلاد جنوبی ساحل تنگ بهدره را بشرط اطاعت و فرمان برداری پادشاهان اسلام بر او بحال داشته بود چنانچه نامبرده بعد رام راج
ها و مکنت چندین ساله و اسباب سلطنت و زر و زینت بیحد مستولی شده و لوازم خود کوتاهی ننموده حشمت و جاه و ضبط بلاد
و غیره که سیر حاصل بود سر چشمک تنبیه نخوت و غرور بلاد اخلاف خود انگاشته متنبه نشده و شکر عنایت بی غایت بجا آورده بسلوک
و مسلاتی که روی کار فرمایی میکرد بعد وفات حسین نظام و سیر آلاشدن مرتضی نظام شاه علی عادل شاه بر نسبت صهرت هم نظر
نکرده باز بتسخیر قلمرو نظام شاه همت گماشت و با افواج بیحد و شمار بمحاصره احمدنگر و غارت و تالاجی کردن نواحی
مرتضی نظام شاه بن حسین نظام شاه مرحوم مقتضای صغر سن تاب مجادله و مقاتله نیاورده متوجه دار السلطنت
برار از گردیده
در پناه تفال خان امیر کبیر که در اثنای ایام او با خود بی خود سلطنت آن دیار را بقبضه تصرف خود در آورده بسر انجام عمار
دلهای آنجا را محبوس کرده بود آسوده و قطب شاه را بر خرابی حال و جلاوطن شدن خود آگهی داده بمدد خود برخیزانید و در آن حال
قطب شاه بالتمام رام راج را نیز بخود متفق ساخته بود الغرض بالتمام رام راج که بعد برادر مسند آلاشده بود بعزیمت متوجه شدن پادشاه
اسلام در شکست یکدیگر بلا اندیشه بجای خود آسوده سه سال بدستور حکام سابق آنجا کار فرمائی کرده فوت کرد

بسان نور و ظلمت درهم آمیختند عاذا الله دران روز حربی روی نمود که رعد و برق بهم معانقت نمودند صف شکن و
سهیل بار پایان آتش نشان در حجاب بنفشه ابر و میغ سر کشیده و شیر فلک بمعاینه خونریزی صحرای آن حرب تب کرده رعد
بچهار حصار زیلی فام روپوش کرده چندین از فیلان جنگی لشکر غنیم تر لزل در افواج ظفر امواج اسلامیان پدید آمده مجال
قوی دل بانگ تکبیر اسپان فیل کش انگیخته زخم تیر و نیزه فیلبانان را نگونسار ساخته خرطوم فیلان را بضرب سیف و
فرنگ بر خاک مذلت انداختند و بمجابهه همت و آزمائی مصروف گردانیده از میسره و میمنه و قلب و جناح در رنجیدند
دو لشکر مقابل گشتند صف بهم درانگیختند چون مصاف انفاذ راوری گاه پنداشتی که پیدا نشد در جهان آشتی
زآتش فشانی بهادر گاه بر انگیخت چنین ابر و رد سیاه از هر سو سنانهای زهر آبدار چو مژگان غمزه زنان فتنه باز
زپیکان خونی که رخشان شده دل کوه لعل بدخشان شده زخون دلیران گرد سپاه زمین شد لعل و هوا شد سیاه
الغرض روز پیستم شهر جمادی الاول سنه نهصد و سبعثاد و دو هجری و سال بیست و دوم از جلوس رام راجه بوقضا را در
عین سرگرمی هنگامه قیامت آشوب که صفوف درهم و بهم در پیوسته و ینگتا دری راج و کنم راج و غیره از دست سپاه
لشکر اسلام بقتل رسیدند و از هر جانب شیر لنز جهان پیمانه خون معانقه شده بسیری جان در صف خصمان در خزیدند
و بزور اسلام چند مرد خون آشام برام راجه پیوسته کشتن او را بخدمت شاهان مدار رسانیدند و فی الفور
آن ملعون ستمگر بریده سر بر نوک نیزه برداشتند و سایر افیال و اشتر و تمام خزینه و همه اسباب سلطنت و حشمت و خیمه و خرگاه
و بارگاه بدست مجاهدان لشکر اسلام در آمد بعد انفاذ امر بسر بشاه جم جاه متوجه شهر بیجر نگر کشته در اطراف آن بلده خیام
برافراختند و دلیر لنز اسلام حسب الحکم دست بتاراج کشاده بنیاد لنز شهر و قلعه و بتخانه ها را که غیرت افزای نگارخانه

خوبی بنا حصار انداخت و خانه روباه مذکور را مرکز ساخته دایره وار بر امتداد حصار پخته از سنگ و گچ تعمیر مزبور و طرف
شمال دروازه قلعه مقرر کرده یعنی سپری نام نهاد و در و بر و پیرامون چند در کانها ترتیب داده بیوپاریان را فراهم میکنند چون
فقط دیوار قلعه مع برج و باره تیار گشته تتمه نیم کلا بود از قضا در وقت چیرمان بخبر نذر بسر آمد یعنی رام راجپوت بادشاه
سلام که علی عادلشاه بجاپوری و ابراهیم قطبشاه حیدرآبادی و مرتضی نظام شاه جنیری اتفاق کرده بودند در سنه نهصد و
هفتاد و دو هجری در سوله پال کوته آنظرف جوی شنا بقتل رسیده بادشاه بجاپور آنی گنده بجنگ گرفت نایک مذکور
مع متعلقان و اسباب و ثروت خود به تن کری شتافته کوه را قایم کرده یکی از دوستداران خود را که رنگ سامی نایک نام
داشت بحراست قلعه مقرر کرده بود و کار تعمیر قلعه حسب دلخواه تمام نشده که ران دولهخان بهادر امیر کبیر و شه نواز خان بخشی
بجاپوری بعهد و مهم ملنا یعنی نواح مدنور که الحال به نگر مشهور است از حضور عادلشاه ثانی در سنه یکهزار و نهصد و نه هجری رخصت
یافته بدو و بایین همه ملک کرناتک بالاگهاٹ درآمدند بعضی مورخ گفته اند که پالیگار تری کرا و بسوا تین که بالادر بستی نایک
مذکور میشد پیش ازین بعزم شکار و تفرج کنان بسمت دیون سپری آمده چندی مهمان او بوده و از راه مزاح و خوشطبعی بول
در شسته بر نج و آب آمیخته نوشانیده و او بر ایمعنی اطلاع یافته بغضب تمام نفاق ولی پیدا کرده چون وقت بدش بود
عم عادلشاه ثانی بسمت ملنا رخصت فرمود نایک مذکور بحضور والا شتافته قدویت و یکانگی خود ظاهر
ساخت امیر موصوف را بانظر او لطف فی الجمله امیر سایبت پیر با شصت هزار سوار و یک پیاده و جرار سنه چهل ضرب اتفاق
کلان و سامان جنگی از راه تعلقه بدنور نهضت فرمود در وقت قبر تعلقه مذکور فرود آمد از قلعه آنجا ران دولهخان بهادر راه
جنگ گرفت چنانچه چند کلوله از برج قلعه بجانب لشکر رسانید امیر کبیر بر شوخی و بیباکی او برآشفته فرمان داد تا غازیان

تجاوز نمیکنند و با بعضی جان نثار کوشش مردانه بجا می آرند اکثر سپاهیان هندوکن بپیرامون اردوی معلی و کلال بازار و محل خانه

چوکی ایشان دارند و بهر جا که متعین میشوند آنجا کارهای نمک حلالی ظاهر میسازند بالغرض امیر والا تبار چون پیشتر روانه

گردید بازوی جرأت و دلاوری پالیگاران اطراف و جوانب برکشاده بعضی را بجنگ و بعضی را بعبرتنمائی و دانائی و اکثر

ایشانرا بپند و نصایح و سخنان چرب و شیرین فرمان بر اردوی مطیع خود ساخته بقدر گنجایش و رضامندی ایشان بصلاح وقت و

حسب حال هر یک پیشکش مقرر ساخته رفته رفته به پنوکنده که زمستان پالیگار در آنجا بسر میبرد نزدیک آنجا رسیده محاصره کرده

هر چند او را بسخنان نرم و گرم رهنمائی کرد او برگشته بجنب بدام اطاعت و رسوخ نیامده از راه پنهان بطرف کرناتک پائین رفته

کوه چندرگری را قایم مقام کوه محصور بجرات و دلاوری خود گردانید و در تاریخ نام خود و انشاء الله تعالی بتفصیل حقیقتش در ذکر

پالیگاران راه دکن آینده مذکور خواهد شد سپرده بوجه و تاخت مذکور هم در همین ایام محاصره انتقال کرده بسلی کونیتی تاخت

تا هفت سال تردد شایان نموده آخر الامر امیر صاحب تدبیر بر بالنکیته گنده پی که بضبط در آمده بود قلعه کوتی بنا نهاده

جاگیر داده در سنه یکهزار و شصت و چهار هجری قلعه پنوکنده بضبط خود در آورده در دست تصرف برکنه راداخل صوبه

آسامی پالیگاران باج گذار کرده چند نوکر خود بمطیع و فرمان بردار خان والا شان گذاشته بهندانست پالیگار راه دکن

چیتل درگ و هریرن هلی و جرملیه و کوتری کوته و دیوهنی و متوتر و پاولگره و ترن گری و مرگیسی و راده نایک پالیه و

چک بالاپور و دیون هلی و بنکاپور و انکس گری و آنی کل و دنیکنت گری و پنکنور و مدن پلی و سنکل مدنر گری و کنده

شنکر کل و کرتی کرلا و تری کرلا و گل واری نیکده و سوندا درگ و دیپ نایک پالیه سیکوته که متصل نیلکنده است و پالیگار

سرپرنگ پتن و بارنور که از همه عمده ترین بعضی مع پالیگار راه سنوه و کورک و کلیکوت و دندگل و غیره با تقرر پیشکش سالانه

بنا برنهبد و بست ملک نوکر داشته فرمان روائی میکرد بعد چندی پیرامون قلعه بنداز پرتاب تیر تفنگ حصار گلی مع برج و بارہ و خندق
بنا کرده سه دروازه قرار داده بنام سه راه موسوم و مشهور ساخت الحال بکثرت عوام حرکت هر جا مخفف شده بسر امعروف گردید
پس قلعهٔ قدیم ارک قلعه شد و نیک نیتی و پاک دلی آنصاحب صوبه شهر آفاق است چنانکه وقت تعمیر قلعهٔ نو اجرت دارالاماره اگر حامله
باشند اجورهٔ دو کس میدهد و همه پالیگاران و رعایا بعد دل و دلخوش شده و لاغی بوجه از دیار آبادی ملک و کثرت زراعت سعی
مینمودند و ارک قلعه را دارالامارت خود ساخته پیرامن قلعهٔ نو بنای آبادی شهر نهاده چوک و بازار و راستی ترتیب داده و هر علیحده
طرف اگنی قلعه بفاصله یک کروه جریبی آباد کرده بلکاپور نام در ساخت و نیز گنگن پاله که چند خانهای معمارانه و بیلدالله در انجا
بود و تالابی کلان شرقی قلعه محکم بست تا سیزده سال صوبداری کرده متوجه دارالبقا گردید و در همونجا یعنی مابین قلعه و بلکاپور
در اندرون احاطهٔ شهر مدفون گشت و گنبد عالیشان آنمرحوم حسب خواهش خود مع مسجد بے تعمیر ساخته بود چنانچه مقبر آنصاحب شکوه
تا حال زیارت گاه هنود و اسلام است و اکثر خلایق بزیارهٔ روح پرفتوحش کامیاب دارین میشوند کسے که عدل و سخاوت
شعار خود سازد و لاخدا ے جهان دو گونه بنوازد آنرا برگزیدهٔ حق داد رسی و غریب پروری بایمنیه فایز شده
چنانکه ذکر یافت آمد بر سر اخبار دیگر ایام جنبی صوبداری جلیل الشیم بعالم بقا شتافت عبدالحکیم خان برادر عبدالحسین
قلعدار بنوکنده که از اهل دکن بود بایالت صوبه نامزد گشته از حضور رسید و باین همین قاعده نواب بشین بندوبست
ملک نموده شهر را خوب آباد کرد و گروه گروه و جوق جوق از اهل هر فرقه و ارباب حرفه فراهم ساخت چنانچه صوبداران مذکور فقط
بایالت صوبه نامزد گشته اما مجد خان نامی دکنی بجرات قلعه مع لوازم قلعداری مقرر شده بود درو سط آبادی شهر عمارات
شایسته تعمیر کرده سکونت گاه خود ساخت و بعد دل و دلشکر که شایان ارباب ریاست باشد از پالیگاران پیشکشے که مقرر بود

کوه مکیان سرکار و بحکم حضور جمع بصوبه ار صوبه سرانجام بخشش کنه یزار نصوبه مقرر ساخت اول حویلی صوبه دوم کولار
سیوم بسکوه چهارم بالاپور کلان پنجم بودی ال ششم بنوکنده چون از بندوبست اینهمه بلاد درست و پنج سال فرصت
یافت در فکر تنبیه پالیگار بسوانتن بعد سبب آنکه در غیبت امیر سایتیه پنار مرده از روی علاوت دینی و برولایت دیگر اینکه
چون امیر والا را خود رغبت نموده از حضور باین سمت در کشید و زیاده تر سوء و بهبود کار دینا داشت اما امیر فقط تعلقش بر او
بحال داشت دیگر بهیچ رو سلوک خاطر خواه با او نکرد از نیمعنی آنکه برگشته طالع ناگاه بر معمار لامسجد شبخون زده اهل کار فتح آنجا را
تیغ نکشیده بلکه خود خود گر از بر در و دیوار و منبر مسجد افشانده و صحنها را شکسته مرمت کرده بود چون مفصل این ماجرا معروض
امیر گردید دست حمیت بدندان غضب گزید از انجا که بکارهای عمده که امر ضروری بود صرف اوقات نمی نمود بسیاری بد کردار بر وقت
دیگر موقوف داشته چون بار فرصت بود که کار دولت دار السلطنه خلل پذیر گشته از بنی سبب امیر را رفتن آنصوب ضرور افتاد
پس ملک ریحان صاحب بمقتضای منصب ار را که بحکم حضور بنا بر بندوبست نواح و انگنکیره عزم سولاپور شافته پالیگار آنجا را
آنطرف را بدام اطاعت کشیده بود طلبیده آبادی صوبه مذکور مع قلعداری تفویضش نمود و به بندوبست دیگر کار خانجات
و باتیصال دولت پالیگار بسوانتن تاکید اکید کرده عبد الحسین خان قلعدار صوبه را بقلعداری منوکنده نامزد ساخته
روانه حضور گردید پس ملک ریحان صاحب صوبه با فوج گران اول بر پالیگار بسوانتن تاخته بزور بازوی مردانگی کارش
باتمام رسانیده حتی که یکی از اولاد و احفاد او بدکردار را زنده نگذاشت و بتن مذکور را پرگنه هفتم قرار داده فی مضافه صوبه
نموده مظفر مرجعت کرد و باین درست رسم رعیت پروری و شیوه غربا نوازی بعدل و داد امر عیدا و بتعمیر قلعه صوبه
که در عهد پالیگار نیم کله افتاده بود پرداخته باتمام رسانید اما دیوار چه در بیرونی خندق بود سه چهار هزار اسوار و هفت هزار پیاده

مے نمود چنین هشت نه سال گذشته بود تا آنکه در سنه یکهزار و نود و هفت هجری بود سلطان عالمگیر بیجاپور را فتح کرد
و از محاصره واگنگر العبد سال بصلح و تقریر پیشکش فراغت یافته متوجه گولکنده گردید و قاضی شاه را اسیر کرده بسمت
اورنگ آباد نهضت فرمود و داؤد خان پنی بوتر زمیندار بن خضر خان کنولی بنیابت ذوالفقار خان امیرالامرا بن اسد خان
وزیر از حضور ناظم کرناتیکین تعین گشته در سنه سی مسطور صلاح کار خود نادیده از دور سانجو لهذا استقبال نموده
دو لخواهی خود ظاهر ساخته داخل سلسله ملازمان عالمگیری گردید پس ناظم موصوف بصلاح وقت خلعت بحالی صوبداری سرانجام
بنیابت خود عطا کرده عازم کرناتک بالا گهاٹ شد چند بعد انتقال سلطان اورنگ زیب در سنه هجری واقع شد داؤد خان
در زمان پور تقبل رسیده خانجهان خان کوکه بنظامت شش صوبه دکن نامزد گردیده سید محمد اعظم بهادر به تخت خلافت و
فرمان روائی دارالخلافه دهلی جلوس فرموده تا از حکم خصوبرداری بند و بست ملک بالا گهاٹ قاسم خان و آتش خان و چنتو جمادار
بجاپور رخصت یافتند و باشکر و سامان جنگی وارد کلبرگه شده پس سیدی مفتاح که پیش از چند روز از عارضه خفقان بیجاپور
بمجرد ورود این اخبار یعنی آمدن خود نین بانصوبه غشن براو طاری شده انتقال نمود چنانچه غشش در باغیچه او که شمالی قلعه
صوبه بر کنار نهر است مدفون گردید چون خوانین رسیده از روی حساب دفاتر خزانه و دیگر اسباب بضبط خود درآورده باین درست
بند و بست نمودند چنانچه قاسم خان بامر صوبداری آتش خان بحکومت قلعه اری پرداخته باتفاق آنها بند و قاسم خان
بطرز تازه و آئین نو بند و بست ملک و لشکر نموده بر بالیکا ناظم باجگذار انصوبه هم در ایام سابق بحین حکومت و سیاست
وحیدر آباد بان بدون فوج کشی و کشمکش بسیار پیشکش مقرره عاید نمیساختند گاه بهانه فراری رعایا و کسر رعایت و گاه
بحیله امساک باقی در رسانیدن زر مقرره قصور میکردند اما صوبه الفقر قدیم بر حرکات قلیل و کثیر آنها نظر نکرده بسیاده لوحی

میگرفت تا دوازده سال حکومت آنصوبه نمود و تا بلای غربی قلعه بفاصله دو فرسنگ که برابر موضع تاورکرا است احداث
ساخته اگرچه الحال شکسته یافت اما جوی تاورکرا از همین تا بلا روان است و در آنجا شاهزادگان
بحکم پدر جلیل القدر یعنی شاه جهان بادشاه دهلی بنده و دست و دکن نافرمان شد ملک نظام شاه را بالبشر ملک عنبر حبشی در
ضبط خود آورده بارها عزم تسخیر بیدر و دارالسلطنه آنجا نموده باز مراجعت بدهلی کرده و در آنجا از میان رفته بعد بیست سال بعزم تسخیر دکن با همان
سلطنت آمده در احمدنگر و خانجهان خانخانان با لشکر جرار بسمت بیجاپور روانه نمود چون عادل شاه را یارای مقاومت
از قطب شاه کومک در خود دید بخرج لشکر کومک محاصل صوبه سرا در وبست مع پیشکش پالیگاران فرستاد و از بعضی
تاریخ دلنشین مذکور است وقتیکه اورنگ زیب بمحاصره بیجاپور همت گماشته بود ابوالحسن قطب شاه ملقب بتانی شاه عیاش قابو
یافته امیر جمله را روانه نمود تا ملک بالاگهاٹ بضبط خود در آورد و سرا را صوبه نشین حیدرآباد ساخت غرض این صوبه بضبط
حیدرآبادی رفت تا سنه مفتاح که از خویشان سید میر عبد ابراهیم قطب شاه بود بدیوانی پور در لنگا با فوج
بتنگ پابین صوبه رسیده قایم شد و بضبط و ربط علیحده بنسبت سلف پرداخت و عبدالحلیم خان را بمزاحمت
روانه بیجاپور ساخت و خود با جمعیت سه هزار سوار و پنجهزار پیاده تاخته از تمامی پالیگار باجگذار که داخل صوبه
سوای صوبه بود مبلغ پیشکش مقرره حکام بیجاپور خود هم بزور و تعدی نذر حاکمانه گرفت و لاتر پوره شهر سرا آبار
کرده او آباد ساخت مسطور سفاک و تند خو بود اگر کسی از رعیت بجور و ظلم عمال و عهده داران دیگر مستغاثی شد اول
پشت و پهلوی او را از چوب و کتکه نرم میساخت سپس آن بپرسش احوال میپرداخت لهذا بدکنیان از نیلقب مشهور
گردید که سید مفتاح اول مار تا بعد بمجهتا غرض بمقتضای الهی کاه بنرمی و گاه بگرمی که مقتضای حکمرانی

بمولک بستانایک را بهی شد است لهذا پالیکار مذکور علاوه دلی پیدا کرده بمرشه دولک روپیه رفرستاده بکومک خود
طلبید مرشه که جوانی حزم و وقت و فتوح بود بمجاورت ساخت و در سواد ظاهر قلعچه ودیری مین الغریقین کارزار سخت واقع
گردید آخر خان مغرور بسبب کمی لشکر بزمین خورده در قلعچه مذکور پناه گرفت پالیکار برگشته قابو یافته باتفاق مرشه قلعچه را محاصره
نموده جان بر محصورین تنگ ساخت و امور حالش پریشان برده بشکست حصار یا توپ مشغول گردید خان محصور نا ماه مذکور بهادری و جرات
طاهر بعد مدد و اسباب جنگی و کمی سر و یار و عاجز آمده فکرها و مشورتها فرمود چنین بهیچ وجه چاره خود داری و مخلصی از این محاصره
نیافت و فاقه کشی رفقا محصور بر او شاق گشت باهمین جمعیت نیم جان که حاضر طاقت بود لیری تمام بر فرق شافته بر لشکر
مرشه و پالیکار ریخت رفقا یعنی تحصن یان زخمها بجا شتند شهید شدند بعضی گفته اند که خان محصور از محاصره و عسکر بهی یافتن
نتوانسته سر بسیمگی رفقا و کمی اقوه و عدم سامان زم مشاهده کرده پیاله زهر قاتل از دست خود نوشیده از کشمکش حادثات
دنیا داری و اگر یعنی انتقال نمود القصه لاش خان شهید بهمونجا مدفون گردید پالیکار مذکور بهمه اسباب خانه مغفور بجا شته
بدار المقر خود رفت و مرشه باندیشه بدنامی و اعتراض بار شاه از چند پالیکار زر چوتهه خود گرفته مرخص کرد اما خان شهید
باحسن سعی خود ملک آباد و رعایا و خلق الله را شاد داشت و پالیکار نام هم اسوده حال بودند و گاه گاه شهر مرا جوله ها پالیکاران
مقرر کرده بودند چنانچه جوکی میسور یه هزار سوار و دو هزار پیاده بر راده مالن یعنی جنوبی شهر و هزار و پانصد سوار و دو هزار
پیاده بدنوریه و ملکاپور که نیرتی شهر است قایم بود پانصد سوار و هزار پیاده از قوم بیدر جیتل درگی متصل عیدگاه یعنی
غربی بود بدستور پالیکار هر یکی در لای درگ و رتن گری و مرگیسی و غیره بر حسب طاقت خود بر شمالی قلعه جولها طرف
حفاظت صوبه ملک نمودند چنانچه تا عهد ریاست درگاه قلیخان و طاهر خان همین معمول بود حاصل کلام آنکه چون قاسم خان

آزار دهنده ایشان نشده نبوده لهذا عزم خیری در سر داشته بجای خود بهر آن خداوندی سپرده باشد حضور در یافته
خیرگی از روزگار ایشان بر آورده همه را زیر دست و بقایه پیشکش سالهای گذشته بموجب دفاتر بر صول آورده از
سر نو پیشکش شایان مقرر کرد چنانچه از پالیگار نلم کم منصب که صاحب جاگیر یک روپیه با شانزده دوازده هزار روپیه سالی
مرهته مقرر کرده میگرفت مگر از پالیگار سیر سرنگ پتن و بدنور و کلسکوت و غیره که بموجب ضابطه مبلغ معین نمود و بر آنها
سوای پیشکش سرکار والا در سوم مرهته یک روپیه سالانه نذر صاحبصوبه مقرر کرده بود و محاصل برکنات بموجب بیرز تفصیل
ذیل مقرر کرده و اینکه برگنه اول حویلی جمع کامل یک لک و هشتاد و پنجهزار و یکصد و بیست و شش هون محمد شاهی برگنه
دوم کولار جمع کامل یک لک و نه هزار و دو صد و شش هون شش فلم برگنه سیوم هسکوته جمع کامل هشتاد و پنجهزار و هشتصد
بیست و چهار هون شش فلم شش آنه برگنه چهارم بالاپور کلان جمع کامل پنجاه و چهار هزار و هفتاد و نه هون دو و نیم فلم
برگنه پنجم هنوکنده جمع کامل یک لک و سیصد و شصت و شش هزار و هشتاد و یک هون سه فلم برگنه ششم بسوپتن جمع کامل
یک لک و بیست و هفت هزار و هشتصد و سی هون شش و نیم فلم و بودر ال که از عهد صوبداری ملک ریحانه صاحب مرحوم برگنه
علیحده بود در ان حال داخل محالات حویلی گشت چونکه مابین ضبط و ربط ریاست مرهته و مناجی دیوالا نبیسه بسنهاجی سامو
دهندو راو و گهوپر پتریه صاحب جاگیر کچند رکن باخذ مبلغ چوتهه لشکر کشی نمودند از قضا همدران روزها فیمابین سرهانایک
پالیگار چیتل درگ و بسپانایک پالیگار هریهلی یورد جدال و قتال سر بشعله کشیده هر دو بیانک پانوله خود را زم
کشتند قاسم خان که عزم دفع غنیم سرکش یعنی مرهته در دل داشت فی الحال بسزای این بی باکان نیز تجویز کرده بهزار
هزار سوار و شش هزار پیاده بسمت تعلقه دودیری نصف فرمود و کیل پالیگار چیتل درگ با قاصد خود نوشت که قاسم خان

شد و دیوانی بلاد را بجا گذاشته رفت و از انجا ناظم شش صوبهٔ دکن مقرر گشته مراجعت نمود و از طرف خجستهٔ خداوندی
نامی بلا روانهٔ صوبه سراسات و دیوانی خود بلا طلبیده و همدران ایام غلام مصطفی خان بخشی بلا از دهلی آمده بعهده
منصب مذکور ثبت چنانچه مومی الیه گوژ و کرولا و غیره جاگیرش بود چند خدا بنده خان از حضور اعلیحضرت بامر صوبداری
مامور شده در رسید و در بندوبست خود مامور شد اما هیچ ترقی نکرده بعد چهار سال معزول گردید و عیدگاه غربی شهر از گل بنا کرد
و شمالی عیدگاه غار است میگویند که او جای سکونت و سیر با بنده بن است چنانچه بر روی غار آسیا سنگ گلان است و
اندرونش سولاخی بمقدار نیم گز شرعی بنظر می آید کوتش حصار شیده دو سه سقف سنگی تعمیر نموده ستم چک در ایام
بعد خداوند خان از حضور اعلیحضرت رونق افزای صوبه سراشده اندرون شهر در دولتخانه آسوده سکونت ورزید و
مر کفایت شعار بحکمت عملی از پا لیکارلی سولاخی پشکش مغرض فی صد شش آنه و بدستور از عمال زر فراهم کرده
پیرامون شهر حصار گلی مع برج و باره کشیده شهر را بر ستم آباد موسوم ساخت و بهر مرجز رسی بکار برده کفایت
سرکار منیمود و تخفیف ما سیانه و سالانه هزاریان و نایکان بغیر سرداران احتشام و پیاده نموده بدنام خلق شده بود
و مسجد کلان اندرون شهر که بر راسته دروازهٔ عیدگاه واقع است بهمون ایام شیخ فرید منصبدار بنا نهاده باتمام
رسانید فخصی نماند چند راوی خان ناظم کرناتکین از حضور سلطان عالمگیر غازی رخصت انجا فته بجاه شست منصبدار
لا بحفاظت آنصوبه تعین گردید بود از زمان تمامی منصبداران دشمن جانی رستم چک گشتند سببش اینکه از عهد سلطنت
شاه جهان و عالمگیر و محمد اعظم بهادر شاه و فرخ سیر سلاطین دهلی و ناظمان دکن الشان را سولاخ جاگیر منصب فوجدار
تعین می شدند ماهیانه بخرج سبندی علیحده مقرر بود و بسر توجیهش بر صاحب صوبه میشد تا او بلا عذر ماهوار بآنها

متوجه دار البقا گردید هشت سال ریاست کرده بعد اوش خان که قلعه اربعه فوج فراهم ساخته بسیل سیر و شکار و بیدار
حساب و ماهیه ملک برآمد خرابی کلی بدید بلطایف الحیل و فکر دقیق تسخیر دلهای پالیگاران و رعایا کرده همه را بدرم اطاعت
خود کشید و پالیگار چنیل درگ را که بسیار خیره شده بود از سنخان ابله فریبی بخود کشیده همراه خود گرفت و بنابر غرور
بر تمامی بلاد پالیگاران و محالات پرگنات متصاصوبه سیر کنان تلهوتنک بهدرا آمده از انجا نانوا گشت گمیر پالم
رفته فرصت بدار الامارت نموده آسوده و بسالها چنده حکومت کرده معزول و بنابر مصلحت بر قتل خانمر حوم اغماض
صریح کرده بعد پس از قتل نامور خان کرات از حضور خانجهان خان ناظم دکن بایالت این صوبه مقرر شده در رسیده و بضبط و
ربط صوبه پرداخت و بداد و دهش و رعیت پروری میکرد همه روزها پالیگار چنیل درگ که قاتل قاسم خان بود در لشت
مدگری نایک پسرش که وکیل در مسند بود بعد اجازت صاحبصوبه مسند آلاشته مناسب ندیده التجا آورد خانمو صوف
مقتضای وقت را مغتنم انگاشته هر لک روپیه دیت قاسم خان و لک روپیه تقصیرانه و لک روپیه تقسیم شیرینی شماری
جلوس مسند مع اسباب غارت رفته خان مرحوم گرفته بعنایت شمشیر و خلعت بر مسند نشاند پس از لشکر زمان همین معمول
افتاد که بعد فوت هر پالیگار وارثش با جازت صاحبصوبه بر مسند نشیند و حاکم مذکور غرض اعلام بنام خطاب رواج
دهد چنانچه اعلام نامور خانی رواج تمام داشت بیشتر همه نهاری عالمگیری و فلوس شاه جهانی و خروه مروج بود اگرچه
چهار سال حکومت کرده از جمیع پالیگاران تملق و شیرینزبانی پیشکش هر ساله پیشگی گرفته معزول گردید پیش چین قلیچ
خان بعنایت میر قمر الدین آصفجاه بدیوانی سعادت الله خان نایطه که او بعد نیز واقعه صوبه دار ارکات مقرر شده بود منصوب
گردیده در رسید و همین دستور که قاسم خان انداخته بود صوبه نموده باین همین کامرانی نهضت سال حضور طلب

چنانچه شوم شنکر پالیکار بدنور سر پالیکاران نواح شونده لشکر کشی نموده ناخفیه از ناظم دکن اجازت یافته بقصد و بحکم صوبه
سرا اطلاع آنمعنی نبوده چنبر پردله خان برانیکه کیفیت مرتفع شده لشکر آراسته محمود خان پسر خود را سردار لشکر مقرر کرده برای
تنبیه پالیکار مذکور روانه ساخت چون خانمذبور مع لشکر در نواح بدنور رسید بعبرت نمای صدمه آتش غارت سوخت و بخرابی
رعایا همت گماشت پالیکار نقل حکمنامه ناظم مرصوبه بخانمذکور فرستاده پیغام داد که بحسب الحکم حضور بندوبست خود
بازر مقرره نمائیم زیرا که چند پالیکار این نواح سر نخوت و غرور بر افراشته اند آنها را تنبیه میکنیم شما را اگر زر مطلوب باشد
بلا عذر و بی تخفیف و توقف ارسال پیشکش باید خواهیم ساخت خان جهانیان نوشته او را قبول نکرد و بار تهمت و کذب بر او
بسته پیشتر نهضت کرده و خود قلعه بدنور را که سکونت گاه او بود محاصره کرده او را از این بار دالو بلکه او را از مسان
برداشته دار المقرش را اقامت گاه خود ساخته در منصوبات او نیز فوجی آراسته به پناه جنگل و کهستان گاه بر لشکر خان منصور
شبیخون زده سلک جمعیتش را منتشر و پریشان ساخت چنانکه میر لشکر زخمی شده بی نیل مقصود برگشت پسر
سای دوم پردله خان هم پسر خود را بجای خود گذاشته خود با مرضی در بحضور شتافت محمود خان دلاور
بنیابت پدر کامرانی میکرد و در سال دوم از عهد حکومتش پالیکار بدنور و میسور نیز سر بشورش برداشته در آنولا
یکدیگر را کشیدند محمود خان از نیمعنی نشوشی پیدا کرده بعزم تنبیه ایشان لشکری فراهم ساخت که یکایک غنا بمنا
اصفجاه بنا بمشی صلاح دیده که پیشکش پالیکار میسور و کلیکوت و ودندگل و بدنور بحضور ما میرسد شما بهیچ امر
متعرض احوال ایشان مشوید پیش لاچار شده مهم موقوف نموده همگی روزها پالیگار میسور با شکر جرار برآمده بنگلور و
ماگری در تسخیر و پالیکار آنجا را کیفر و ندر بهادر صاحب شیخ بزرگ پدر میخو میان از ولایتیکلو این در آنزمان

میرسانید وقبض الوصول ایشان روانه حضور ناظم دکن فرمود رستم چک بحضور آصفجاه نوشت که منصب ارالملکی و
جاگیرات سیر حاصل انچه که مقرر واجرا کفایت میکند وماهیانه زیاده برانچه نقصان سرکار است قطع نظر ازین بیم بر
ایشانست چونکه صاحب سرمایه شورند اگر ارادهٔ فاسد وخیال بغاوت در دل داشته باشند میتوانند که فتنه برپا نمایند
تا دفعشان بسهلتر وجوه میسر گردد بنده تا لابد پیش از طغیانی آب مضبوط باید کرد چون این مضمون نظام الملک
آصفجاه گوش کرد دریافت که اینمعنی قرین صدق وصواب است پیش ازینها نامهٔ موقوف در ماهیانه واجرای جاگیرات ترقیم و
ترسیل یافته وبرستم چک خطاب کفایت خان مرحمت شده بود همه ازینمعنی رنجیده خاطر شده بجوابی وقت نبود که
ازمیان برخاست تا انکه روزی در حمام قابو یافته چند کس سابق کرده اندرون رفتند وبهانهٔ مالش بدن دست و پا کشیده
کشتند ولاش اورا در باغیچهٔ او که در ظاهر دروازهٔ جنوبی شهر بکفایت دروازه مشهور است دفن کردند وبعضی
گفته اند که آصفجاه همه را نگذاشت یکی رونق افزای دیار صوبه مرحوم شده الا بخاطر دلداخان دلاور ازان جمله زنده ماند
صوبه سرانجام کرده رخصت نمود رستم چک را بحضور طلبداشت و پردلخان چند نفر را همراه سپرد ضروری همونجا
توقف ورزید محمود خان پسر خود را پیشتر بنده وبست صوبه روانه کرد او وقتی که رستم چک در حمام بود بحسب اشاره
والتماس منصب الملکی پیش همونجا وارد شده ازین قبضه شکمش دریده در باغ او دفن ساخت غرض چهار سال حکومت
کرده بود پردلخان سائس مرحوم یعنی جاگیردار انجا به چهل تنی مشهور زیرا که چهل رفیق همه وضع و یکدل همراه خود
داشت وقوتش دلالت میکرد بعد فوت کفایت خان بصوبه مقرره رسید وبه نظم ونسق صوبه پرداخت ودر ایام حکومتش
اکثر باغیها چونکه آصفجاه را زبردست دیدند نصف زر بسیار هوس ملک گیری و شکست یکدیگر در سر داشتند

بجایش تشخیص کرده بحکم حضور روانه داشتند چون عبدالله خان فایز صوبه گجرات و بقشه جواب و سوال حضور در حال
مطابق کمر بسته شده بود صوبه نمود متعرض احوال هیچ پالیگار نگردید و عید گاه صوبه سرا که از زمان سابق
فقط دیوار گلی و نیز چبوترهٔ صحن نادرست بود و جامع مصلیان کفایت نمیکرد او لا شکست داده از سنگ و گچ تعمیر نموده
یادگار ایام حکومت خود گذاشت و آنچه که از پالیگاران در مسلخ پیشکش همه مرتبه در وقت بحضور روانه میشد
تخفیف سبک کرد یعنی دو هزار سوار و چهار هزار پیاده نگهداشت با این کفایت شعاری هم در دو سال معزول گردید
اما وقت روانگی خود با پالیگار میسور سازش کرده دو لک روپیه بر سبیل قرض گرفت و سمت تمکور متعلقه پرگنه حویلی
باداری قرض باو سپرد پس از سید آبادی بایالت صوبه سرا مقرر شده رسید اول همه پالیگاران باجگذار را کم
خیره شده بود بحکمت عملی و سخنان چرب و شیرین خاطر اوشان جمع نموده باخود متفق ساخت و پیشکش مقرره هم
بلا تقصیر میگرفت سوای این چیز زر ندرانه فراهم میساخت همه روزه پالیگار میسور لشکر فراهم ساخته بتسخیر چک بالاپور
گردد بهیر گوت والی آنملک بصلح و بسرداری کانتیا نام دلوائی خود روانه کرد پالیگار چک بالاپور با مین خان مفصل
ایمعنی گذارش ساخت تا خاموش و کیل را نزد دلوائی مذکور مع عنایتنامه روانه کرده از این عزم منع نمود او که غرور
دولت و استکبار لشکر کرده در سر و نظر بر استرضای خاطر ناظم زر دوست داشت نوشته این جانب انداز کرده هیچ
جواب نداد بلکه از وکیلش سرسری ملاقات نمود و در تسخیر چک بالاپور بیشتر جهد کرد چنانچه لشکریان خود را
فرمانداد تا از هر چهار طرف محاصره نموده بموچال بندی و شکست حصار بضرب توپها مشغول گردیدند و بعزم حمله
از برای
کردن خندق پشتاره گیاه و اشجار صحرائی فراهم میساختند بدستور بندی درگ هم که شخصی از برادران پالیگار

گرده در میدان نمایان گردید اگرچه دلوای را معلوم شد که امین خان جمله سر با لشکر می آید اما از وهیچ اندیشه بخود راه نداده
خان جلادت نشان بر بر فیل سوار شده رسید فرمان داد تا سپاه لشکر شکن صفدر درین چین کاشته بر انجماعه در
و بقتل و غارت لشکر یانش پرداختند و فیل سواران را گرفته از شمشیر و نیزه دست آزمائی کرده او را بر زمین
آوردند در اثنای چین آنین ناطون هر چند الحاح نمود که برابر قد فیل زرد کوهر میدهم مرا از جان مکنید بر گز سخنش قبول
نکرده از عماری بر کشیدند و زبانش بریده آورده بر اقبال پادشاه زدند که چرا از بین زبان جرف ناسزا گفته بودی پس
سرش از تنش جدا ساختند چون جمعیت کانتیا منتشر گردید بعضی سپاه و سردار راه میسور گرفتند خان ظفر نشان همه سپاه
و فیلان و آلات حرب و ضرب لشکرش روانه حضور کرده معاودت نمود و قتیکه سردار اقبال کنهر افا نزدیک پتن شدند
راجه مسند آرا ایشان را روبروی خود طلبیده استفسار چگونگی واقعات جنگ نمودند ایشان باصطلاح خود از بین الفاظ
دادند که مستی ایس الاسامی درین درندس آموتر ما کانتیا تله هویدو یعنی دیگر هیچ نیست حضرت آخر
درین چین یک شیشه مفت بدست کانتیا رفت غرض امین خان تا سه سال بضبط و ربط حکومت کرد که بعد قتل کانتیا
خوف و هراس او چنان در دل پالیگار اثر کرده بود که تا معزولیش احدی یاز حد خود دراز نمود و پیشکش مقرره هم پیش از
طلب می فرستاده و چون معزول گردید بعد او غالب خان بایالت صوبه مقرر گشته در رسید و بنده و خود را مو
گردید و در عهد حکومتش پالیگار اثر از اول زیاده خیره شدند چونکه ناظم را حارض زر و صاحب صوبه را نرم تر دیدند زر پاشی
بعمل آورده دست جور دراز کردند یعنی پالیگار اثر کم منصب و قلیل الجماعت را از میان برداشته متصرف ملک و مال
ایشان گردیدند اگر حاکم صوبه سر انجام کسی بر خواست از ارسال زر او را باز نشسته برانداخته بر اضی خاطر خود نشانده تا دو سال

مذکور حارس آنجا بود مورچال قایم کرده جنگ انداختند بچندین جای مگر پالیکار مذکور بامین خان نوشت که آب تا بگلو
رسیده بهر طور اعانت ما بر ذمه همت خود واجب دانسته که فوری هر چه تمامتر سرکار یم البته شکست یابد نادی صاحب صوبه
میتوانند امین خان بعد دریافت این مضمون غضبناک گشته قاصد را فولاد روانه کرده پیغام فرستاد که ای دیوانه
هرگز مناسب نیست که از گفته ما تخلف ورزد آخر درین امر سودی نخواهی یافت بلکه پشیمان شوی نادان در جواب گفت که
سخن شما خواب زده ما قدری ندارد اگر او چه خواهد شد قاصد برگشته جواب او را باز گفت پس امین خان بشوکت تمام
نقاره کوچ بنواخت و با دو هزار سوار و سامان جنگ همعنان کوچید و چند پالیکار را با جمعیت و سامان جنگی طلبداشت
اما انتظار افواج پالیکار نکشیده لاچار شد پالیکار رتن گری مرگیسی در قرب صوبه بود خود با چند
سوار و پیادهای جنگی بلشکر صاحب صوبه رسانیدند القصه خان شجاعت نشان بر وی همت تاب حمایت داده بکوچهای دراز
بکوتری رسید که تعلقه پالیکار مذکور بود قلعه را آنجا خوش و خرم گشته از رسیدن صاحب صوبه بهر دلبر دراز خود
مژده رسانید و او بخوشنودی تمام برادر خود که حارس کوه نندی بود از یغمار امین خان آگاه نموده هر یک بجای خود طبل و
نقاره شادمانی نواختند و آنشب همعنان روز حارس نندی گذرانید با جمعیت خود از راه بهار پر برفتن شتافته بر مورچال
زیر کوه شخنه زد و اهل مورچال را تیغ کشیده تودهٔ تودهٔ ساخت و بقیة السیف نامرادانه مورچال گذاشته بطرف
لشکر خود گریختند و بعضی بندوقچی در معموره پناه گرفته شلکها میرسانیدند چون روز روشن شد دلوای برخرابی لشکر و
هزیمت صاحب صوبه وقوف یافت فوجی که همراه خود داشت بکومک منهزمان روانه کرده خود بجمعیت قلیل که جمله هزار و پانصد سوار
و دو سه هزار پیاده باشد در میدان سوار فیل شده ایستاده بود در اثنا خان شجاعت نشان از گوتری بنده ایلغار

نمایان بظهور آورده غنیم سرکش را هزیمت داد چنانچه راقم سطور این واقعه را مفصل نشان حیدری ترقیم ساخته است
غرض عابد خان نظر به بهادری او کرده او را بجا مع جمعیتش طلبیده بحفاظت صوبه تعین کرد پس ازان مبرده مورد الطاف عالم
گشته صاحب فیل و نقاره شد و هزار پیاده و پانصد سوار باجازت حاکم فراهم ساخته داخل محافظان صوبه گردید و باعث
کثیر پیدا کرد غرض صوبه مذکور بتدابیر شیخ مذکور و سید برکات جمعدار اگرچه بکمال حکومت کرد اما پیشکش بایگارا
بی باق بصوبه آورده پس مغزول شده روانه حیدرآباد گردید مبهور خان بایالت صوبه و علم قلیخان بن عالم علیخان امیر حیدرآبادی
بتعلقداری نامزد شده هر دو باتفاق خصمت آنجا رفتند آسامی مواضعات جاگیر قلعدار اینست در تعلقه پرگنه حویلی
ایلور هلکور کرناتهه هلی ماگوز مدلور کوتهه میل کوته کندکن هلی گمن هلی گول جمع کامل چهل و دو هزار
و هفصد و هفت محمدشاهی مع خرچ سبندی یعنی سالانه قلعدار دو سه صد میواتی و دو صد جزائل بردار و متصدی و چوکی نویس
وغیره مقرر بود فی الجمله قلعدار داخل قلعه گردید صاحب صوبه بولایت خود رخصت بندوبست و حساب جمع و خرچ بصوبه روانه کرده
خود با دو سه هزار سوار و لشکر صوبه گولکنده بولایت بایگارا لشکر گویه بتعبر نمای از پیشکش هم بوصول آورده در عالم بهادری
و قوفرصت تا بهمه شب و فراز ملک صوبه و محالات بایگارا لشکر بنظر خود مشاهده کرده بهایش مزروعه و بنجر نمود و در یکسال
ازین کار فراغت یافته بصوبه رسید و بایگارا لشکر بدام فریب کشیده بنحوی متفق ساخت غرض باین تردد بعد سال
حضور طلبیده درگاه قلیخان بار بایالت صوبه سرانامزد شده فایز گشت و برآئین سابق بندوبست صوبه کرده آسوده
چند در آنحال قلعدار بشاهی انتقال کرده جایش خالی بود بخصوص نوشته شخصی را از معتمدان خود که محمد خان نام هوادار قوم
بنی بود تا تقرر شدن قلعدار از حضور مقرر ساخت و در وقت برگشته بالایور کلان در جاگیر خان صاحب صوبه از حضور بر خلاف

حکومت کرده معزول شد نجیب خان احراری بعد آن بایالت صوبه سرافراز گشت چونکه فایز صوبه گشت و اکثر اهل دربار
که از فساد و منافقت پالیگارهای اطراف و جوانب صوبه با یکدیگر میجنگیدند بندوبست کار خانجات صوبه غیر ممکن است
بار بر بسته و نصایح بازمان حکومت خود از فساد و رزم منع میکرد و راه دوستی پیش گرفته بسته هوجی پنج هزاری و گهوری پنج
چنده همه کار خانجات سرانجام از سستی و کاهلی بی نظم دید بشاکر خود خانه تسخیر پنوکنده همت گماشت احمد خان
نام قلعدار آنجا بسعی مردانه او را دفع کرد و صاحب صوبه را بر انمعنی اطلاع داد پس احراری پنج هزار سوار و چهار هزار پیاده
در تهانه و هندوپور را غارت ساخته باراده تسخیر پیشتر کوچید مرهته ازین معنی خبردار گشته مقابله و مقاتله با فوج شاهی
مناسب ندیده مراجعت بسنتوه و نمود و صاحب صوبه چندی بپنوکنده اقامت ورزیده معاودت بسر انمود و مسجد چوک سراکه
تا حال قایم و از مصلیان آباد است بنا ساخته اوست و بعد سه سال معزول گردید درگاه قلیخان بعد نجیب خان احراری
حاکم صوبه سرافراز گشته از حضور آصفجاه رسید و رنگ آنصوبه باطوار پالیگارانه و اغماض ناظم دکن برانمعنی دیده
مقرر کرده بود که وقت جنگ فیمابین پالیگاران هر که زیاده زر رسید لک بکومک او مرخص ساخت و از نشیبان هر چه زر و غیره
بدست می آمد غنیمت می شمرد و محمد فتح پدر حیدر علیخان از کولار آمده ملازمت خان مشارالیه حاصل ساخته بنوکری عمده نامزد
و تهانه دار بالاپور کلان مقرر گشت غرض خان معزالیه در یکسال از اینجا معزول شده به بخشی الملکی صوبه ارکات نامور گردید
و عابد خان نام صوبه داری تقرر یافته از حیدرآباد رسیده در بندوبست صوبه بجهة پالیگار میسور با حاکم بدنور و دیگران که
جنوبی و شرقی میسور بودند اتفاق کرده بر معموره بالاپور کلان شبخون زده غارت ساخت و اراده تسخیر آن قلعه
مصمم داشت نادر معرکه فتح محمد شبیخون بجمعیت قلیل که پنج شش صد پیاده همراه خود داشت تردد شایان و کوششهای

فتح محمد

خیمه شده در اثنای راه افغان مذکور شخصی را فرستاده باز سوال کذا شتن اسپان نموده خانمذکور بمقتضای وقت غضب آمده
فرمود اگر باز در خواست اسپان بمکینی از میخ کوب سرخواهم کوفت پس فرستاده او مراجعت کرده جواب فرمائش صاحبه را
بافغان باز گفت او بغضب تمام راست برخواسته براسپ سوار شد و با یک شخص دیگر بر هر کان عطار رفته خوشبوی خریده
کرده بر بدن و پارچه پالیده راه ایلن ملی گرفت چون نزدیک رسید دید که خانمذکور در شامیانه تشریف دارد تا آنزمان خیمه خاصه
نه ایستاده و سراپرده کشیده شده بود او نیز رفته شامیانه را دور کرده چون افغان بمقابل سید یعنی روبرو خانمذکور صوف
خالی از هر طرف بجهت تعظیمش برخاست تا او بیها آمده معانقه نزدیک آمده ناگاه خنجر به پهلویش چنان زد که بهمین ضرب جان بحق تسلیم
نموده بر زمین افتاد او بر سینه اش نشسته بریش مرده تفی انداخت فرار شمیخ کوب درست از عقب آنکافر
سرش ریزه ریزه ساخت و شمشیرش را پیاده از تفنگ کشت و ارثان صاحبه اش مرحوم بوا شته بصوبه آورند در
باغ دیوان روی دروازه غربی قلعه واقع شده مدفون کرده فقط مزار سنگی و گوشش جبوتره پخته ساخته پس از سوال
خان پسر کلان خانمرحوم خود مسند آلا شده باتفاق قلعدار لشکر فراهم ساخته شرایط نیابت پدر بجای آورده و این
حقیقت مفصل بحضور اصفجاه رسانیده اگرچه از حضور همونزمان نواب طاهر خان با یالت صوبه مقرر گشته مرخص گردید اما بفراهمی
لشکر و نگاهداشت سوار و پیاده تا سه ماه همونجا ماند پس از انجمعیت شایسته فراهم کرده بصوبه آمد عبدالرسول خان
جمعیت خود را که فراهم کرده بود بقلعدار نموده برای جنگ تیار کرده خود بجا گیر در خود یعنی بالاپور کلان شتافت
چون نواب طاهر خان مع لشکر بمیدان عیدگاه فرود آمده قلعه اردو دیوان صوبه را بر فراز کلیدی دروازه گفته فرستاد
قلعدار دهر اریان قلعه و صوبه تکرار مواجب سالانه جمعیت فراهم و در ماهه سبندی بعمل آورده در سپردن شهر و قلعه

صوبه الان سابق مقرر شده بود در ایام حکومت درگاه قلیخان هم با لیکار ان در اینولا رکیب یکدیگر سعی بسته بودند و خان مومی الیه
هر کدام زر بسیار داشته بکوشش سعی و نمود و سوار بکشش مقرره سرکار چیزی بطور نذر بحکمت عملی خود میگرفت و سپاه را
خوش دل داشت و اسباب جنگ هر وقت مهیا میکرد چون آصفجاه بر فوت قلعه ارقلعه سر اطلاع یافتند همین قلعه ارلا
صاحب صوبه مقرر کرده بود بحال خود و همدگر روزها پالیگار چیتل درگ و بدنور و میسور و ری درگ و هرپنهالی و غیره بنصر
زر بسیار چونکه ها خود را لاکه گرد شهر صوبه بود گذاشته بدار المقرر ها خود طلبداشتند پس درگاه قلیخان بعد دو سال بقتل
رسید تفصیل این واقعه اینکه شخصی از قوم افاغنه دلیل خان نامی از مرحمت آمده نوکر محمود خان حاکم صوبه سرا که ذکرش بالا
مذکور گردیده بود و دوازده رسالا سپاه داشت چون از دیگر صوبه الان ذوی الاحتشام سر نیاز برداری خط مشاهده ننمود
بر طرف گشته خانه نشین بود لهذا سپاهان خود را بچند افغان داده نزد پالیگار تنجی گری نوکر کنانیده مواجب ها سپاهان را
که همه مرشد نصف سپاهی میدیدو نصف بنصر خود میآورد در الان زمان از قضا پالیگار تنجی گری از حکم حاکم منحرف شده
سر بخود برافراشته بود لهذا پالیگار مرگیسی را صاحب صوبه اشاره ساخت تا او که جویای چنین وقت بود بمجرد اجازت
حاکم شبانه در تاخت و معموره تنجی گری را غارت ساخته همه اسباب غنیمت آورده روانه صوبه نمود و در بین جمله
اسپان افغان مذکور نیز آمد چون افغان ها مبره اسپان خود را دیدند از حاکم درخواست کردند که این اسپان منست بدهید حاکم فرمود که
اسپان غنیمت پالیگار منحرف اند بحضور خود نمیتوانم فرستاد شما را نمیرسد دراعیه شما پالیگار است او وجه گذ بسیار و بمعنی
نموده بر دیوری نشست بعد سه چهار روز اهل کار سرکار او را فهمانیده از دیوری گذاشتند و بهمین نهج یکی صاحب صوبه
بعزم ملک گیری اعلام و خیام برفراخته روز اول بر جوی هالن ملی نصب کنانید و خود بدولت صبحی کوچیده بچند خواص داخل

بر و شمشیر از هر کدام سوای زر پیشکش هزار ها زر نذر گرفته بتصرف خود می آورد القصه از ابتدای سنه یکهزار و یکصد و سی
و نهصلی تا آخر یکهزار و یکصد و پنجاه و سه فصلی اگرچه با برصوبداری بخت او چهار هزار سوار را نوکر داشته اما مسترد بود
که بیک سوار صد و بیست صد و بیست چهار صد روپیه ماهانه مقرر میکرد لهذا مواجب ماهیانه تمام بایشان نمیرسید زیرا که
از آمد خرج بیشتر بود پس هر روز اهل سپاه بلای زر خود بر دیوث نواب دهر نا فرستند پس لاعلاج شده با دل مع فوج
بطرف بالیگاران رخت ناخته بکرمی و نرمی مبلغ خطیر میگرفت و باداری مواجب لشکر میپرداخت بعد چند تعلقه دیری
که محال تعلقه خویلی بود و لک روپیه بابالیگار چیتل دری فروخت غرض تا زیست خود هیچ بالیگار را نگذاشت که ازان
چیزی نگرفت حتی از بالیگار میسور و بدنور و کلیکوت که زر پیشکش ایشان بحضور میرسید سوای آن نذر خود بزور میگرفت
اگر کسی بداون زیر عذر میکرد یکلکش را تاراج و رعایا را خراب می نمود ازین سبب آنها حسب مقدور خود زر امید لوند و بعد
نه سال از ایام حکومتش دلاور خان بن دل جلیر خان بن نواب اکبرابادی که شش هزاری منصب داشت بوجه نظام
الملک آصفجاه اول بسیار تقرب پیدا کرد و در دولت پرگنه پاکتور بخانمذکور جاگیر داده بود دراندولا طلبداشته بحد و
که بسیار قلعداری صوبه برار دیوانی بخشی گری تفویضش کرده روانه فرمود چون دلاور خان داخل قلعه گردید نواب طاهر
خان پاه و حشر قلعه گذاشته در شهر سکونت گزید لاجرم طاهر با قلعه را متعلق بود ازین سبب روز هجوم سپاه خود
نماید و چند روز ها را گاهو فتح سنگ مرتبه با لشکر کثیر بر حسب طلب پسر علی مردان خان صاحب صوبه ارکات یعنی
صفدر علیخان ذکرش مفصل اخبار مزار را و گاهو تربه ترقیم خواهد یافت از همین جا یعنی از تعلقات صوبه برار در
تاخته و از بعضی بالیگار نعل بها خود گرفته متوجه ارکات گردید نواب برای مقابله مرتبه در فرمود تا لشکر خود را شان

بعد اخذ زر و زیاده خود قرار کردند نواب انیمعنی را در کوشش هوش خود جا نداده لخت از ایام مداخلت مابصوبه ما بیانه
مقرره شما بر حسب دستور و تصدیق حضور خلاهم در آنجا پیش قلعه یان با قبال انیمعنی نپرداخته مستعد جنگ گردیده چنانچه
قلعه دار فوج تهانه قلعه همراه خود گرفته بر جوانب بارهٔ شهر بر قایم کرده نواب بر حصار شهر حمله کرده خواست که شهر را غارت
سازد فتح محمد شجیع بجمعیت خود مانع درخواسته حمله کنان را هزیمت داده آخر الامر دروازهای شهر را دوست
جنگ واقع شده قلعه یان هر بار غالب می برآمدند نواب لاچار شده با لشکر خود در میدان گنج هلی فرود آمده که شهر محاصره
کرده در فکر مورچال بود در اثنای روز صبح قلعه دار یعنی محمد خان پنی بر فیل سوار شده بعزم تاخت و تاراج لشکر
نواب سبقت کرده جنگ شروع نمود و فتح محمد شجیع و سید پیر جمعدار و سر الله معتبر بندهٔ مردان خود را گرفته فیل سوار
داشته نزد آلا کشیدند غرض از صبح تا یک پهر روز بین الفریقین آویزش سخت رو داده بازار زد و خورد گرم گشت نواب
با سوار خود از عقب لشکر قلعه دار در تاخته در افتاد تا سلک جمعیت او از هم گسیخته با این قلعه دار و شجیع مذکور جانب خود را
تمام کرده تا سه ساعت مدافع سپاه اعدا اشتغال بود آخر الامر هر دو بقتل رسیدند و آن ظرف ناهار و همشیره زاده نواب در آن
معرکه گاه با پنجاه شصت رفیق کنواب از فرزندان و خویشان خود آنها را زیاده دوست میداشت کشته شدند بعد این واقعه
نواب طاب ثراه بی اندیشه داخل شهر شده عزم فتح قلعه نمود میوانیان و هزاریان تو پهای قلعه را با کلولها سر کردند و
سوای وصول زر ما بیانه خود نگذاشتند داخل قلعه شوند نواب لاچار شده از روی حساب زر ما بیانه ایشان رسانیده
با خود متفق ساخت و مامور بندوبست خود کرده مفصل این اخبار بحضور نوشت و بالفعل شخصی را از طرف خود بقلعداری
مقرر کرده بغراهمی لشکر بجانب خود در سه هزار سوار و چهار پنجهزار پیاده و زیر لاپنیر جمع کرده بر پالیگاران جانگذار تاخت

یافته محال تعلقه حویلی یعنی قلعه بودر هال الامو چار زده بجنگ مردانه شتیخر کرد با این صاحب صوبه بتنبیه شان نیز خط
بدستور دیگر پالیگار هم اگرچه بجان خود سرکشی بود و حکم صاحب صوبه لابد خوف جان میدانند اما مصلحتاً باندیشه
تاخت و تاراج ملکها خود بستم ستوه ناظم دکن در ظاهر رجوع بوده عوض مبلغ پیشکش چیزی میرسانیده بودند
چون در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری نظام الملک آصفجاه بدکن بندوبست کرناتک پائین گهاٹ نهضت فرمود
نواب دلاور خان نیز حضور طلب شده هزار سوار و چهار هزار پیاده جمع کرده پنج شش هزار مرهٹه پالیگار همراه خود
بعد فراغت از انهم مهم رخصت گشته بصوبه برار رسید بعد اتفاق نظام الملک آصفجاه کار این صوبه بسیاری بندوبست
و خرابتر گردید چنانکه همدران روزها حسین سنخان عم و چند صاحب نایطه داماد علی دوست خان ناظم ارکاٹ از قید مرهٹه
رهائی یافته بدو صد سوار و چند پیاده از راه هرپنهلی چیتل درگ در حینیکه بسپا نایک راجه هرپنهلی بکوه های گنده گم
چیتل درگیه بود محاصره کرده بکشایش آنجا تدبیر نمود انکه رسید پالیگار درگ مذکور التماس نمود که الحال زمیندار
بر تعلقات اینجانب تاخته ملک تاراج میکنند اگر بحمایت من کوشش بر بسته دشمنان را زیر سازند ده هزار روپیه نقد
میرسانم صاحب مذکور سخنش را قبول کرده همراه او برآمد چون فیمابین هر دو جنگ شروع شد و کار زار سخت رو داد سپاه
هرپنهلی ظفر یافته همه ایشان را منهزم ساختند و سر پالیگار چیتل درگ بریدند پس از فتح نمودن خزانه عابد خان مذکور
و اشرف علیخان دامادش کشته شدند از انجا صاحب مرحوم خجل گشته راه سمت ادهونی شتافت و هدایت محی الدینخان
همشیره زاده نواب ناصر جنگ را بسنخان حرب و تسخیر فرنگیه تحریص و ترغیب نمایت صوبه ارکاٹ بلکه همگی
سنشصوبه دکن ساخته بعد اگرچه خانموصوف نواب دلاور خان را باعانت خود طلبداشت لا نواب دامادی امر اقدام

عبور کهات کرده سمت ترچناپلی رفتند لهذا بجانب خجه آمدو غرض بیست و یکم برهمون آئین حکومت کرده آخر خجه مایه آمد
سپاه باقی ماند و صورت لهاران آن منظر نیامد در بازار خجه همه سپاه اتفاق کرده دنگه نمودند لاعلاج شده مع فوج باراده
چیز زر سمت بدنور نهضت فرموده بر موضع لکوری فرود آمدند بعد از روز چند افغانان که از صبح فاقه بودند بر دیوری هجوم
کرده شور بپا داشتند در اثنوق نواب نیز بغضب آمده نزدیک افغانان رفته این سگان را دور باید چون این سخن افاغنه گوش
کردند از جان خود دست شسته لاتدر خیمه خزیدند و نواب بالا از تیغ و خنجر گذشتند پس همه لشکر منتشر گردیده لاش نواب
در خیمه افتاده بعضی موالیان خیر خواهش لاشش بپا داشته بسر آورده دلاور خان آنرا بعد تکفین در صندوق سپرده
نزد پسرش که افضل خان نام قلعدار کولار بود روانه ساخت و او آنرا بجا کیرش که تعلقه ترواور بود فرستاده مدفون کنانید
دلاور خان خود بند و بست صوبه کرده مفصل این ماجرا بحضور نوشت پس همه زمان غیاثیه تعزیه داری مع خلعت
و خطاب نواب از حضور اعلیحضرت در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری دوازده سال در قلعداری سپرده بود عزاصدار
بخشید و صوبداری مع قلعداری تفویض او یافت چون نواب دلاور خان حاکم صوبه سرگردیده بنیکنامی و غریب پروری و
رحم دلی شهرت یافت و تخفیف سندی نموده ضرورتا شش بفصد سوار نگهداشته دیگران را رخصت داد بدستور
بیادگان پیش ایام ریاست خود بطرز هیچ پالیگار سواری نمود و بکسی لغویت نرسانید و فیما بین نواب و غلام مصطفی خان
بخشی پادشاهی بسیار محبت و اخلاص بود چنانچه هر دو بیتکلفی میبودند و بخشی مذکور بعد چندی از عارضه
انتقال نمود چون خبر انتقال او بنظام الملک رسید کرم علیخان نامی منصب بخشیگری معزز ساخته روانه فرمود حاصل کلام
برحم دلی و نرم مزاجی نواب پالیگاران گرم خو گشته دوکان فتنه و فساد بایکدیگر در چند حتی پالیگار چیتل درگ قابو

نمود و هرگز بخاطر او لاکوشش نکرده بکنج سلامت نشست و در مهم ارکات که نواب ناصر جنگ بعزم انتقام انور الدین خان
ناظم ارکات بمرادت هدایت محی الدین خان مظفر الدوله چند اصحاب در ظاهر نبوگده در سنه یکهزار و یکصد و
دو هجری کشته شد همت بکاشته دلاور خان نیز مع افواج چندپالیگار حضور طلبیده بود و در مشورت قتل ناصر جنگ
اگرچه صاحب صوبه سر اراضا مند نبود اما افاغنه جبرا بر تجویز نامه مهرش کنانیده بودند و بعد شهید شدن ناصر جنگ بلطایف الحیل
که بهمارستی تلا بهانه ساخته داخل صوبه سر اگردید سپس آنمقدمه بالکل پالیگاران از حکم صاحب صوبه انحراف ورزیدند و
باز دایره حد خود پرفتن نهاده بودند چنانچه پالیگار میسور فوج کشی کرده کوه بدرگی را هم در تصرف پالیگار مرگیسی بعد
بزور بازو خود تسخیر نموده بدستور دیرینه ملک و سلکته از دست حاکم چاپ بالاپور مفتوح ساخته و مرار را دبی سندهوجی
گهورپڑیه وقت را غنیمت دانسته با فوج گران در تاخت و تعلقه مرگ سرا مع قلعه کوهی از دست قلعه دار پالیگار رتن گری
گرفته و امرا پور محال حویلی صوبه نیز بضبط در آورده مذکور رفت غرض روز بروز حکومت و جبروت صاحب صوبه بنزول گرفت
تا آنکه آخر عهد نوابیشان مرتبه فایز شده از پالیگار نظیر کسی عند الله حق سرکار بر خود لازم دانسته چیزی میفرستاد و گرفت
و الا متعرض حال و مال کسی نمیگردید و دلیر محمد خان برادر خود را در سوا بنی داشته پیشکش پالیگاران آنجا نواح بصرف
سندی خرج بیوتات خانه کور را گذاشته بود و در عهد نظامت صلابت جنگ برادر ناصر جنگ را جه پتهیل حکمران
شخصی حیدر قلیخان نامی را بسفارش خود بعد گرفتن چهار لک روپیه از وندر خود سند صوبه داری صوبه سر امهر صلابت جنگ
داده بود اگرچه در غزل نوکر شد اما شخص نامبرده بر یخفی بنا بر فرط همی سوار و پیاده شش هفت ماه همو بخا ماند از قضا
در اثنا صلابت جنگ را زخم زده او فتاده باخذ مبلغ پیشکش از پالیگار نظیر صوبه سر اخود بدو فوج کشی نمود و

شهر هم بهوپال را اراده داشت ابا بجویز بعضے اعیان دولت موقوف گردید پس از فتح تا بیست سال از برحکم حیدر
علیخان بهادر و تیپو سلطان ماند در حینیکه کورنر جنرل لارد ارل کارنوالس بهادر
و ناظم پونا اتفاق کرده بر تیپو سلطان فوج کشی نموده بودند هری پنت بر کیه با فوج خود رسیده در سنه یکهزار و دو صد و
ششش هجری از دست غلام محی الدین قلعدار و قتیکه قلعدار مذکور بحکم حضور قلعه خالی کرده همه اسباب جنگی و ذخایر و
توپخانه وغیره بکوه مارگری روانه کرده در برابر دیوار قلعه مستعد بود و زیاده سپاه نزد خود نبود لاچار قلعه تسلیم عمل کرد
و بعد صلح فیما بین سه سرکار در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری باز به تیپو سلطان منتقل گردید بهادر خان آصف در آن زمان
بحکومت آنصوبه مقرر شده بعد کسب رضامندی حیدر علیخان چونکه در سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری لشکر انگریز بسرداری جنرل هارس
سردار در تاخته به سمتی پت و یکروز از یورش قلعه سرینگاپتن گرفت و سلطان قتیل شد این قلعه اصل کمپنی انگریز گردید
است و در یک سیوم در ذکر صوبه ادهونی و حکام آنصوبه گفته ادهونی قدیم مکانیست کهستانی چنانچه پیش از سه هزار
و چند سال در زمان بهیم سین حاکم شهر بیدر بن جنبر سین جادو که بر دختر دمنتی امش دمینی بل حاکم صوبه مالوه
عاشق دیوانه گشته چنانچه این قصه در عهد خلافت اکبر بادشاه دهلی شیخ فیضی حسب الحکم بنظم در آورده بنل و دمینی
مشهور ساخته است مخفی نماند که چند رسین عاشق سیونتی که بر زمره اهل اسلام مشهور بچنباوتی است و او دختر راجه سورجل
حاکم شهر کنجنی نگر عرف کنجی بود چنانکه شرح حالش بر سبیل اجمال نصرتی ملک الشعرا بیجاپوری بزبان دکهنی در کتاب
گلشن عشق گفته است تعمیر یافته و بر قله پنج کوه حصن بخته کشیده شده است یکی طاس گده دیگر هزار زینه تیلی بنده و ابراهیم
تیری وغیره مشهور است چمکه بعد تسخیر بیجاپور گولکنده خطبه آنصوبه بنام عالمگیر غازی خوانده شد بحمد اللوزیر مقرر گردید

فیصله یافته راونده کور مراجعت به پونا نموده اما تهانجات خود از قلاع آن سرزمین برداشته بعد بعد سال بلوچ و معزول شده
مع لشکر سمت کرناٹک شتافت و عبد المجید خان حاکم آنجا از دست او قبل رسیده پیش کوپال لا و ناظم مرج بالیت انصوبه مقرر شده
بسی هزار سوار رسیده بعد بندوبست خود برآنهه ملک بسر کرده فوج کشی نموده بنگلور را که بتصرف میسوریه بود محاصره کرده کار
بر محصورین تنگ ساخته بود آخر بته اسیر و مال نواب حیدر علیخان بهادر که از مطالعه کتاب نشان حیدری انهمه حالات بی تردد
روشن خواهد شد بی نیل مقصود برگردید و میسور تهانجات مرتبه از قلعجات متعلقه سرینگ پتن برداشته شده در رسنه
یکهزار و یکصد و هفتاد هجری بسالت جنگ بن نظام الملک آصفجاه باتفاق نواب حیدر علیخان اول هسکوته گرفته بصوبه
سرا رسیده مورچال زده بسعی سه ماه ازدست قلعه ارمرتبه که چمناجی نام داشت تسخیر کرده زرو انصوبه مع
پالیگار بنظامت حیدر علیخان بهادر سپرده خود بادونی مراجعت نمود پس از نموده قلعه بنکسته فقط ارک قلعه و حصار
دربونی محکم ساخته میر علی رضا خازنرا به بندوبست انصوبه تعین ساخته خود بضبط چک بالاپور و غیره شتافت بعد
پنجسال مادهوراو بن بالاجی راو نانا شنکر کشی کرده قلعه انصوبه از دست میر موصوف بتصرف خود آورده و او را
خود ساخت و تعلقه گرم کنده جاگیر داده به بندوبست آنی نواح نامزد نموده و تا مدت بیست سال انصوبه بضبط رسته بعد
پس از فوت حیدر علیخان بهادر بعد حادثه جرکولی و تعرض صلح در بندوبست نواح و غیره بعد بتسلط راگهوبر ادر بالاجی راو
و کشته شدن بالاجی راو در کارخانجات مرتبه خلها افتاده قابو یافته تیپو سلطان بهادر فوج کلان روانه
کوپ پس سلطان بکوشش چندین سپهدار و امین حصار شکسته از دست بابوجی سندیه قلعه تسخیر کرده بضبط خود آورده
در همین ایام خان بهادر اعتبار قلعه زمین دوزی صوبه سرا نکرده شرقی رویه کوهیست تمام بسمانگی درگ آنرا مضبوط ساخته

بعضی سرداران لشکر خود بر تسخیر مذکور فرستاد به بیجنگر عرف آنی گندی نمود و با ستمداد علی عادل شاه بیجاپوری و قطب شاه
حیدرآبادی باز لشکر جمع ساخته سمت ادهونی شتافت اول سیاه دونگر را تسخیر کرد و بعد از قطع تردد و سعی عدو مال
عادل شاه بعرصه شاه قلعه تسخیر و هر دو برادر جنگجو اسیر ملازمان عادل شاهی گردیدند چون رفته رفته دولت سلام رایج
روبزوال نهاد اوازه باد شاهان دکن کشته شد تا در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری صوبه مذکور مع توابع بشش ضبط امرای
عادل شاه درآمد ملک ریحان معتمد خاص علی عادل شاه سوبدار ادهونی مقرر گردید و به بندوبست ملک قیام ورزید
از پالیگار اطراف و جوانب بار باجنگ کرده همه را زیر حکم خود ساخت و نسبت و نه سال با مرصوبداری بپرداخته آخر باجل
طبیعی مسافر دار بقا گردید پسر بهمو بجا بر بالای کوه مدفون شد و پالیگار کپتال در ایام حکومت منشی رسوم و انعام کادلی
ادهونی یافته ترقی نمود سپس از حضور علی عادل شاه ثانی صدی مسعود خان منتسبه ملک ریحان مرحوم و تربیت یافته
علی عادل شاه از قوم حبش بود بایالت کنی صوبه مامزد شد و رسید که قلعه پائین ندارد و آبادی هم زیر کوه بهمنی اول
برای سکونت خود حصار پائین قلعه از گل کرد دیدکه چند خانه معدود بود چنانچه سابق ذکرش رفت بتعمیر پخته مع
برج دوباره تعمیر نمود و جمعیت بیشتر نیز که بایی پائین قلعه در ایام امتیاز گرده بفاصله یک اندازتیر واقع شده هنود
اورا لشکر وار بیشتر گویند بهمین ایام آباد شد از انجا که خان مسعود باکدل و نیک نیت و رعیت پرور و غربا نواز
هزار عزیز نیز با این همه اوصاف خلیق و حسن تمیز بود در عهد شش رعایا خوشحال و خرم بوده بکارهای خود چنان سعی میکردند
که ملک خوب آباد شد و زمین بیحد کسی جا نماند بلکه همه جنگل و صحرا لایق و دقیق مزروعه گردید چنانچه زبان عوام الناس
است که در زمان مسعود خان چنان کثرت زراعت بود که مسافر را به سبب آب و گیاه و شاخ برای سیری جنگل همه بیشه

بیشتر صوبه نشین شهر بیدر بجو هوا گرم و خشک دارد شمالیش بهشت و سنگ آب تنگ بهدر لاد و غربیش نفا
نه و سنگ آب جوری هکریست و اطرافش سنجر بلاری و راوی در کرواقع شده جنوبیش بنجکر و هی سلسله کوهها سیه تر نگر و
و کپتای شرقیش بانک فاصله جنگلستان پتی گنده و پندی گنده و دیهات سرکار کنول چونکه صوبه مذکور رفته
بتصرف راجهای آنگندی در آمد در جاگیر راج کنوار عمه کشن راج مقرر گردید چنانچه از طرف زمان مذکور شخصی
بهر سنگ بحراست قلعه ولک پچهاست بعضی گفته اند که حصار بهراز زینه در زمان حکومت بهر سنگ بنا گردید غرض
سی و شش سال بتصرف زمان مذکور ماند بعد انتقالش به پسرش کم در هرم راجه نام داشت منتقل گردید و نامبرده در زمین
کوه تیلی بنده آبادی بنا نهاد چند خانها تعمیر کنانید که هیشتر بنوچهل و یکسال ریاست کرده بمرض دردگذشت پسرش جوهر
رام راج بسیام کنوار دختر کشن راجه نامزد گردید که صوبه در جهیز زوجه خود جاگیر یافته و کنتم راج برادر خود را
خود ساخته بحکومت آنصوبه فرستاد و قلعه پائین نداشته همه راه و درایان بر بالای کوه پائین بهراز زینه و ابراهیم تری
سکونت میداشتند چون بعد چندی بسبب مال و جاه دنیا بهم برادر خلافی رو داد چنانچه حاکم اد هونی از برادر خود
یعنی و سرکش شده پنرمانی میکرد آخر کار بجنگ و جدال افتاد حاکم مذکور لشکر بسالار جنب بیالات در قلعه کوه بهرتال که
غربیش بنجکر و هست قلعه تعمیر میکرد چنانچه دیوار شرقی و غربی اکثر آیافته شده بود که نشانش تا حال باقیست
و نیز بر قله کوه دیوکته که درخت مستکی بر آن کوه است جنوبی اد هونی بشکر و هی واقع شده در میان اسلامیان
بسیار ذونگر مشهور گشته است حصاری کشیده تهانه معقول گذاشته مستعد بجنگ گردید و برادر دوم رام راجه که
گوسیند راج نام داشت با کنتم راج موافقت کرده بقصد رام راجه بعزم تنبیه گوشمال ایشان فوج کشی نمود آخر بقصور و فتور

نمایسته امید ارسته احوال قلعه و عزم مسعود خان در یافت و در باب تسخیر قلعه با نها استمداد کرد گفتند
مسعود خان با این جرئت شجاعت و دلیری وعده و ما بی بدیل و نظیر اند اگرچه بعد تلف هزارها مردان کاری و دیرکشی ایام محاصره قلعه
مفتوح خواهد شد اما تدبیر سهل است مرخان محصور معتقد بمسجد است اگر آن بسبب شده الحال قلعه خواهد گذاشت پس منصور جنگ
برگفته معاملی کار بسته مورچال جنوبی قلعه احداث کرده بیک توپ بیکهره سه کوله جا مسجد انداخت و این خبر بخان سعید رسید
که اعدا در شکست مسجد می کوشند بمجرد شنیدن این خبر بحاضر لنگر گفت اگر برای قلعه و ملک مسجد خراب کنند می خواهند قلعه را باد
می سپارم پس بسر عت تمام پالکی طلبیده سوار شد و با دو سه خدمتکار راه شکر نشکرفت و در خیمه منصور جنگ رسید و گفت جان و
مال و خزانه و ملک و عیال و اطفال این بنده همه نثار مسجد است قلعه بگیرید و تهانه اندرون روانه سازید چونکه سردار لشکر حسین همت
و بیدیانت و بی تمیز بود چنین عزیز را بگذاشته بخان سعید مع توابع و اسباب خانه اش قید کرده به بیجاپور بعد چندی
مسعود همو بخواهش و تشویش مالوجی ملک عادلشاهیان بسیر جنان قدم کشاد بعد شش ابراهیم خان پنی نیز
حضر خان پنی حاکم کنول تجویز داد و خان عمور خود صوبدار کرد و او در عهد خود بر کوهیچه که از دیگر کوهها بهم پیوسته است
حصار پخته کشیده ابراهیم بتری نام نهاد و بدلاب و ضربات گوه و بارها فوج کشی نموده همه یا لیکا نام سرکش را زیر ساخت
بستکش شایان میگرفت چند بعد چند از حضور سلطان عالمگیر جویلی لاهوتی و محال موکا و غازی نگر عوض ماینته
بصحنک خوری زوجه غازی الدینخان فیروز جنگ مقرر کردید پسرش قمر الدین چین قلیچ خان بهادر اصفجاه از بدر
مرخص گشته به بندوبست اینملک در رسید ضابطه و ماشق چون آصفجاه خود ناظم گشته و نیم صوبه دکن گردید بنصوبه
مهمحال از دگن به کالی بیگم دختر خود که مادر زاده محی الدینخان بود جاگیر داده و محی الدینخان در آنوقت مستاجر بجانپور

وعین محاصل محالات حویلی صوبه سوا از زر پیشکشات پالیکار وغیره شش لک و هفتاد و پنجهزار روپیه صد هزار روپیه
روی حساب نصف نصف بسرکار میرسید چهار هزار سوار و هشت هزار پیاده بهبندوبست صوبه نوکر داشته بود در سنه
یکهزار و هفتاد و شش هجری عزم بنای مسجد نموده جا برمناسب در پائت و جائیکه الحال مسجد بنا یافته اگرچه در آنجا مسجدی
خرد سه صحنی از کل و زر بان راجه محمد شهباز نام تعمیر کرده اما خراب افتاده بود همونجا من یافت و در عین مالیک آن زمین
بفروختن زمین راضی کرده هفتاد و هفت هزار روپیه از خزانه خود داده زمین مذکور خرید کرده و در سال دیگر بساعت سعید بنا انداخت
بنابچه شاعر تاریخ آن بنا باین آیت کلام الله یافته قَوْلَ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ سن ۱۰۷۷ بتقریب
تازه و صنعتهای بی اندازه از سنگ و کچ بصرف دو لک روپیه و سال و نیم تعمیرش تمام ساخت و شخصی تاریخ تمامی مسجد
درین فقره دیده که مسعود خان بانی این مسجد بوده پس اطراف مسجد سته بازار و کوچها ترتیب داده شهر آباد و بنام پسر خود
مسمی بابا نگر ساخت و کار مسجد اگرچه در بسته برآمد اما نقش و نگار لاجورد و زنگاری پنج صحن اول بصفا بسیار کرده تمام
تا تیار ماند و بجای مسجد قدیم حوض آب مسجد جدید بترتیب مطهور در وقت حاکم سلطان عالمگیر بر دکن لشکر کشی نموده دولت عادلشاهیه
ساخت و تاراج کرد و انیصوبه در آیات غازی الدینخان فیروز جنگ مقرر گردید و جهانخان منصور جنگ را با لشکر کثیر بضبط صوبه
روانه کرد چنانچه خامه مسطور تا مسجد جمله کنان در ساخت مسعود خانیان خبردار گردیده به تیغ و تفنگ و نیزه از قلعه دویدند و
بزور بازوی دلاوری و مردانگی لشکر غنیم را بهزیمت دادند و بسیار سپاه خصم را از جان کشتند پس مظفر و منصور حسب الحکم خان
مسعود جهت نموده بر برج و بارهای قلعه را مستقیم بآلات حرب کرده آماده جنگ شدند چونکه کشایش قلعه بکنک تیر و تفنگ
غیر ممکن نمود سردار لشکر خصم در تشویش و تدبیر افتاده بعبد فرار الله تردد و بسیار جهد چند متعفنان آنجا طلبیده با نبوه

شه نواز خان وکیل خراب بصورت مناقشه رو میداد تا مرتبه بمعرفت خود در ملک حیدرآباد و اورنگ آباد و غیره از
بهر دفع و رفع نزاع بلاد ملک حصه علیحده تقسیم نمود چنانچه ملک تراز و صوبه ناندیر تا بنواب نظام علیخان و صوبه اد هونی
و بیجور و مصطفی نگر غروگوتور بشجاع الملک بسالت جنگ و بیجاپور بمیر مغل علیخان واگذاشته نزاع گشت مخفی نماند
که مغل علیخان به بندوبست واقعی آن ملک نپرداخته جور و زیادتی آغاز نهاد و در اقرب زمان بسبب بادانی زیرو زبر
ساخت بالاجی راو ناگ سرکرده پونا با لشکر در تاخته خود متصرف گشت و خانموصوف به ناندیر شتافته در پناه نظام علیخان
آمده آمدم بر سیر غیبت نواب شرف علیخان شجاع الملک بسالت جنگ نواب موصوف صفدر جنگ میر لشکر خود را بنظام
الدوله هونی و غیره نامزد ساخته رخصت فرمود و خود همراه صلابت جنگ بحیدرآباد رفت میر لشکر مذکور بیلغار رسیده قلعه صدر
از دست میولوی سابق الذکر بسخنان ایله فریب او را خوش کرده در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری گرفت و نواب
هم بعد فایز حیدرآباد رخصت جاگیر گرفته در سنه الیه داخل صوبه گشته کامرانی مینمود و امر و کالت دیوانی بنام سید
دکنی مدبر ساکن کنجه گده قرار یافت وکیل موصوف تدابیر شایسته ملک آباد و خزانه پرمینمود و نظام علیخان
هم وقت ملاقات عزت و وقار داشت بلکه کاهی داخل محفل مشورتش میگشت بالغرض نواب موصوف اکثر اوقات بمرار راو
گوتور پیشه حاکم گتی در ساخته پالیگاران اطراف آنصوبه را که سر کشی نموده زیر کرده پیشکش شایان میگرفت تعیید
روزی نواب بر بنگله هزاره جلوس کرده نظر تماشا باطراف و جوانب گشاده بود و یکطرف زیر بنگله خریدی گیاه میشد
نواب متوجه آنطرف گشته نظر جهد بخریدکنان گیاه گماشت و گفت البته در زیر خریدی نفع خریدکنان با وکیل مذکور
مشاهده اینحال جست برخاسته رخصت از نوکری درخواست نواب تبسم شده استفسار رنجیده خاطر نمود او عرض

بود و از طرف بیگم مذکور طالب محی الدین خان بایالت آن صوبه نامزد گشت و بعد انتقال بیگم مسطوره در سنه یکهزار و یکصد و
چهل و شش هجری قرعهٔ حکومت و ریاست بدولت صوبه ادهونی و قرنول بنام همایون محی الدین خان افتاد و از حکومت
بجاپور معزول گردید و نامبرده در اینجا لذا تخلص بخصوص جد بزرگوار سکونت میشد و از جور و ظلم عاملان اکثر دیهات
و تعلقات تاراج و ویران گردید و در چنین مهم ارکات که سبب اینهمه در ذکر مرارها و گهوتر بر به حاکم گتی بیان خواهد ساخت
از جمله خصت گرفته بجاگیر خود رسید و چندی آسوده پس از انتقال جد بزرگوار در ایام حکومت ناصر جنگ بغاوت
و برغوای حسین بستخان عرف چنده صاحب دلاور حیدر علیخان نایطه ناظم ارکات و فراسیس علیچری بگرناتک پایانگهات
شتافته از انور الدین خان شهامت جنگ گوپامؤی صوبدار آصفجاهی جنگ کرده صوبدار مذکور را در ظاهر انبور گذ
کشته و ناصر جنگ بعزم تنبیه او بسرانجام دیگر شرارت کیشان در تاخت آخر بدست افاغنه که تفصیل این واقعه در ذکر
همت بهادر خان حاکم کنول مرقوم خواهد گشت بی نیل مقصود جانخود در باخت بعد شهادت ناصر جنگ همایون محی الدین خان
نظامت شش و نیم صوبه دکن مذبوره خود گرفته با لشکر افاغنه و فراسیس عازم حیدرآباد گردید از اتفاق در
در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری در ظاهر ملی چوتی بار دیگر همون افاغنه خونخوار یعنی همت بهادر خان کشته
سپس انتظم صوبه مذکور تا چهار پنج سال بتصرف زوجه خانم صوفی مرحوم و مولوی ثناء الله نائب حکومت آنصوبه مشغول بود
چون صلابت جنگ برادر بیمار ناصر جنگ که بعد تمکن مسند آرای ریاست شده بود در عهد حکومت خویش با مرهته بساو نور آمد از
عبد المجید خان حاکم آنجا مبلغ خطیر پیشکش گرفته مراجعت نمود و نظر زمان بملک و مال دنیا در میان بود در اثنای صلابت جنگ
و میر نظام علیخان اسد جنگ و میر شریف علیخان بسالت جنگ که کارهای ایشان بسبب تشهیل اسم صاحب و علیخان و

لیگار بلاری خبر بریلغار بهادر موصوف و تاراج کردن لشکر مغول خبر یافت هولناک گشته بازنانه و چیزی خرانه
از عقب کوه فرو آمده بطرف سولاپور گریخت حیدر علیخان ازین فتح غیبی شاد کامان گشت و شادیانه ظفر نوازی بر کوه تهانه
مستقیم فرستاده خود متوجه ادهونی گردید و بر میدان کلبایین اعلام و خیام نصب کنانیده فرود آمد و وکیل نواب انور
فرستاده پیغام داد که لشکر سرکار از چندماه در رنج و تردد ملک گیری است ده لک روپیه عنایت باید فرمود نواب ازین
معنی متامل گشته چاره کار بجز صلح ندانست پس ده لک روپیه بخرج لشکرش روانه کرده اظهار دوستی نموده از انجا بخاطر
وچندنی بجای خود آسود اگرچه نواب شکست یافت بهادر موصوف فکر دقیق بکار برده بانگریزان سازش کرد و برای
فراهمی لشکر شایسته و آلات حرب و ضرب در وقت بستمی حاصل پرگنه گوتور با نشان سپرده جویای وقت بود اما بهادر موصوف
دانای وقت بود از عقل دوربین براراده اش واقف گشته بریزش مبلغ زر و تحایف بالفعل راه عزمش بسته خود
بتسخیر کرناتک بائین گهاٹ کرت ثانی لشکرکشی نمود و نواب بهمین سال که یکهزار و یکصد و نود و چهار ہجری بود بمرض
مهلک مسافر دار بقا گردید از تشویش و کاهش حرص دنیا وارست پس صاحب جنگ داراجاه خلف الصدق کهتر
دختر نواب نظام علیخان نامزد شده بموسند ریاست پدر را کرم کرده کامرانی فرمود الا او هم از صدمه سپاه بهادر موصوف
بهیچ نوع خاطر جمع نبود چنانچه خواهش انجی بهادر موصوف در مهم بانگهابه آزار سرطان جان تحی تسلیم نمود
نیپو سلطان مسند آراء شده بعد چندی فیمابین سلطان و انگریز صلح قرار یافت و سلطان بعد بندوبست بلاد نکروکور پال
بندر و قلعه منگلور و هنا ور را از نظر ابا عزیل عراجعت بسریرنگ تن نموده در بندوبست ملک و مال و لشکر خود
ماند نظام علیخان در مرهته با غوای مشیر الملک اعظم الامرا یک شده با افواج کثیر تا بادامی رسیده خود هم بنجا
سکونت

کردنیت حضرت مبدل شد و مزاج عالی بجز رسی گرائید که بعد از ین کسر کار کن ضرورت بهر کاه که بهر کار حضرت خجسته بوجه فرمایند
عهده برای جزو کل از ین مسکین یاد دلین بس دشوار نواب با استماع این سخن خاموش ماند بس و کیل بجد و کد بسیار رخصت گرفته
خانه نشین شد و اکثر مردم مسکونیه از همون زمان نزول دولتش بطهور انجامید قصبه بعد تاراجی لشکر اینجا مرتبه
در سواد کنجپور تعلقه پانی پت کرنال از دست دلاوری سپاه احمد شاه درانی سر امدال و انتقال بالاجی راو نا در سنه یکهزار
و یکصد و هفتاد و یک هجری بامرار راو لشکر کشی نموده بتسخیر قلعه مسکوته و بندوبست صوبه سرهند شتافت چون طاقت تسخیر
انقلعه در سپاه خود ندید و بسعی سه چهار ماه که بسیار زر خرج کرد و کشایش قلعه صورت نبست ناچار شده حیدر علیخان
کمدار را بنائیدن خود طلبید مسکوته و صوبه سرهند بقوت بازوی بهادری موصوف کرفت و لهذا تمام و کمال آنهمه ملک براو باز
کذاشته مراجعت بادهونی نمود چنانچه راقم سطور این ماجرا بتفصیل وار در کتاب نشان حیدری ذکر کرده است اکر اتفاق مطالعه
کتاب مذکور افتد نیکو مبرهن خواهد شد نواب موصوف رفته رفته بتسخیر کوه بلاری که دژ پانایک بالیگار آنجا باشد در ملک
ادهونی شورش افزا کشته رعایا را میرنجانید لشکر جنکی آراسته بسرداری صفدر جنک روانه نمود و پالیگار مذکور
دل از دست نداده مردانه وار جنک نمود و بارها بر لشکر خصم شبخون زده برهم میزد آخر الامر سردار لشکر اراده مراجعت
در انوقت حیدر علیخان بهادر که بعزم جنک با براهیم خان در هونسا امیر نظام علیخان که او از حیدر آباد بتسخیر کرنا تک
بالاکهاٹ میرسید با لشکر جرار برآمده برزمین کری اقامت ورزیده بود خبر بلاری دریافته بلغار کرده بر لشکر مغول شبخون زده
چنان برهم و درهم کرد که بار اجتماع کلی صورت نبست چنانچه موسی لالی فرانسیس کیر رستم جنک خطاب داشت با چهار صد
مرد و صفدر جنک با صد سوار کاهم خانی سمت دارالمقر شب کریخته و همه سامان لشکر شان نصیب لشکر بالیکار بهادر شد و

مهابت جنگ اسد علیخان بامر وکالت حاضر حضور سلطانی گردیده بزبان ناظم مسطور فسخ عزم تسخیر قلعه و محاصره نمود
و بارسال زر راضی گردید سلطان بزبان مبارک خود ارشاد فرمود ما از ملک شجاع الملک و بال و منال مهابت جنگ
کار نیست و نزاع از او هرگز نمیخواهیم و از ما بکوشید که ناظم حیدرآباد با ما چه قدر تفاوت دارد با وجود احسانات
که از والد ماجد مرحوم درباره اوشان بعمل آمده قطع نظر از این با پاس دین و اسلام هم گذشته بزنار داران اتفاق
کرده بموجب ملک ما خراب ساخت و نیز اراده غارتگری در سر بیشتر دارد لهذا میخواهیم که ما و شما یکدل شده بسزای
ایشان پردازیم حاصل کلام آنکه شما از ملاقات کرده در جای خود باشید و جمعیت شایسته همراه لشکر
ظفر اثر روانه سازند القصه ناظم مذکور بر این ارشاد راضی نشده مستعد رزم گردید تا سپاه والای سلطانی رسیده الحکم
مورچالها قایم کرده تا یکماه و چند روز بشکست حصار پائین قلعه سعی کردند با این دیوار قلعه که از کل بود و در عهد
مسعود خان کشیده شده چه گل از سنگ بلکه از آهن مضبوط تر که بضرب توپهای کوهی آهنی شکست نیافت
آخر الامر روزی که بی ظفر نبود یکبار حمله آورده بسبب کوتاهی نردبانها بحصار صعود کنان نتوانستند و محصورین
تیر و تفنگ پیش آمده اکثر سپاه سلطانی را کشتند غرض مشیر و سیف جنگ و لشکر مرتبه بکوک قلعه رسیده
مهابت جنگ را مع متعلقان و زنانه بحیدرآباد برند بوقوع این واقعه سلطان حصار پائین قلعه و کوهها گسسته بیشتر
راهی گردید و قطب الدینخان جرات نظامی را با پانصد آدمی صوبه گذاشت چنین خاموش و چندی در آنجا در بند و بست خود بود
و جمعیت شایسته نداشت پالیگار اطراف باشاره مهابت جنگ مع سعد الله خان کایم خانی در تاختند او که بی
بود اقامت آنجا مناسب ندیده بعد مهابت جنگ مع جمعیت خود روانه فیض حصار عرف گنتی گردید و صوبه مذکور باز

حرب و سیف جنگ و مشیر و دیگر امیر لنز خود را با لشکر نسیوت و هولکر و پرسرام بهاو ناظم مرج و لاسیه و غیره بیشتر
کوچانید چنانچه سرداران مذکور عبور جوی کشنا نموده چند قلاع آنسر زمین مثل هویلی و دهارواز و جالنهل و نرگنده و
نونه گنده و گجندرگت و کپل و غیره را بعضے جا بسازش قلعه الله حیدری و سلطانی که صریح نمک حرامی کردند
و بعضے مکانات باندک سعی و صرف همت بضبط خود در آوردند و سلطان که در همین سال از بندوست الکه کورک فراغت
یافته معاودت بدار السلطنت فرموده بود باستماع این خبر با لشکر دلاور سمت ادهونی در تاخت بنا بر عبرت نمائی و
اظهار رعب و هراس فکر مورچال کوه و صلابت کوه چهانیده بتوپ اندازی و قلعه شکنی فرمان داد مخفی نماند که هرگز
اراده تسخیرش در دل صفا منزل سلطان نبود ارادهٔ باطنش اینکه شاید نظام علیخان به پیمان تاراجی ملک و مال
و خرابی جاگیر داران و صبیهٔ خود را به مصالحت بخرید و دست از خرابی رعایا باز دارد اگر در کشایش آنجا عزم جزم میدانست
همین روز اول کار را آنجا باتمام میرسانید زیرا که چون صبحی شکریان و سپاه الله سلطانی بر حصار شهر حمله کرده اندرون
خزیدند و تا باب قلعه شلک زنان رسیدند یافتند که دروازهای قلعه کشاده و شهریان که در اندرون قلعه میرفتند بسبب
تنگی جا مردوزن چند نفاع و زغ و اویلا کنان بر در هجوم آورده اثری از محافظان قلعه به برج و باره نبود
تا مانع اهل دخول شوند و بمشاهده چنان حال بعضے هواخواهان سلطانی عرض کردند بلای مفتوح قلعه وقت قابو ضمین
است اگر فرمان شود قلعه بضبط خود در آریم و رستم جنگ فرانسیس هم که در آنوقت همراه لشکر سلطان بود همچنان
عرض نمود سلطان اغماض این معنی کرده فرمود هرگز اغماض ننمائید و یقین دانید که کار امروز فردا و کار فردا بهفته
و کار هفته بعرصهٔ یکماه دست بسته خواهد برآمد چنانچه راقم سطور هم در آن معرکه گاه حاضر بود چون روز اول از سر

والسلام اورنگ جهانم در اصل حقیقت افاغنه ساوتو آنکه اینها از امرای عالیشاهیان اند از اولاد
جان تار خان افغان کنیت شان میانه که از اسمعیل عادلشاه چهار هزار و پنجصدی دو هزار سوار منصب یافته بعد او
که سیاه فام و دیو حبشه بعد اهل دکن کالا بهار می گفتند مخفی نماند که این افاغنه نسبت خود را از طبقه بطبقه بحضرت
خالد بن ولید یکی از اصحاب پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بعد و منصب سپه سالاری دین حق و دیانت
بکفار عرب جنگ کرده تهما بسیار پهلوانان شجیع آنقوم را قتل کرد و اکثر دین محمدی بزور بازوی مردانگی انحضرت
قوی گردید تا آنکه بزبان مبارک جناب رسالت سیف الله خطاب یافته بود و در عهد خلافت خلیفه اول رضی الله عنه
شهر طایف فتح نموده مسیلمه را که دعوه پیغمبری میکرد قتل نمود و در زمان خلافت خلیفه ثانی رضی الله عنه بمقصد و جهل
شهر عظیم تسخیر کرده جوهر ثابت میکنند القصه خان مشار الیه در عهد سلطنت ابراهیم عادلشاه پیش آمد کار شده
در جنگ احمانگر که فیما بین برهان نظام شاه و عادل شاه متعاقبه گشته بود جان نثار کردید و خان مرحوم چهار پسر لایق
کلان عزیز میانه مخاطب بفتح تشکر خان بجای پدر بمنصب امیری رسیده نام آوری اندوخت و پسر ثانی
نبی خان مخاطب رستم خان بهزاری منصب و هفصد سوار و نقاره شتری رسیده داخل میمنه شده بود عزیز میانه باز
در رزم و بزم شاهی شریک بوده اکثر جا تردد شایان و مختهای نمایان نموده و در عهد سلطنت محمد عادلشاه سه هزار
و پانصدی منصب و سه هزار سوار یافته بعنایت علم و نقاره سربلندی حاصل ساخت آخر در جنگ قطب شاه که فیما بین
عادلشاه مرحوم و ابراهیم قطب شاه در ظاهر گلبرگه واقع شد بضرب تفنگچه در گذشت و جبار خان میانه پسر ثانی بعد
انتقال پدر بمسند امارت متمکن گشته بهمه رفقای پدر تسلی و دلدهی کرده بهر صورت تالیف قلوب اتباع خان

بنا نظم مسطور منتقل شد دران زمان اورا بحکومت دارالمقر خجسته گرده پسند بسر کرده و در سنه یکهزار و دو صد و شش هجری
بیمار شده جان بجان آفرین سپرد و پسرش راکه شکوه جاه منطاب دابعود در آنوقت شیرخواره بود جدش بنظر
پرورش او را قایم مقام پدر ش ساخته و بعد چند گاه که در سواد کهرله واقع شده و مشار الیه رفت و محمد امین خان عرب
جاگیردار پاکپتن که صفت عقرب دارد از طرفش و اعیان حرکتش مزاج نظام علیخان جلوش را بر شورانیده مکدر ساخت
چون وقت قابو عرض نمود که شکوه جاه بر کفشه اغیار راه رسل و رسایل بر سته و تبییو سلطان را بو باستماع این معنی
حکم شد که شما بسته و بست رایچور را بهوتی بکنید و برخوردار را روانه حضور سازید پس او حسب الحکم با لشکر حضور
رسیده خود را داخل قلعه شود صاحبزاده دل از دست نداده بتجویز بعضی کار پردازان مدبر و جدا مجدش خصوص محمد حسین
نامی دولتخواه بسالت جنگ مرحوم چند روز مردانه جنگ نمود آخر الامر دیدند که کار ملک را نمی و لشکر آرائی و تدابیر
عده و مال از طفل و زن بسا بعید و دشوار است بدفع غنیم نتوانست همت گماشت علاوه برین بعضی سردارو نایکوار ایان
قلعه همت در باخته بودند پس خانمذکور بمکر و حیله از بعضی محافظان قلعه خفیه سازش کرده مفتوح ساخت و صاحبزاده را
با دیگر توابعان و کار پردازان از قلعه بطور قید بها بحضور جدروانه کرده خود تا مدت چهار پنجسال حسب آرزو خدائی نمود
بعد آمدن مشیر از قید مرهته با یالت اینصوبه خلاصه خان برادر زاده اسد علیخان مظفر الملک یعنی پسر حسین علیخان
صاحب جاگیر بیگن پلی که از پسر زادگی مشیر نامزد شده است مقرر گشت چنانچه نایب خان مشار الیه غلام حسین خان
نامی بحکومت اینصوبه نامزد شده بود و صاحبزاده موصوف در حیدرآباد معطل بزیر سایه عاطفت جده پرورش و
تربیت میباید قصه کوتاه در سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری اینصوبه بتنخواه لشکر انگریز تفویض یافته است

میکوشید جای سکونت اهل الله است شهر در وسط صحرای دلکشا واقع شده گرد تا گرد باغات میوه جات بسیار و نهرها
الحق آن آبادی در نظر سرزمین نمونه بهشت برین بود در این زمان بدتر از اسفل السافلین شده القصه در آخر سلطنت عالمشاه
آنی که در دولتش بسبب خوبی بسیندی فتوری راه یافته اکثر امرا از پایتخت علم بغاوت برافراشتند از انجمله خانمذکور
سم بسطام اورنگزیب که حسب الحکم شاه جهان والی دهلی به بندوبست دکن رخصت یافته قلعه جنیر را احمد نگر وغیره بضبط
خود در آورده و اکثر امرای دکن با او ملحق میشدند بدل رجوع آورده بنذر سه لک روپیه و تحایف بسیار سنه بخانی
یافته داخل سلسله منصبداران عمده عالمگیری گردید و لشکر کثیر چه از سوار و پیاده بحفاظت ملک و تقویت دولت
خود نگاهداشته سر کوب باغیکار شریر بود همدرین روزها خضر خان پسر بزرگ رای بسنگار ش خانمسطور سر کار کنول
بجاگیر یافت غرض بهلول خان چهل و نه سال کامرانی کرده در زمان سکندر عادلشاه انتقال نمود پسرش دلیل خان
بجاگیر یافت بعد فوت پدر سند آلا گردیده بضبط و نسق ملک و لشکر پرداخت لاد در ظاهر بنا بر مصلحت ابواب
سلام و نیاز و القاب پیام و عرض عاقلانه با سکندر عادلشاه مفتوح داشت چون سلطان عالمگیر باز در ایام سلطنت و
فرمان روائی خود بندوبست دکن همت گماشت خانمذکور بدو هزار سوار افاغنه و سه هزار پیاده جرار داخل لشکر
شهنشاهی گردیده بار یاب حضور و منظور نظر سلطانی گشت چون بعد تسخیر بجاپور که در سنه یکهزار و نود و هفت هجری
واقع شده شهزاده سلطان معظم بکشایش قلعه احمد آباد بیدر مامور شده رخصت گردید و بسعی یکماهه که مرحان حبشی
عادلشاهی قلعه دار آنجا از بارو سوخته شده مفتوح و مظفر آباد موسوم گشت و بعد سیر آمدن ابوالحسن تانی شاه حیدر آبادی
شهزاده موصوف بسبب ترغیب و تحریص بعضی کور باطنان و فتنه انگیزان هوس سلطنت و کارسازی تمام هندوستان در

نمود که همه یکدل و یکزبان شده و بهرام سرکار که مامور میگشت بوجه احسن انجامش نهمرسانیده سرخرد و سر
نام آورانی گردید چون نوبت سلطنت دکن بعلی عادل شاه رسید و مناصب و جاگیر بهر یک امیر بار دیگر مشخص شد صوبه
بنگاپور زرد و بست در اواخر عهد سلطنتش بعد انتقال انکس خان امیر باکرامت مع بست و دو محال که محاصلش تخمیناً
پنجاه و چهار لک و چند هزار روپیه است بجاگیر منصب پنجهزاری چهار هزار سوار بجاگیر میان تقرر یافت بهلول خان
پسر سنیا بتا بهر نظم و نسق رخصت انجا شده و کردیده لا بجا که خان مذکور اکثر اوقات لباس ناصاف و چرک آلود
مرپوشیده و سیه فام و قوی هیکل بود بزبان کهمان این نواح یعنی کنهر از نام گنبر بهلول خان بکالیهار مشتهر شد
خانمسطور سفاک و بیباک بعد بر عرب و هراس اهتمام محاربات لاوشکر نمود چند در جنگ قتل رام راج که کفیتش از او
اول ظاهر شده باشد پدر شش با هراول لاجه کوشش مردانه نموده اکثر خصم را برهم و درهم ساخته بزخم نیزه شهید شد
خانمسطور بعد پدر سند و خلعت بحالی صوبه مذکور مع توابع شش در سنه یکهزار و بست و دو هجری بنام خود حاصل کرده قایم
مقام پدر کردید و خاطر جمع بنشست و واقعی که بعد چند شرقی دارالحکومت بفاصله هشت ده فرسنگ
جریبی دیهی بود بنام جانور ولی بسبب فضای دلکشا و هوای دلپسند جایکه مذکور پسندیده شهری عظیم آباد و
عمارات شایسته بر سبکوهت خود تعمیر و راسته های بازار بنا نمود و بنام شاه نور معروف و دارالامارت خود ساخت و
بنگاپور فقط قلعه ماند تهانه کلانشت لا در دفتر باقی بهمین نام بنگاپور مذکور است رفته رفته خراب تر کردیده جز نامی نماند
و اکثر اهل هنر لاچه از شر فساد سادات و مولویان چه از افاغنه و دکنیان فرلا هم ساخته با همه سلوک لایق میمنود تا لیتن بفاصله
دو سه فرسنگ کوهیست آنلا بخلکه کوهر بلند مسمی به جوبن گره اگرچه لنکوه حصاریست لا غاریست کوچک در همین

مع چند خواص عقب ماند و همه افواج پیشتر گذشتند خانمذکور هم موقع فرصت یافته یکبارگی فیل را برگردانید و راه
بجاپور گرفت و بعضی ملازمان معظمی را که در اثنای حین راه شدند بلا تامل بقتل رسانید و شهزاده را بدلاسا و
استمالت با همین قید رو منزلت پیشتر خود همراه گرفته بهوشیاری تمام و یکجهتی راز حاضر حضور پدر
والاقدر ساخت و در حلد و بست این کار عمده اسباب جلو خاص شهزاده مع گلال بار و خیام مخملی و ماهی مراتب و
طوغ از حضور خلیفه جهان انعام و بخشش یافت و بین الاقران و امائل سربلندی حاصل کرده کوس انا و لاغیری
بچار سوی هند و دکن نواخت زیرا که تا آن مدت کسی از امرا سلاطین تیموری یا ایشان و تورک نرسیده بود و در
مورچال سولاپور نیز حاضر بوده سعی مردانه بجا آورد و پایگار آنجا نیفتاد نایک نام قوم بیدر را در لاور کم
لشکریان خود را بدلاوری و هنر و انعام خلاع فاخره خوشدل داشت و سلطان عالمگیر خود و تمامی لشکر و
امرا هند و دکن سه سال محاصره کرده بکشایش قلعه دارالحکومتش فرماندا تا هم با اینهمه تحصن کار نگشوده بود
خانمذکور بکوشش و تدابیر عدیده مال را بالابه اطاعت سلطان جهان کشیده مرمتها ساخت و پیشکش پنجساله دولک و هفتاد
هزار روپیه دولک روپیه نذر شکرانه عفو تقصیرش و بحالی تعلقات گرفته داخل خزانه عامره گردانید و بعد
انتقال عالمگیر از جهان رفت تاریخ او بدارالاماحوم مرحمت نموده چنین آرزو جنت برین الاخوین یعنی
محمد اعظم بهادر شاه و سلطان معظم بسبب حرص مال و جاه دنیای فانی و هوس تخت نشینی مناقشه او فتاده کار بجنگ و
جدال انجامید خانمذکور و غیره امرا لشکر معرکه کناره کشیده بجای خود مستعد و خبردار بودند و عموی خانمذکور که
اعظم خان نام داشت و او پسر بهی خان رستم جنگ بود در اثنای معرکه گاه جان بازی کرده پیش فیل بهادر شاهی کشته شد

درسرداشته بلا اطلاع پدر جلیل القدر در بلده بیدر خطبه بنام خود خوانده به بندوبست احمد انگر و جزیره پرتگالیان و حکومت خان
قلیچی و سرانداز خان کشمیری و مکرم خان شیرازی و محمد خلیل اکبرابادی که هریک امیر صاحب خزانه و لشکر بود شاهزاده
گرفته بیشتر کوچیده هر گاه سلطان عالمگیر برعزم تادیبش و جرات پرواز خوانین بلوند مشرف واقف گردید بفکر
دور و در از افتاده امرای لشکر هند و منصبداران دکن را حاضر حضور ساخته فرمود که در میان شما کسی هست که
معظم بوالهوس را زنده حاضر حضور سازد و صدمه بخاطرش راه نیابد همه در جواب متامل شدند خانمذکور بلا تامل عرض نمود
که فدوی حاضر است مطابق فرمان والاشان عمل خواهد نمود سلطان نظر مرحمت بدلیریش خوانده رخصت
کرده بخطاب دلیر خان
و یک زنجیر فیل مع حوضه زرنگار خاصه عنایت فرمود خانمذکور مع جمعیت و ساز و خیمه شبگیر زده بشاهزاده گرفت
و فکر دقیق بکار برده عرضی موسوم شاهزاده فرستاد که فدوی خیرخواه از خلل دولت پیر و ضعیف که ابواب سعود و بهبود
دولتی منقطع است برآمده حلقه اطاعت آنجناب جوانی نجیب و جوانان مراتب و جوانان سامان بکوشش خان کشیده شریک ملازمان
جان نثار میگردد و آینده امید ترقی جاه و منزلت خود بهمین جناب والا دارد چون شاهزاده از فریب اهل دکن واقف
نبود بسادگی مزاجی رشید از مغتنمات شمرده در جواب نوشت که زود بیائی و حق سعی خود بسلطنت ثابت نمائی
چون خانمذکور بدین حیله داخل لشکر شد کوچیده بر سر او رسید تمام روز اول از شاهزاده ملاقات نموده بتملق قدمبوسیت نفوذ
فردوکاه خود مقرر ساخت هر گاه روز دیگر بیشتر کوچ مقرر کرد شاهزاده بلا سنجان چرب و شیرین فریفته بر حوضه فیل خاصه
که همراه خود داشت روی و سبک تکی او ظاهر ساخته سوار کنانید و خود خواصی نشین شد و گلوبند گلابی را بر او انداخت
خاصه صف از رفقای خود کشیده روی شد و فیلبان باشاره آقای خود فیل را قدم بقدم میراند تا آنکه سواری خاص

ناظم مرج جمعیت کوملک طلبیده بتاراجی دیهات و آتش زنی و غارتگری همت گماشت و قریب سال خانمه کور
دیده بیش حیران گردیده آخر بمعرفت ناظم مذکور آتش فتنه و فساد بریزش نقد هفتاد هزار روپیه و یکذانت
محل مصری گوشه فرو نشانده مراجعت بدارالحکومت نمود و نه سال برآئین جد و پدر خود کامرانی کرده در اوائل
عهد نوابنظام الملک آصفجاه انتقال نمود بعد ش عبد الحمید خان پسرش مسند آرا شده مالک ملک و دولت گردید
چون نواب از اورنگ آباد متوجه گولکنده شده شهر حیدرآباد دارالحکومت خود قرار داد و حصار پخته از سنگ و گچ
مع برج و باره گرد شهر در همین ایام کشید بعد چندی نابرعبر و نبد و بست ملک و مالگذاری بسیار سمت شهر سیدر
روآورده و ملاقات محی الدینخان نبیسه خود را بحکومت بیجاپور رخصت فرموده را بحاکه خانمسطور از نواب ملاقات نکرده
و بی اطلاع حضور خود بمسند آرا شده بود چنانچه ایمعنی بر خاطر نواب گران آمده طرف ساونور کوچ کرد و اکثر مواضعات
مضافاتش پایمال و تاراج ستم ستوه غسا کرده دیدودر پسا پنده گدگ و سرحتی و دیگر پالیگاران بار یاب حضور گردیده
سرخرو شدند و ترغیب تاراج کهن دولت افاغنه نموده آوردند نواب چونکه دانای زمانه و تجربه کار بود بر گفتهای
غرض گویان نظر نکرده بمعرفت الفخان کشولی اورا بدام فریب کشیده و بی جنگ و مرک روپیه نقد و تحایف بسیار همدست
کرده خلعت بحالی صوبه از طرف خود مرحمت ساخته استدعا از بهر ملاقات نمود چون او تعظیم در خلوت نظر بر امارت و
مناصب جدو او بایش کرده راضی شده طلبیده و ناصر جنگ را استقبالش فرستاده و تکریم و توقیر پیش خود خوانده از
مسند بر خاسته بعد قبول نذر دستش گرفته بر بازوی خود نشانیده و دستور ملاقات ایشان یعنی حکام ساونور و گرپه مانند
همسران بجهة عزیزان دست بر سر میکذاشتند و روبرو پیش خواه در سر سواری خواه در دیوان خانه حقه می کشیدند

غرض خانمسطور سی و دو سال حکومت کرده بعارضهٔ جسمانی بجهان جاودانی شتافت پس از پسرش عبد الغفور
خان قایم مقام پدر گردید و بخانجهان خان کوکه اورنگزیب بنظامت شش صوبه دکن از حضور عالمگیر ثانی
اعنی بهادر شاه مقرر گشته با اورنگ آباد اقامت ورزید رجوع بواقعات و استصواب لشکرکشی میکرد بعد
لشکر جمع ساخته بجهت تنبیه عزم قتل و غارت دیسانده سرحدی که خانگوره نام داشت که بعد ازان
ذکر آنها بر روی قلم خواهد آمد و باج گذار شان بودند تاخت عملدکی و باعتبار تمام سر مرز و باین طور شان
مذکور خوش ننموده بود بمقابله مصمم گشته روانه کرد خانمیان همشیرزاده خود را سردار لشکر مقرر نموده بود چون
بجانبش توجه او بجمعیت قلیل بغته بر لشکر افغان جریده دست شده غالب برآمد و شکست بجان افاغنه داده پا و بار نفر هم
لشکر و آلات حرب و ضرب باخته بتنبیه شایسته او همت گماشته بود که خبر آمد آمد لشکر مرهته مانع عزمش گردید
و در فکر خود داری در افتاده باخندان زر از دیسانده مذکور مصلحتاً صلح کرده بجای خود آسوده حال گشت
و همدرین روزها خانجهان خان انتقال نمود و میر حسین علیخان امیر الامرا از قوم ساداتهٔ بارهه بمنصب و بستگی
رخصت یافت خان مسطور غفور میان پسر خود را مع اسباب نذر تحایف وغیره روانه برهان پور ساخته سند بحالی جاگیر
و مناصب خود طلبیده باقی حیات مستعار را بعیش و عشرت مصروف ساخت بیست و شش سال و چند ماه دولت نمود غفور
میان بعد فوتش حاکم ملک و مال شده بود مرهته فوج کشی نموده در تاخت و تقتل و غارت رعایا و تالاجی ملکش
پرداخت حاکم مذکور با لشکر و سامان جنگی برآمده ایلغار نمود در سولاه مصر کوی تهه مقابله لشکر غنیم رو داد دران روز افاغنه
جرات کرده بکوشش شایان غالب برآمدند و مرهته شکست یافته باز با فوج بقیة السیف خود واز گوال لاوکهوتر پریه

نایطه مذکور قتل انور الدینخان شهامت جنگ گویا بموی آصفجاهی ناظم ارکات مشهور است احتیاج بیان نیست
درینصورت سوانح نگار ملک و جانسون سوانح مفصل حقیقت رودادرا معروض نواب ناصر جنگ داشتند نواب
تا ساحل جوی نزدیک رسیده بعرایض اخبار خرابی ملک بگوش رسید پس بتجویز بعضی خیر خواهان از حیدرآباد
همین جا اقامت ورزیده مفصل خبر شرارت بیدادشان دکن بمعرفت غازی الدینخان برادر خود که در حضور با مرکاب
مامور بود بحضور والا رسانیده فرمان مراجعت حاصل ساخته معاودت نمود و بچند توقف بتنبیه منصب الله بی ادب
و بدایت محی الدینخان که در جنجی بود بکرناتک پایانگهات رسیدند که کار اینجا بسیار بی بندوبست و در برهم
گشته سوای طلبیدن هدایت محی الدینخان علاجی دیگر ظاهر نیست پس سید شکر خان امیر الامرا و شهنواز خان
صمصام الدوله بخشی دیوان خانه حضور و انور خان بخشی لشکر پادشاهی را با کلام الله نزد هدایت محی الدینخان
فرستاده بمطالبش امیدوار ساخته بقسم قرآن طلبیده عملش ملامت کرده همراه خود گرفته بتجویز بعضی
خراب سازان دربار او را بعقیده خود آنا غنه نیز بسبب انصافی دیوان ظاهر اینجا ملاقات شتند و در باطن
بیداد و جهانی فرصت وقت دیدن نیافتند و نصیر خان مذکور خود را بیمار وانموده کریم میان پسر خود را با فوج روانه
نواب ساخته بود چند در ابتدای سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری در میدان شرقی انجنی که اندرون قلعه تهانه
فرامیس بود آنا غنه بیباک از روی غدر نواب مظلوم را بر سر نیزه برداشتند و خانموصوف را که در عقب قتیل سواری
نواب شهید در عماری بود پوش بود برآورده اگرچه او برچنین عمل ایشان رضی نبود اما بجبر نزد ایشان کرد
و کریم میان پسر خانمذکور هم در لشکر مشهور است با قوم خود بریک بود پس ازیام چند آنا غنه و آصفجاهیان از راه کشل

ونواب بنظر عیدینی و فتح وغیره ایستاده ازایشان میگرفت غرض هرچه ایشان میگفتند نواب بما بر مصلحت قبول
مینمود القصه خانمذکور از سلوک و مرحمت نواب بسیار خوشوخرم گردیده طریق مصاحبت و اطاعت پیمود و در رزم
بزم شریک بود چون نواب در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری بندوبست کرناتک پایین گهات متوجه گردید
همراه رکابش بود چون نواب بطرف نتهر نگر عزم رخ چنانپلی که اندرون قلعه مرار او کهور پته بود برای تسخیرش فوج کشی
نمود و درینمابین شکریان نواب و مرهته زمینداران سمیور ام که اینطرف جوکی کاویرست جنگ سخت واقع شد خان دلاور
کوششش مردانه بجا آورده نامی برآورد چون نواب شش سال در آنملک مانده با پیشکشات شایسته مع تحایف و امتعه
قیمتیه که از پالیکاران و جاگیرداران همه دستخوش کرده بود مراجعت بدارالامارت حیدرآباد نمود خانمذکور رخصت گرفته بدارالامارت
رسید پس ایام چهار سال چونکه پنجم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری نواب رحلت کرد چنانچه
شاعر باین عبارت تاریخش یافته که آه نواب آصفجاه انتقال فرموده و سید احمد ناصرجنگ پسر کلانش جانشین نواب
مرحوم شد اما بمقتضای ایام شباب بپند پدر کاربند نشده مورد پند بسیار نگردید که در عهد نواب مرحوم در قید بود بر آورده
پیشکار خود ساخت پس بظلم و جورش هر طرف فتنه خوابیده بیدار شد بعد چندی ناصرجنگ حسب الفرمان محمد شاه
بادشاه بطرف دهلی رفت و هدایت محی الدینخان مظفرالملک بهادر بخشیگری نواده خود نایب کرده بجای خود گذاشت فرصت
وقت را غنیمت دانسته آتش فتنه برافروخته و خانمذکور بتحریص و تحریض منصبداران کرناتک پایین گهات و بعضی
افاغنه بی حکم خان خود مختار گردیده عزم بندوبستش صوبه دکن بارزوی خود در سر داشت چنانچه فتنه انگیزی
حسین دستخان خویش و چند اصحابش نایطه و در ساختن او بفراسیس بهلجری و طلبیدنش خانمذکور فوج کشیش برحسب التماس

بیمود و چراک بعد داده روانه نمود خود بجای خود آسوده مرتبه شانزده محل بلاکه در تصرف خود آورده بود بگذاشت
نماند که خرابی بافاغنه و کساد شای منزلت آنها از وقت قتل ناصر جنگ است که بی گناه از ظلم این بدکیشان
شهید شد چنانچه تفصیل این معنی مقدم مرقوم گردید کنونیان بنا بنموده خلاصه القصه چون نواب حیدر علیخان بهادر
ترقی کرده بزور شمشیر و دانائی خود لشکر کثیر جمع ساخته پالیگار اطراف و جوانب میسور را زیر کرده به تسخیر بلاد
بدنور عزم جزم همت گماشته بود حکیم خان برادر کوچک زن پالیگار بگردو نواح فرستاده بود بعد تسخیر آن ملک
و اسیر آمدن زن مذکوره نواب بهادر لشکر افغانرا شکست داده دارالامارت نقاق نموده شهر سا و نور را
محاصره کرده بود خانمذکور را علاج شده زر و جواهر و خیام مخملی و شتر لذیذ و فیلان رخ حکام پیش جمع کرده بعهد
داده صلح کرد چند یاد هوا و نبالاجی را و نانا ایشان فوج کشیده خانمذکور را از او اتفاق کرده لشکر خود همراه
فرستاد و بعد کنز وقتیکه نزدیک مارمرتبه بالشکر کلان رسید خبر میدهند خبر کولی که بدو فرستاده شما لی
سر پرنک پتن است لشکر نواب حیدر علیخان را شکست داده چنانکه با چهار ده سوار غازی خان بهادر نواب داخل
قلعه شده و تیپو سلطان با دو سه لک بدیا س زخمیان نیز پس رسیده لشکر خانمذکور هم در نظر معرکه بود مرتبه بعد آن
چند نواب نزدیک مارا بصلح از ملک خود برآورده باتفاق نظام علیخان بسطرف کرناتک پائین لشکر کشی نمود
و بعد چندی از محمد علیخان سراج الدوله انگریز نیز صلح کرده بسطرف کرناتک پائین رفته از حکمران آنجا بزور پیشکش گرفته
مراجعت بسریرنگ پتن نموده رفته قرار داد و پالیگار چیتل درگ و حلیم خان حاکم کرپه را اسیر کرده ملکهای
ایشان جمله بتصرف خود آورده با اراده تنبیه خانمذکور براه سا و نور گرفت او از حمله لشکر بیشتر رسیده پیش از

خود مراجعت بجانب جوتی رسیدند و سپه سالار فرانسیس هم که موسی بهوسی نام داشت همراهش بود که یکایک چنین خمار خنجر
ظلم بدماغ افاغنه صعوبه کرده راه فطرت مفقود ساخته بود بوقوع لونی حرکت هدایت محی الدین خان افاغنه جنگیده
مقتول شدند و پسر خان سابق نور هم در آن معرکه کشته شد و شخصی این خبر شهادت نواب بانی فقره یافته که
آفتاب رفت چونکه صلابت جنگ قایم مقام شهید مظلوم شد تا پنج شش سال همچون خشه و پی بند و بست کار خانجات
۱۱۶۴
ماند و سپه سالار فرانسیس بتجویز حیدر جنگ و اغوای خود ترقی کرده ملک سیکاکول و لاجبند را در تنخواه ماهیانه
خود گرفت و شهنواز خان صمصام الدوله وکیل مطلق صلابت جنگ چندی در بند و بست ملک قول آصفیه بوده آخر بسبب
حیدر جنگ مقید شد و بروز قتل حیدر جنگ که نظام علیخان ولیعهد صلابت جنگ در عوض بکدل شده بود چنانچه نظام
علیخان حیدر جنگ را بهانه بخنجر اندرون خیمه خود بود از دست قراولش قتل کنانیده خود بر اسپ سوار شده راه دیار
گرفت و سپه سالار فرانسیس بعد دریافت آمدن شهنواز خان مذکور خود مستعد شده بطرف خیمه صلابت جنگ شتافت و دید که صلابت
جنگ راه اورنگ آباد گرفت شهنواز خان را در قید یافته از تیر تفنگ کشت قصه کوتاه چون صلابت جنگ را قید کرده
نظام علیخان خود ناظم دکن شد مجید خان چندی از اقدم مجبله و کشمکش بجا گذرانیده بود بآخر بدست اجل گرفتار گردید
یعنی انتقال نمود در سنه ۳۳ در سال حکومت کود و عبد الرحیم خان پسرش بعد فوت پدر مسند آرای گردیده در بند و بست
ملک خود بود که ناظم دکن پسر اکبر خود را با لاجی راو نانا و سوای مادهوراو بعزم تسخیر سانور و انتقام عمش که پسرش
باعث قتل برادر خود شده بود لشکر کشی نمود و سه ماه ملک خراب و تالاب کود و مرهری کوتاه و گدگ و غیره محالات سلامر مشهور
خود متصرف شده بود خاتمه بسطور از آنجا که عیان بود از جناب باز آمد آخر بوساطت یکی الدوله دیوان و بست صلابت جنگ را انتهی

است نرسیده یعنی بخاطر سلطان گران تر آمد بوضع باین نظر بی بند و بست کار خانجات کرده هیچ
او نرسانید و همدرین ایام دهنده وحی واگیره که در آخر سنه یکهزار و دوصد و یازده هجری او بر حسب طلب تیپو سلطان بهرباب
حضور شده مسلمان گشت اول نام شیخ احمد و بعد آن ملک جهان خطاب یافته بود از قدیم رشته بسفارش عموی خود های
چندی در مهم پایانگهات برفاقت بادامی بهشتیا که آشنای قدیم او بود در لشکر نوابی بهادر مانده بعد رحلتش از
بساونور آمده بود چون وقت فرصت یافت پنجاه شصت سوار بی کار و اوباش را جمع کرده یکایک رفت و بنا رسپاه گری
بر دیوتی خانمذکور نشست و مانع آمد و رفت ملازمان او شد خان مسطور اندیشناک گشته بسخنان شیرینی سبب آمدن و
نشستنش در پایات او التماس نمود که مرا با فیلان نوکر داشته لک روپیه سالیانه بدهید و کار ملک گیری و بند و بست
کار خانجات شما از من بگیرید یا سند دیوانی محالات ساونور که در تصرف مرهته است نوشته دهید محالات مذکور از
دست مرهته میگیرم خانمسطور لاچار چونکه برسانیدن زر حسب درخواستش در خزانه خود گنجایش ندید دیوانی
محالات مذکور نوشته داد و نامبرده سند گرفته برآمد و سعی مردانه روا داشته بر دو سه محل شبخون زده غنایم بسیار از نقد و
جنس هم بدست آورده و در قلعچه مصری کوشه تهانه کرده نقد و اموال ساونوری و چیزهای اجناس بخدمت خانمذکور فرستاد
داشت و او از نیمعنی خوش و خرم شده خلعت فاخره و چنور و آفتاب گیری و نقاره با و فرستاد پس از ان نامبرده
پنج شصت سوار و دو هزار پیاده فراهم ساخته در میان سرحد ملک مرهته و نظام علیخان و تیپو سلطان تاخت و تاراج میکرد و قلعه ای
مصری کوشه که جاریناه خود بود بزن خود که در شجاعت از مرد بهتر بود سپرد چونکه سلطان برای استخلاص و بند و بست بلاد
کوتر ایندر و غیره که بفتور و قصور ایازخان نمک بردرده نواب مرحوم [illegible] سلطان خاطر جمع نبود آنهمه ملک را زیر

خرابی ملک ایلچی را نزد نواب فرستاده صلح نمود وزر و اجناس بسیار روانه کرده بود نواب نظر بر عمدگی کرده
اگرچه التماس او را قبول نمود و قولنامه فرستاده خاطرش جمع ساخت لاکن او را به پیغام چرب و شیرین و سخنان نرم
و کرم فریفته سخن خویشی نسبت که سبب بهبود و تسلی خاطر خود بود در میان آورده چون خان مسطور بجز
اقبال امرش علاج واقعه دیگر ندید بنا بر مصلحت قبول این معنی کرد نواب خیر النساء دختر خود را که خواهر کریم
صاحب بود به پسرش که خیر امیان نام دارد نامزد نمود و خواهر میان مذکور را با کریم صاحب پسر خود منسوب ساخته فارغ گشت ۲ عبد الخیر خان عرف
بعده بندوبست ملک و لشکر خود در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه هجری خانمذکور را مع متعلقان بسر برینگ تعین طلبیده باداب
شادیها پیوند و هر دو از یکدیگر خاطر جمع شدند چون فیما بین ایشان دوستی مضبوط گردید خانمسطور التماس نمود که
محالات جاگیر خود در تصرف عهده او گذارد نواب با قبال این معنی پیوند خانمذکور را با فوج
همراه او فرستاد تا سردار مذکور دوازده محال بعضی بجنگ و بعضی بزر پاشی همه را متصرف شده بخانمذکور سپرد چونکه نواب را
کار ملک گیری و تسخیر کرناٹک پیش نهاد خاطر و افتاده بود لهذا سردار خود را مع فوج طلبیده او خانمذکور را با دو صد سوار
و چهار صد پیاده با علم سرخ کهاروه خود را که از نواب بود و چنتو پندت پیشکار را بکومک همراه لشکرش
روانه کرده بود خیر امیان اکثر اوقات بحضور نواب بسر برده و وقت لشکر کشی یا مهمات بسبب نادرستی مزاج
رخصت وطن خود گرفت و چنتو پندت را وکیل خود مقرر کرده مع فوج در حضور گذاشت و بعد انتقال نواب که در شروع
سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری واقع گشته تیپو سلطان مسند آرا گردید اگرچه ایلچیش از طرف خود برای خوشنودی
خاطرش خلعت مبارکباد جلوس کنانیده لاکن از تنخواه مسطور عرایض مبارکباد و نذر مع خلعت که لازم ارباب سطوت

وکیلی و همدست نمودن غنایم بسیار از راه گرگانات عبور جوی تنک بهدرا کرده غنیم را بدو شبخون شکست داده از انجا
راست بطرف ساونور کوچید خان مذکور با چند خواص خانه و محل زنانه و چیز خزانه و ملازمان شبانه از انجا
برآمده بلشکر غنیم پناه گرفت و همه سامان و سر انجام لازمه جنگ و لایق اهل دولت که خوانین سابق بجرج بلکوها
زر جمع ساخته بودند گذاشت و خیر امیان را مع زوجه اش که خواهر همایون سلطان مرشد هم بود جا گذاشت چنانچه شخصی
باین فقره هندی تاریخ گرفتن او برآورده که حکیم خان میانه سب کوچ چهور تکے آپ بها گا چهن سلطان برفرار او
1199
و سازش بغنیم واقف شده تعجب گشته میر صادق صاحب دیوانی را اندرفع دارالمقرش روانه نموده انچه از نقد و
جنس و زیور و فرش و ظروف و سلیح خانه و غیره که توده توده و بسته بسته و دسته دسته افتاده بود طلبیده داخل
خود نمود و خیر امیان بیک اسپ سواری و سه خدمتگار حاضر حضور سلطان شده سرخروئی حاصل نمود سلطان از زبان
مبارک خود پرسید که پدر شما چرا دارالحکومت خود گذاشته گریخت ما بهیچ روا اراده رنجانیدن او و شما نداشتیم
بلکه سلوک شایسته از بهر درستی نسبت خویشی زیاده منظور بود افسوس که اتحاد و خویشی او کما و حقه عدم
و بد عهدی بغنیم ملک و دولت ما در رسانخت آینده هرگز روی خوشی دولت نخواهد دید و در جواب عرض نمود یقین
که خان با پنجروزی کردند چنین کار لازم ایشان نبود فرمود هرگز برارادهٔ ناصواب ایشان واقف نشده بود اگر
میدانست البته منع مینمود پس از ان اگرچه او را در خیمه دیگر نزدیک خیمه خاص خود فرود آورده دو وقته طعام خاصه
میفرستاد اما در نظر بندی گذاشته بود چون فیما بین سلطان و مرهته در سنه یکهزار و دو صد و یک هجری صلح گشت و ملک
از دست رفته باز بتصرف سلطان آمد آشتی در آمد لاسیه مرهته و پرسرام بهاو از سلطان سفارش کرده با

مع بلاد کورگ و کلیکوت بحوزهٔ تصرف انگریزان بندر بنیی در آمده بود مع لشکر بسنتے بدنور رسید خانمذکور بگرانی
خاطر سلطان ترسیده همون خیر امیان پسر خود را با چهل هزار روپیه پیش رجلوس مسند و خلاع فاخره روانه کرده دفع
خاطرش نمود سلطان از آنجا که دوست نواز بود بعضی کارهای ناشایسته او اغماض کرده حکومت ملکیش بر او گذاشته
پیشتر راهی گشت بعد بندوبست آنملک و تسخیر نگر و بندر مذکور و غیره که از راه منظر بار عرض بدار الامارت
سیرنگ پتن معاودت فرمود و فیمابین انگریز و سلطان صلح هم گشته بود خانمذکور اگرچه بجای خود آمده بود اما از
هیبت ملکگیری سلطان که از ایام صاحبر الکیش بموجب از و نقاض دلش شکست باوصف عدم مزاحمتش بحدود انگریزان
بود هرگز خاطر جمعی نداشت هرگاه در ابتدای سنه یکهزار و یکصد و نوه و نه هجری سلطان ذی شان لشکر بسیار
برهان الدین سپه سالار بهر تسخیر کوندنر کونده که کالیانا مر حاکم آنجا سر کش شده بتائید پرشرام بهاؤ ناظم مرج رعایای
سرکار خداداد را از آزار میر سانید روانه کرد و همدرانمیان نظام علیخان و ناظم پونا ساز شکرده لشکرانبوه جمع
ساخته و بعزم تاخت و تاراج ملک خداداد در رسیده و اکثر پرگنات و قلعجات آنطرف جوتنگ بهدرالا
متصرف شده بود خانمذکور بحکم آنکه ؎ بعهد زوال آید بکسان بد جنون راه خرد عقل دور اندیش
کمی در روز بد وقت را غنیمت شمرده بمرتبه سازش کرد و بکوشش همت گماشت چونکه اخبار نویسان آنطرف
آنهمه کیفیت مفصل بحضور نوشتند سلطان که همدرانمیان از بندوبست ملک کورگ فرصت یافته بدار السلطنت
پتن آمده بود بتاریخ نهم جمادی الثانی آخر سنه یکهزار و یکصد و نوه و نه هجری با لشکر کرانه بمقابله غنیمان
کوچیده بطرف ادیموني در تاخت و بعد تسخیر آنکه کیفیتش از اورنگ سیوم واضح شده باشد و کنچن گذه

مامور گردید چون میر جمله به بندوبست آنکه بالاگهات مرخص گردید خانمزبور همراهش نبوده در اعلای سنگین سعی موفور
بجا می آورد تا آنکه وقت مراجعت میر جمله که قلعه سدهوت را چهار پنجسال محاصره کرده از زیب نا تربالیگار حاکم
آنقلعه جنگ کرده آخر مقدمه جنگ بصلح فیصل یافته زر بسیار بطریق تیغل بها گرفته بهر تسخیر کرناتک پایانگهاٹ
راهی شد پرگنه چنور و اطراف آن حسب الفرمان قطب شاه نظر بر دیانت و جانبازی او که در فتح جنگ بهادری
تمام جا بکار بست برآمده بود بحکومت نیکنام خان گذاشته بعلم و نقاره و نوبت سرفراز ساخته به بندوبست و تنبیه
پالیگار آن نواح تاکید اکید نموده بود خانمذکور بعد روانگی میر جمله گنجی کوته و کهم و بدویل و جمل مرکز و غیره
تعلقات را از پالیگار آن توابع آنی گندی لاوری گرفته ترقی کرد سپس آن نشکر را از انا غنه و دیسان
جمع ساخته پالیگار سرکش سدهوت را بیک حمله جهانگیری زیر کرد چنانچه قلعه را تسخیر و پالیگار را اسیر
نموده در جلد دوم این کارنمایان ملک محاصل پنجاه لک روپیه یعنی در وقت تعلقه چنور و گنجی کوته وغیره جاگیر
یافته از عنایت شاهی و مرحمت سربلندی حاصل ساخت بعد چندی فرودگاه لشکر میر جمله را که در ایام محاصره سدهوت بود
پسند خاطر شهریار آفاق نیکنامی نهاده خدا آنرا مسمی بود و از قدیم الایام دیهی بنام کرپ کوپل در میان
آن فرودگاه آباد بود الحاصل چون داؤد خان بخی کنولی بعد تاراجی حرکت قطب شاه و عادل شاه از حضور عالم گیر
بنیابت ذوالفقار خان امیر الامرا بنشان صوبدار کرناتکین مقرر گردید از راه همین نیکنامی بار یافته
آنزمان خان آنجا از چند روز بیمار بود صاحب صوبه بادای مراسم تیمارداری چونکه جد و آبای خود را ممنون و مشکور
توجهات مجد امجد خان بیمار دیده بود بعیادت او شتافت حالش رقت کرده چندی در آنجا سکونت ورزید و همدرین عرصه خان بیمار

صوبهٔ سانور بعد ردوبدل بسیار برخانمذکور بحال گذاشتند پس ازین تا اجرا تا پنج سال حکومت کرده انتقال نمود
جملهٔ سنهٔ سی و پنجسال ریاست ساخت عبدالخیرخان عرف خیرمیان پسر ارشد قایم مقام پدر گشته بحکم سلطان بجای خود کام
نمود چندی در سنهٔ یکهزار و دوصد و هفت هجری نظام علیخان و مرهته وانگریز اتفاق کرده بعزم تسخیر سرزمین پتن
از اطراف لشکرکشی نمودند و پرسرام بهاو وهری پنت پرتکیه آنصوبه را بضبط خود درآوردند و بخیر امیان
بصرف خرچ خانهٔ او یک محل جاگیر داده در دولت ملک خود ها کرفتند و تا زمان حال همچنین است خانمذکور بقول شخصی
ه نه من شهرت تنها دارم نه نام میخواهم هشت فلک گردد اگر یک لحظه بی آرام میخواهم هشت بنفس شماری
و بیدولتی اوقات خود همو بخا بسر میبرد اورنگ جم در اصل حقیقت خوانین صوبه کرپه انها از امراء
عادلشاهی قوم افغانان میباشد و بقول اصح همجد بهلولخان سیاه نوری اند از اولاد بنی خان عرف زمست میباشد
که او یکی از امرای ذوی القدر و صاحب منصب عمده بود اعظم خان و رحیم خان و کریم خان پسران خانمذکور یکسال
منزلت از بجاپور در عهد علی عادلشاه ثانی برآمده فایز حضور سلطان اورنگزیب چونکه او به بندوبست دکن رخصت
یافته بود کشتند و بوسیلهٔ خانجهان خان کوکه منصب و جاگیر فراخور حوصلهٔ خود حاصل ساخته بسر میبرد اما یکی
منصب آزرده خاطر شده بعد چندی اعظم خان بحسن تدابیر دنیاداری منصب اعلی رسید و کریم خان را در خود
میسامان خود ساخت بعد انقلاب رحیم خان بسبب کم پایگی خود بداشته خاطر شده بوسیلهٔ میر جمله خان ارالمهام
قطب شاه فایز حیدرآباد گشته ترقی نمود چنانچه بسه هزاری منصب رسیده بحسن تردد و سعی خود در بعضی جنگ
دلیری و چابکی بکار برده پیش آمد کارها شده بود لاکن همدران خان انتقال نمود نیکنام خان پسر ارشد منصب پدر

آنے گندی امرا قطب شاہی یعنے سرانداز خان بن سید مصطفی خان مدار المہام و رسول خان بہتی از دست
بہوت راج عموی تمراجہ چنگلپتی و ونکٹ پتی راج ویلوری تسخیر کردہ بودند و در وقت ملک پائین گھاٹ در سنہ
یکہزار و چہل و دو ہجری بنظامت فتح خان بہتی ہفت دستاری بن رسول خان بن قبول خان بسرکشی حیدر آباد
کہ بمنصب چہار ہزاری سرفراز گشتہ بود و جاہا در ری حدائق محمدیہ رقم سطور میشود تفویض یافتہ چنانکہ اطراف و جوانب
آنصوبہ بسپرلنز و عمشیر زادگان خان بمعزالیہ حکومت مے نمودند از انجملہ حسن خان بہتی حارس سرحد پایانگھاٹ
شدہ گنگ گدہ را کہ سابق ازین در ایام حکومت جگپتی راج و ونکٹ پتی راج ویلوری متحصن و آباد شدہ بود
دار المقر خود قرار دادہ و بخرج سالانہ محل و لواحقش خود دوازدہ تعلقہ سیر حاصل تشخیص کردہ بدوازدہ محل نامزد
ساختہ کامرانی مے نمود بعد تاراجی دولت قطب شاہیان نیز ہمہ ملک تاراج کردید و جدا جدا آہرکاہ صاحب صوبہ نشین
حیدر آباد شہر آرکاٹ مقرر شد محلہای مذکور داخل سرکار آرکاٹ کردید سرکار این محال بعد حسن خان بہتی
کوہ جگدیو کہ دران نیز دو کوہ متحصن و قلعہ شدہ است و حصار کشیدہ جگت دیو راج نبیرہ ملک ارجن بود قرار یافت
و دیو راج مذکور در عہد سمبر ایل چتری جگدیو آباد کردہ بریاستے پرداخت و بعد انتقال ایل مذکور در زمان
راجگی کشن ایل پرتی نیز بر دو کوہ دیگر آنصنعہ قلعہ بست اول کوہی بنام کشن ایل یعنے کشن گری دوم کوہ
بنام وزیر او یعنے رامنا پرداختہ کہ در عہد عمر خود مسمی بہ بوتری راج مذکور کہ الحال خراب افتادہ دران حین
ہمین دوازدہ محل بصحنک خورد پیش آل تمغا جاگیر داشتہ تعلقہ کشن گری و ملے پاڑی کہ علیحدہ بود نیز ضمیمہ ساخت
چنانچہ زوجہ جانمرحوم کہ ہمشیرہ زادگان خود را کہ عبد الرزاق خان و عبد الرشید خان و محمد افضل خان

جان تجمل تسلیم شد و مسند امارت را خالی گذاشت تا صوبه‌دار مذکور لعل خان بن عبد النبی خان همشیره‌زاده
نیکنام خانرا که او نیز پیش آمد کارها شده از تجویز میر جمله امیر صاحب جاگیر سمت سلمبر و بهوگری و وودیار
وغیره شده کامرانی مرموز طلبیده بنظامت آنصفحه نامزد کرده بود وقتیکه دلاور خان خبر قتل خضر خان
پسر خود شنیده بطرف اورنگ آباد رفت و بعد سه سال ناظم برهان پور مقرر شده رخصت یافت پرگنه چنور وغیره
انتها مانده بود جنگ عالمگیر بعد استیصال ابو الحسن قطب شاه عزم تسخیر شاه حیدر آباد را ازراه اورنگ آباد
سمت احمد نگر شتافت و همونجا انتقال فرموده بعد او درمیان برادران یعنی محمد معظم بهادر شاه و سلطان
محمد اعظم ابنای عالمگیر در سنه آخر حدود کن جنگ واقع گردید اعظم خان میانه کریم خان که پیش ازین ذکر شان
برسبیل اجمال رفت درانوقت امرا ذوی الاحتشام شده بودند پیش فیل اردوی خاص بهادر شاه با سپاه
خصمش در آویخته هنگامه روز کشاکش برپا ساخته مردانه وار کشته شدند و نسیم فتح و نصرت بر پرچم
بهادر شاهی وزیدن گرفت و محمد اعظم سلطان منهزم و اسیر گردید تا شاه ظفرمند جانبازی و دلاوری خوانین
مقتول را سنجیده فرمود که کسی از ماندگان اعظم خان حاضر سازند او که لاولد بود علیمردان خان سپه سالار
عبد النبی خان بن کریم خان که برادر زاده اش بود حاضر کرده از عهده سفارشها برآمد شاه موصوف عبد النبی
خان را اول خلعت ماتم بعد ازان خلعت جاگیر و شمشیر و تسلی ظاهر و باطن عطا فرموده در دولت پرگنه چنور و
سلمبر وغیره جاگیر داده رخصت فرمود و زوجه اعظم خان را که بیوه ماند و دوازده محل که پیش ازین محالات مذکور
داخل سرکار رویلپور و ویلپور داخل سرکار چنگلپیته بود در سنه نهصد و نوزده و پنج هجری بعد قتل رام رایان جنم

و در روز دست خلعت یادگار محمد یار مستقل شد چنانچه او همچنان محال مذکور را جاگیر بنام ما در خود تجویز نموده بعهد
ذوالفقار خان صاحب صوبه ضبط کرده بتملق نظامت سازی تعلقه یلی پاترنی بخرچ پان و بندر کوه لقب زمان یلی پاترنی داخل صوبه
ارکات کرده و عبد النبی خان در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری با جل طبعی انتقال نموده و چهار پسر موجود داشت
کلان عبد المحمد خان نام پنجم دوم عبد الحمید خان سیوم محسن خان عرف موچا میان حسینی میان بعد خانمر حوم اعیان افاغنه
باستصواب صاحب صوبه موصوف و استطلاع هر سه برادر عبد المحمد خان را بمسند ریاست و ولایت متمکن گردانیدند
و برادران با اتفاق یکدیگر مطیع امرش گشتند خانمذکور اگرچه بصیارت ظاهری گم کرده بود لیکن فراست عقل با کرامت
و در اقتضای خان مشار الیه شکر برتهانهای اقسام پارچه یعنی کمخاب و اطلس و سنجابی و اغابانی و دوریه و غیره دست
مالیده بکشف بطون قیمت بالمقطع بکیفیت و صلاحی تاز استماع کرده رنگ و قیمتش بیان می نمود غرض
مانیف قلوب خویش و بیگانه را عالی و دانی نموده از زبان خود ستوده تر آمد چونکه داود خان از ممر نفاق
امراء دهلی در شکستنش قابو می جستند در برهان پور قتل شد و خانجهان خان کوکه بنظامت صوبه دکن نامزد گردید
به بندر سورت انیصوب سید عرب خان امیر بچهل هزار سوار و بیست هزار پیاده از حضور رخصت یافته سمت گجرات
بر سبیل یلغار در تاخت اگرچه خانمذکور وکیل را فرستاده راه آشتی پیمود اما او حسب الحکم نعل بها کثیر در خلاف
در آخر التماسش بگوش رضا جا نداده عزم استیصالش بدل مصمم گشته بجنبش متصدیان و کروهی شهر کرپه رسید
خانمذکور فوج خود را بسرداری حمید خان برادر خود بمقابله اش روانه کرده خود قلعه سدهوت را قایم ساخته بود چند روز
جنگ نخستین فوج کرپه پس پا شده و عرب خانیان ظفر یافتند خانمذکور چون این خبر یافت بر فیل سوار شده با هزار

وغیره بودند بجاگیر دوازده محل گذاشته از محاصل آن که بعد خرج سپاه حرره محالات آنچه که همه مبلغ صرف
ما یحتاج خود نموده در کرچیات مستعار را بجان آفرین سپرد و موزخ چنین گفته چونکه نیکنام خان را جاگیر چنور
و گنجی کوته و غیره عنایت و مفوض گردید در وقت برگشته سلمبر و بهوگری و دیاریا نیز با و تفویض یافته
خان نیکنام عبد النبی خان نامی برادر زاده خود را بنظامت آنطرف گذاشته بود و خود خان بعد انتقال نیکنام خان
باراده تقرر جاگیر عبد النبی خان مذکور را از سلمبر طلبیده است و او یکی از برادران خود لعل خان نامی را بجاگیر خود گذاشته
حسب الطلب حاضر شد عزیز خان نامی پسر نیکنام خان که از شکم جاریه خود دعوی ریاست پدر نموده پس صوبدار
مدتها بر رفع نزاع فکر بکار برده شیر خرخوار را صید کرده طلبیده است و هر دو را بر شیر گذاشت و میر مجلس
با واز بلند بانگ بر زد کسی که این شیر را بکشد او قابل ریاست و حکومت این ملک باشد از قضا مدعی ریاست
شیر بیچاره دریده و عبد النبی خان دلیرانه سر شیر بیکضرب شمشیر بر بدن پلنگ ملک و دار مسند ریاست و امارت
گردید حاصل کلام چونکه عبد النبی خان مسند آرای چنور وغیره را گردیده نموده همه اعیان آنده ولت و خانزاده
و دیگر جان نثاران را بزر پاشی و انعامات و اضافه مناصب و خلاع متفق ساخت و سه چهار هزار سوار
فراهم نموده اول بر دیار دهرمارکه پالیگار آنجا سرکش و یغی بود از تو ابعاد راجهاے رای درگ بهوفوج کشی کرده
او را شکست داده و تعلقه اش ضمیمه جاگیر خود کرده نام جدید شهر را برطرف نموده از نام قریه قدیم مشهور و دار الریاست
خود ساخت بتعمیر کرده عمارات و باغات دلکشا تاسیس فرموده بضبط و ربط سیزده سال کامرانی کرده چونکه ذو
خان بن اسد خان مدار المهام عالمگیری وارد کرناتک شده و همدر ایام زوجه اعظم خان مرحوم رحلت کرده بود

بعزم غربا کشی در تاخت و از راه چتیل درگ و راه دی درگ پا لیگا لاز آنجا لاز یر کرده بسیار زر گرفته بملک آریه
باین اراده که از حاکم آنجا پیشکش گرفته عازم پایان کهات شود در تاخت و بنا بر عبور چند دیهات لاغارت و
تاراج نمود خانمذبور اطراف شهر یعنی کتلها بخان لاوکان سپرده پنجهزار افغان شجاعت شعار را متعین ایشان
نموده خود بر حسب تجویز اعیان جرات خود قلعه سدهوت لا قایم کرده بهر چند مرتبه حمله های نمایان کتل نمود
کامیاب نشد بلکه هر بار از دست و بازوی فاغه شکست می یافت تا آنکه روز سی و یکم پاس روز جعفر خان ده باشی
نام جمعدار پیش منقلا بود خود بحضور خان شتافته همراهیان خود بجای خود خبردار و قایم بودند که فوجی غنیم در تاخته
نقاره جمعدار مذکور را مع اسباب دیگر جمعدار لاغر زده بود چون این خبر باو رسید از حضور رخصت برخاست هر چند
خان رئیس منع کرد او در نیمه شب ایشان و منزل خود را گذاشته وقت شب فقط با رفقا خود بحکم آیه کریمه کم من
فئة قلیلة غلبت علی فیه کثیرة بر قلبگاه راگهو شور روز کشاکش بر پا شد سعی اعدا شکن بمرتبه
رسانید که لشکر غنیم زیر و زبر گردید و بعضی بی خبران غنیم تمیز دوست و دشمن نکرده با تیغ و نیزه فیما بین خود بیکدیگر
در افتاده پس و پار لشکر مشعلها افروخته دید که چه بلای آسمانی بر لشکر خود نزول نمود تا بمشاهده در آمد که
جمعدار شجاعت شعار چون شیر درنده کوسفند با دو رفیق جانبار شمشیر آزمائی میکنند و بر فرق هر سو که شمشیر می
مع اسپ دو پاره میسازند و اولیان لاحکم کوتاه شجیع لا مع رفقا بتیر تفنگ دوخته چون جمعدار شرزه منش بر زمین
آمد راگهو بر سر او رسیده پرسید که نام شما چیست او جواب داد که جعفر خان ده باشی ام از کشته شدن من لاوینی نوکر
بر خود لاغر نباشد که همچو من چهار هزار افغان مستعد جان نثار همی هستند غنیم او لاز بکی بگذاشته روانه شهر گردید

سوار آهن پوش او میدان رزم کردید از برادر و دیگر خواهش نمیکنند
تخمیناً چهل هزار سوار باشند گفت دانید که از چهل کرور بیشتر نیستند پس آب طلبیده وضو کرده دست بدعا
حکم پیش گرفت تا فیلبان خاصه فیل راند و خود پیش همراهان در تاختند و هنگامه محشر در لشکر میدان برپا ساختند
در عین سرگرمی نوکر افاغنه هر دو لشکر با دای سلام و پیام یکدیگر پرداخته بشمشیر آزمائی فیما بین قصور نکردند
عرب خان چون دید که افاغنه نمکخوار خود با افاغنه خصم یک شدند فیل خود را بر که اینها صد کنیان قوم خود را
و به ننگ شجاعت مانع فرار شدند پیش آهنگ کرده باز در آویخت پس لشکریان خانمسطور با مدد او جابجا حرام نمک
بر آنجماعه غالب گشته سر مظلوم عرب خان بریدند و بنوکران بقایا نشانها طرب نواختند و نذر مبارکباد فتح
خود گذرانیدند و مولوی لشکر سید مقبول با مال ستم تولد افاغنه کوشیده پس کین خانمذکور را مرهم غنایم لشکر مظلوم
خوش و خرم داخل دارالمقر خود گردیده بمراسم عرض و عرض ریاست می نمود و همدران زمان بهرمانایک پالیکار چیتل دره
از حاکم صوبه سرابدگان شده خود را پسر خانمذکور گوانیده دولک روپیه نذر فرستاد و علم سرخ و نقاره فیلی گرفته در
بعضے مهمات شریک بود چون نظام الملک آصفجاه بنظامت شش صوبه دکن مقرر شده باورنگ آباد رسید خانمذکور
حضور طلب شده و چندی همراهش بود و در جنگ شکر کهیره کوشش نمایان بعمل آورده موجب الطاف و اعطاف
ناظم دکن گشت و قتیکه آصفجاه حیدرآباد را دارالنظامت و اقامتگاه خود مقرر کرد خان صدر مسند خوانین گردید
ساونور رخصت جاگیر خود گرفته مراجعت نمود بعد چندی هرگاه صفدر علیخان بن علی دوست خان نایب ناظم ارکاٹ
بسبب نفاق برادران نسبتی خود مرتبه را طلبیده با او شان بر نیامد چنانکه راگهوونت تسنگه با نبکر انبوه

در قلعهٔ سادات مدفون گردید میگویند که پسر و سایر زنان و اعیان و اشراف اگرچه خان مرحوم را پسر صاحب شوکت
مجید خان نامی بوجود آمده بود اما باندیشهٔ جوان سالی که البته متحمل چنین امر خطیر نباشد محسن خان عرف
موچامیان برادر خان مرحوم را برسند نشاندند و مجید خان برادر زاده اش را در نظر بندی داشته بودند چونکه
موچامیان برسند امارت قرار گرفت بنیروی ملک و لشکر واقعی نموده فرامرزی سپهسالاری طلبیده باین عزم
نوکر داشت که خود بزور بازوی شجاعت از تمامی مالیکا ناله بالا گهات باج گیرد و فرامرزی هشتصد کلاه پوش
و دو هزار مردم بار سر کرم نوکری خود بموچامیان بنا بر عبرت نمائی بر مالیکاران سرکش مثل مالیکا ریله
جزاره وغیره تاخته زیر کرده پیشکش حسب دلخواه خود میگرفت بعد چندی بر قلعهٔ بیگن پلی که میر غلام علیخان عرف کلو
از قوم سادات قلعه دار و حاکم آنجا بود فوج کشی نمود چند دیهات آنرا معموره را غارت ساخته بر نهر جمل مرو گ
فرود آمده بود که بیک ناگاه میر کلو با دو سه صد سوار و چند پیاده شبخون زده لشکر افاغنه را زیر و زبر نموده از انجا
افاغنه از شعبدهٔ بازی چرخ غافل بودند فریب خورده بکل و لای نهر مذکور غرق گشتند و بعضی زخمی
راه فرار سر کردند و بعضی میگویند که موچامیان در آن لشکر بنفسه بطرف کهم فوج خود را بسرداری سرور خان
نامی متبنهٔ خود گذاشته بود الغصه چون افاغنه هزیمت خوردند میر کلو شادیانه طرب نواخت و از انجا بیشتر
توجیه چند دیهات کهم را متصرف شده بود که خانمذکور با لشکری مستعد ساخته بسرداری برادر زاده خود یعنی
مجید خان خانزاده روانه نمود و فرامرزی سپهسالار هم متعین او ساخته بود چون خانزاده خصمت تاخت و
یک حمله دلاورانه آورد مار از ملازمان میر کلو بر آورد و چوق چوق تهانه داران مواضعات نوشخیر میر کلو را

واو یقین دانست که یک افغان اگر سپاه خود را از جان خود داند بود باری روز دیگر خان مسطور خود سوار شده با نخبه
شجیعان شیر افگن و فولاد تن و چهار هزار پیاده خود آشام بمیدان رزمگاه رسید که غنیم خبردار شده اگرچه صف آرا
گردید اما دیدهٔ اسلامیان بر انجماعه غالب گشته برگردید و چند دیهات را غارت ساخته از راه راجوری گهات دامر جرد
عبور کرده بیک جنگ دوست علی خان صوبه ارارکات را که مدفع شورش غنیم لشکرکشی نموده بود بقتل رسانیده سمت ارکات
را پیش خانمزبور بجاگیر خود آمد و در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری باجل طبیعی متوجه دار بقا گردید و هشت پسران
سرکوب مخالف ریاست نمود چون خان مرحوم پسر خلف الصدق نداشت مگر دختر تولد شده پیش ازین نگذاشته بود پس اعیان
دولتش عبد الحمید خان سپاه برادرش را برسند ولایت نشانده نذر مبارکباد جلوس گذرانیدند خانمذکور خود را از
اصفجاه ناظم دکن رجوع ساخته چندی شریک رزم و بزم بود چون ناصر جنگ خروج کرده در مواضع عیدگاه اورنگ آباد فیمابین
پدر و پسر نزاع روی داد خانمذکور باز دیگر خواهش از ناصر جنگ سازش کرده بود بعد رفع مناقشه و ملحق شدن پسر بپدر
جلیل القدر اینهمه خدمتگذاری چندین نظر انداز نشده بود لهذا ناظم دکن بمقتضای والا نهادی و نیک نیتی باوصف چنین
ناشایسته متعرض احوال او نشده و بعزل و نصب ایشان نپرداخت و از اغماضش ایشان بجاگیر خود برقرار بودند
غرض در وقت لشکرکشی ناظم مذکور بنده و بست پائین گهات که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری واقع شده
بخدمت معافی نغر شهاری قلیل و کثیر سرفراز و حضور طلب شده باتفاق یکدیگر آن مهم سر کردند و در جنگ نتهر نگری
موفور بجا آوردند پس خانمذکور برو قت مراجعت ناظم موصوف که آفت رفت تاریخ معاودت او ست خصومت شده
بجاگیر خود آمد و چندی بهدایت محی الدین خان مظفر الدوله حاکم ادهونی در ساخته بود آخر باجل طبیعی انتقال نموده

و میدان صبح فرا سیسیان بر اول لشکر نواب کرده لارد خان صوبدار سرانجه در او یختند و بریزش شلک توپ و بندوق
آنها اکثر تفرقه در جمعیت لشکر نواب رو داد و نواب از لشکریان جمعیت بدگمان شده فیل سوار بطور مستعانی بطرف افاغنه
خرامید و بهادر خان را گفت که ای برادر وقت یاریست او بدنخت آداب مجرا بسوقه هم نگذاشت و از تیر تفنگ
سینهٔ بی کینهٔ نواب را هدف ساخت و موجا میان خواصی نشین خود که محمد خان جعفر ابادی بود فرمان داد تا او عنان
خرابات شر صفت در عماری آلین سید مظلوم برجسته سرش از خنجر ظلم بریده بزنوک نیزه کرد اند پس افاغنه هدایت
محی الدین خان را که در عماری برقع پوش عقب شهید مظلوم بود رمبارک باد نظامت دکن گذاشتند القصه بعد رماه فیمابین
ناظم اد هونی و نایطه مذکور و فرانسیس قرار و مدار بعمل آمد و نایطه بصوبداری ارکات مقرر گشت و ناظم مزبور با موسی
بهوسی سپه سردار فرانسیس مراجعت بحیدر آباد نمود و در سوانح آن چوتی متعلقه گریه فیمابین فرانسیس و افاغنه بسبب
مظفر خان گاتردی کمندان که تفصیل این ماجرا در ذکر کنولیان بکار رش خواهد یافت خانه جنگی رو داده بهادر خان
و ناظم مذکور بقتل رسیدند و موجا میان بر شتر سوار شده رخت و در قلعهٔ ساهوت آسود بعد فتن موسی
بهوسی و صلابت جنگ بحیدر آباد خان مسطور بعیش و عشرت اشتغال ورزید و در امور ملکی و مالی عبد المجید خان
بن حمید خان مرحوم برادر زادهٔ خود دخل داده مختار کرد و ارکان دولت هم از محسن خان بسبب کم کردن مشاهره
بدگمان شده اولاد در خانه قید کردند و خان مذکور موصوف را بسبرداری برداشتند پس عبد المجید خان بفراهمی سوار
و پیاده پرداخت چونکه کارخانجات دولت آصفیه بسبب نفاق برادران و حیدر جنگ صاحب دیوان موسی بهوسی
برهم و درهم گردیده بود عبد المجید خان عزم ملک گیری بدل مصمم داشت شیر گرسنه بصولت تمام برآمد و همسلوته را محاصره

قتل و غارت ساخته بمحاصره معمور بیگن پلی پخت و بکشایش قلعه همت گماشت و فراسیس را فرمانده لشکر بهانا
بنا ساخته بگوله اندازی و قلعه شکنی اشتغال ورزید آخرهارس قلعه سپر انداز شده راه آشتی پیمود و پنجهزار
روپیه پیشکش سالانه مصالحتا مقرر کرده ازدست جبرا فاغنه وارست و پنج هزار روپیه نذر معافی حرکت بیجا خود
بالفعل پیشکش نموده بجای خود آسود چون ناظم دکن در سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری دنیای فانی را بدرود
نمود و نواب ناصر جنگ قایم مقام او گردید حضور طلب بادشاه دهلی یعنی محمد شاه گشت و هدایت محی الدین خان
باغوای چند اصاحب نایطه دامادوست علیخان مقتول و فراسیس بهلجری شورش افزای کرناتک پایانمهات شد
موچا میان مع خوانین سابق و نور و کنول اگرچه اورا در زمره امرای دولت آصفیه می دانستند اما نظر به بدنامی خود و اندیشه ناک نواب
و اعتراض حضور ظاهرا بکوشش نپرداخت هرگاه نواب موصوف باطلاع قتل انور الدینخان و بی بندوبستی کارخانجات
کرناتک این گهات از جوری زبدا حسب الحکم شاه دهلی مراجعت کرده بحیدرآباد رسید بعد چند بفراهمی لشکر انبوه
و افواج امرا دکن و پایگاه بالا گهات به تنبیه همشیره زاده خود یعنی میانه محی الدین خان مظفر الدوله و فراسیس
بهلجری در سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه هجری نهضت کرده از راه کنول سید همت بهادر خان طوعا و
کرها همراهیش گزید چونکه از انجا بکرپه سید موچا میان هم بهزار و پانصد سوار داخل لشکر گردید و مجید خان سابق نوری
کریم میان سپر خود را مع فوج روانه کرده بعد چند بسبب ساده لوحی ناظم یعنی نواب موصوف ارکان دولتش را قصور
و فتور پیموده در خانه خرابی آنی سید پاک دل چون زید سعی موفوره بجا آوردند حاصل کلام آنکه آخر الامر در میدان
چنجی همه خوانین افاغنه و دیگر اعیان بمنظر متفق شده فراسیس قلعه چنجی را بنابر شبخون ظلیسند چون پیش از

بداحت لاطالع سکندری داشت و بزبان دوستی و دشمن بمار سفید شهرت یافت و همه سرکشان آن نضلعه را بیک حمله
زیر میکرد و پیشکش شایان می گرفت و حاکم بیگن پلی را اگرچه او قلعه ارباب شاهی بود چون خاکیان خود
سیدند و چند مواضعات صوبه سرحد را تاپنوکنده بضبط خود آورده امید ترقی از خداداد عزم ملک گیری بزور
بازوی خود داشت و احدی از دولتمندان کن حتی افاغنه کنول و ساونور را در پله شجاعت و میزان تهور
خود نسنجید از حاکم کنول هم پیشکش نگرفت اما موجب باهیا آنشکریان هوار تمیر سانید ازین سبب
افاغنه متفق شده برای حق خود مباحثه تلخ و تند نموده فراحمت بحالش رسانیدند خان صدر چند قلعه
سدهوت را قایم کرده فوج فراسیس را با خود بوده درینا ثنا بلونت را و نامی مرهته فوجدار سراکذ کرش
بتفصیل در نشان حیدری ترقیم یافته است حسب الامر کارپردازان پونا بیست هزار سوار و چهل هزار پیاده بعزم
تنبیهش در ساخت خان مسطور همینکه از رسیدن مرهته خبردار گردید جمعداران را طلبیده بسخنان چرب و
شیرین فریفته برای مستعدی جنگ رضامند ساخت و بعد سرکردن آنها مهم برسانیدن تمام و کمال باهیا نشکر قرار داد
و بالفعل دو لک روپیه و چیزی جنس بطور انعام بایشان سپرده خود آماده جنگ گردید و غنیم هم چند دیها
غارت سیاخته آتش زده در رسید و همه سکنای شهر بقلعه پناه گرفتند مگر همشیره خان مسطور که از برادر رنجیده خاطر
بود و اورا قلعه نگردید از نیمعنی نجان بزور تشویش زیاده داده چند اکابر خود را فرستاد و بخاطرداری بسیار
همشیره را بقلعه طلبید اچون آنها صمه مع اسباب و زر و گوهر از شهر برآمد بعضے برخواتان غنیم را خبر کردند که
زنانه مجید خان بقلعه میرود او لیکا یکدر اثنای راه جمیع احمال و انقال غارت سیاختن فرمان داد

کرده تسخیر نموده برگردید و بفتح صوبه سرافراز گردید همت گماشت اما انصوبه بقبضه تصرف مهتبه بود لهذا آنطرف
نرفت و ارادهٔ داشت که اول پالیگاران بالاگهاٹ را زیر کرده پس آن بندوبست انصوبه بپردازد بطرف پالیگاران
لشکرکشی نمود چنانچه از پالیگار گهت گمنیر و پنگنور و ندن پلی و غیره پیشکش گرفت و بشجاعت ذاتی
رای درگ والهٔ وچیتل درگ والهٔ را زیر کرده لکوکهاز را گرفت و تنخواه چند افاغنه که یک یک روپیه یومیه بر مبلغ
پیشکش پالیگار میگرفتند از چند گاه سرکشی می نمودند نوشته داده آنها را روانه کرد و خود بجمیع لشکر از راه بیکین پلی
یلغار کرده بزور بازو و عبرت نمائی از فرار را و گهوڑ پر به نعل بهار کلنگ کرفته برگردید که جاسوسان خبر رسانیدند
گیملی والهٔ کافر غاور فرستادگان حضور را اندرون معموره قید کرده از جان بیجه بجرد اصفهای این ماجرا خان ظفر مند
مع لشکر در تاخت و دار المقر او را بیک حمله مردانه غارت ساخت چون پالیگار قاتل تاب مقابله با شیران خونخوار
خود نیافت از خانمان دست برداشته راه فرار سر کرد خان با ظفر خود از یکطرف تعاقبش نمود و سید رجب علی
بن شیر محمد دسیموکهه پنوگنده را از طرف دیگر بهر اسیر کردنش بر گماشت آخر بعد تجسس بسیار لشکریان
خان معز از سمت دهارا و را اسیر کرده آوردند تا دار المقرش تهانه فرستاد اگرچه او را ختنه کرده مسلمان نمود
و نکینام خان نام نهاده بود اما او بنا بکار و خیم العاقبت بعد قتل خان مذبور کرنخته جاری خود قایم کرد و باز دین اصلی
و شیوهٔ قدیم خود اختیار نمود و همه ساله از طرف بالا محل خانزادگان را باندنشیه نغاوت و خودسری کی اکثر
اوقات آنها با یکدیگر شورش افزا بودند بکرپه طلبیده فراخور خرچ هریک ماهیانه مقرر کرده باز روانه ساخت و
بنظامت دوازده محل اسد خان مهکری نایط جان باز را روانه نموده بود اگرچه خانمذکور بچنان امر ریاست کرده

بلده احت لاطالع سکنه ری داشت و بزبان دوست و دشمن بمارسفید شهرت یافت و همه سرکشان آن نضلعه را
زیر میکرد و پیشکش شایان میگرفت و حاکم بیگن پلی را اگرچه او قلعه ارباد شاهی بود چنین چاکران خود
میدانست و چند مواضعات صوبه سرا را تاپنو کنده بضبط خود آورده امید ترقی از خدا و عزم ملک گیری بزرگ
بازوی خود داشت و احدی از دولتمندان دکن حتی افاغنه کنول و ساونور را در پله شجاعت و میزان تهور
خود نسنجیده از حاکم کنول هم پیشکش میگرفت اما مواجب باهیان لشکریان هوار تمیر سانیده ازین سبب
افاغنه متفق شده برای حق خود مباحثه تلخ و تند نموده فراحمت بحالش رسانیدند خان صدر چند قلعه
سدهوت را قایم کرده فوج فراسیس را باخود داشته بعد درین اثنا بلونت راؤ مرهته فوجدار سراکذ کرش
بتفصیل در نشان حیدری ترقیم یافته است حسب الامر کارپردازپونا بیست هزار سوار و چهل هزار پیاده بعزم
تنبیهش در تاخت خان مسطور همینکه از رسیدن مرهته خبردار گردید جمعدار ان را طلبیده بسخنان چرب و
شیرین فریفته برای مستعدی جنگ رضامند ساخت و بعد سرکردن آنها مهم برسانیدن تمام و کمال باهیانه لشکر قرار داد
و بالفعل دو لک روپیه و چیز جنس بطور انعام بایشان سپرده خود آماده جنگ گردید و غنیم هم چند روز
غارت ساخته آتش زده در رسید و همه سکنای شهر بقلعه پناه گرفتند مگر همشیره خان مسطور که از برادر رنجیده خاطر
بود وارد قلعه نگردید از نیمعنی نجان منزور تشویش روداده چند الاکین خود را فرستاد و بخاطرداری بسیار فهمانید
همشیره را بقلعه طلبید اچون اثاثه مع اسباب و زر و کوهر از شهر برآمد بعضے برخواهان غنیم را خبر کردند که
زنانه مجید خان بقلعه میرود او یکایک در تاخته در اثنای راه جمیع اجمال و اثقال غارت ساختن فرمان داد

کرده تسخیر نموده برگردید و بفتح صوبه سرافراز گردید چه همت گماشت اما انصوبه بتصرف متعهد بود لهذا آن طرف
نرفت و اراده داشت که اول پالیگاران بالاگهاٹ را زیر کرده پس از بندوبست انصوبه پردازد بطرف پالیگاران
لشکرکشی نمود چنانچه از پالیگار گهت گمنیر و پنگنور و ندن پلی و غیره پیشکش گرفت و شجاعت خان
رای درگ والد وجیتل درگ والد رای زیر کرده لکوکهار را گرفت و تنخواه چند افاغنه که یک یک روپیه یومیه
پیشکش پالیگار بیلکه که از چندگاه سرکشی می نمود نوشته داده آنها را روانه کرد و خود بجمیع لشکر از راه بیلکی
یغار کرده بزور بازو و عبرت نمائی از مرار رای و گهوز پر نعل بهای کلان گرفته برگردید که جاسوسان خبر رسانیدند
که میله والد کافر غاور فرستادگان حضور را اندرون معموره قید کرده از جان بیجاپور اصفهای این اجراخان ظفر
مع لشکر در تاخت و دارالمقر او را بیک حمله مردانه غارت ساخت چون پالیگار فاتل تاب مقابله با شیران خونخوار
خود نیافت از خانمان دست برداشته راه فرار سر کرد و خان با ظفر خود از یکطرف تعاقبش نمود و سید رجب علی
بن شیر محمد دسیمکوه پنوگنده را از طرف دیگر بهر اسیر کردنش برگماشت آخر بعجز و تحسن بسیار پیشکشها
خان معزالیه از سمت دهارا ور را اسیر کرده آوردند تا دارالمقرش تهانه فرستاد اگرچه او را خسته کرده مسلمان نمود
و نکینام خان نام نهاده بود اما او بنابکار و خیم الطبیعت بعد قتل خان مذکور کرتخته جا خود قایم کرد و باز دین اصلی
و شیوه قدیم خود اختیار نمود و همه سال از طرف بالاگهاٹ محل خانزادگان را باندرشته بغاوت و خودسری گرفته
اوقات آنها با یکدیگر شورش افزا بودند بکرپه طلبیده و فراخور خرچ هریکه ماهیانه مقرر کرده باز روانه ساخت
برخامت دوازده محل اسد خان مهکری نایطه جان باز را روانه نموده بود اگرچه خانمذکور بچنین امر ریاست کرده

صف بکشیدند یلان از دو سوی ۔ هر همه یکروی شدند از دو روی ۔ چون کزه بر کوس مسین داد بوس
زد مسین او با دو رویه کوس کوفت ۔ چون کوس شغنبا ک لاله کوش فتاد اشتر افلاک لاله
از سر ناخن یل کافر شکن ۔ شد بمیان همچو گل اندر چمن ۔ در صف او جمله سران نبرد
رنگ برنگ از سلب سرخ و زرد ۔ صف زده با تیغ زنان و گوان ۔ کشته بدریای جیحون روان
زاهل سپه تا بخداوند کوس ۔ یافت همه کس شرف دست بوس ۔ از غضب افکنده برابرو گره
وز پی کین کوه گران بر بزه ۔ القصه از آنجا تاک کرده قدم بقدم جنگ کنان پیش رفت اگرچه هزار لاله
هزار جا بنا فغنی غنیم لاله تیغ میکشیدند لاله ۔ این چنین مور و ملخ هجوم کرده از قراولی و نیزه اندازی
افاغنه را زیر کردند و اسلامیان هم تا مقدور در دلاوری و دلاوری در داده کارنامه رستم و اسفندیار را
روزگار در داده چنانکه کوه فیل سر دار خود جان نثار شدند و خان مجاهدان بلان تیر از سحاب حوصله زرنگار
بارید خشک سینه های جرات جا بنا فغنی غنیم لاله مشبک ترمی ساخت چنانچه سه ترکش خالی نمود که تیری از هدف سر و
سینه اعدا خطا نکرد چونکه قراولان غنیم بر فیل خاصه قراولی میکردند از قضا تیر تفنگی بازوی دلاور لاله
شکست قضا را بآن زخم دست از کار رفت تا هم کمان زیر نا توان لاله گرفته از دست چپ تیر ها پراکنده
کرد دست هم زخمی گشت و هفت تیر تفنگ بسینه شجاعت گنجینه اش نشسته قوای ظاهری را بعجز خلاصی نشین
چون خاوند خود را از زخمها جان بلب دید در شاله خاصه گرفته در کمرش انداخت و از گوشه حوصله مضبوط گوهر خود بنا
بر اسپ سوار شده دلها جرات در دلها وحق نمک روبروی خداوند نعمت لاله اکرده کشته شد و سید مظفر نامی او رنگا

اهل بدرقه عاصمه موصوفه که پنجاه شصت سوار بودند اگرچه کوشش شایان نمودند آخر کار نکشودند و
کسان غنیم بر ایشان ظفر یافتند اما فقط پالکیهای رفیع پوش را گذاشتند تا بخیریت فایز قلعه شوند چون خان جری
بقراقی غنیم وقوف یافت شیله پاک و صابر را گفت برخیز بچیده مسلح تیار شده و لشکریان خود فرمود که امروز
شهید میشود ع هر که دارد سر همراهی ما بسم الله کسیکه پروای مال و جان داشته باشد از پیش ما برگردید پس
یکهزار و دو صد افغان بعزم جانفشانی برآمدند از انجمله یکهزار نوشته از قوم افغان هتنی لقب که همین شب بر تخت
عروسی جلوه گر و کامیاب شده بظهور این امر مرحوم آزمائی محبوبان یکشبه خود را بخداسپرده از همین لباس
رنگین و مهتابی برآمده بودند پیرامون فیل سواری خاص حلقه زدند و خان مجاهد و رکمان و چهار ترکش پر از تیر
خود اختراع کرده بود در هودج نشسته سوار شد و لشکر غنیم در تاخت و فراسیس را بحفاظت قلعه گذاشته بود
چند برکهات بندی کنار رسیدند که زمان توقف نمود و لشکر غنیم که جوق جوق و گروه گروه چنم موده میدانرا گرفته
بودند چندانکه وسعت میدان کفایت نمیکرد نظر کرده بطرف همراهیان جانباز خود چشم جرأت بکشاد و در آنوقت
بعضی هواخواهان التماس کردند که ماندک جماعتیم و غنیم انبوه کثیر دارد باید که بتدابیر صایبه او را زیر کند و جهالت
آخر بار بندگت آرد و کار بر نخواهد گشت از آنجا که ساقی قضا جام حیاتش را لبریز وفات کرده مستعد ریزش داشت
خان جانباز برایشان معنی کوش رضا ننهاده فرمود که مجید فسخ عزم خود نخواهد نمود اگر صولت و رعب هیبت محمود غنیم
غیرت مردی و پاس ناموس اسلام شما را برباد داده باشد برگردید پس فاتحه نیت خیر خوانده فیلبان را فرمود تا او
فیل خاصه را بر کهات رانده رو برو بلشکر غنیم رسانید همینکه از کهات عبور کرد هراولیان غنیم در آویختند نظم

ملک خود ساخت اگرچه موجامیان باز مستدعی دولت لاکرم نموده کامرانی کوشیدند لیکن خیر و برکت ایشان از زمان شهادت
نواب ناصرجنگ مفقود گشته از شامت خیمن ناحق در بندوبست ملک و دولت خود بخود خللها افتاد که روز بروز قدم
اقبال و عافیت شان رو بکاستن نهاد و در تحصیل ملک که پنجاه شصت لک روپیه سال بسال میرسید بخرج ما هیانه
ملازمان ضروری هم کفایت نمیکرد ازین سبب فرمانروایان سلف برای اخذ زر حق خود که از سه چهار ماه دامن در کمر
نیافته بود اراده جنگ کشته بر دیوری در هر زمانشست و سرور خان پسر متبنی اش نیز بکلاه پوش مذکور سازش
کرده بر محل بدرستوپ اندازی نمود و بدل اراده داشت که بهر حیله پدر خود را از میان برداشته خود مسند نشین شود
درینصورت خان مذکور نا برادر او واقف گشته از سا هوکاران غرض گرفته با دار رکلاه پوشان از روی حساب برداخته
برطرف نمود و پسر برگشته مزاج را به پند و نصایح بخود کشید و هر سال فوج کشی نموده از پالیگاران و مرارلاه و
پیشکش میگرفت بعد چهار سال بعزم ملک گیری برآمده لشکر بطرف کنول رفته بود که ناگاه بحکم قضا و قدر
همونجا بسیر آخرت قدم برگشاد و خان کنول لاشش در صندوق سپرده روانه کرنه نمود و او همونجا مدفون گردید
چونکه محسن خان لاولد بود و سرور خان پسر متبنی اش از شکم دایه آنهم نسل غیر بود اگرچه افاغنه قوم بنی که اکثر مهدی اند
بر ریاست سرور خان راضی نبودند لاما اهلیه خان مرحوم و دیگر اعیان خیر خواه اندولت باتفاق تجویز کرده عبدالحکیم خان بن
مجید خان شهید را بر مسند کار جلوس کرانیدند سرور خان که امیدوار روز بهی خود بود بظهور این معنی غضبناک شده مع اهل و عیال و
اثقال و رفقا خود خروج کرده بطرف حیدرآباد رفت هیچ ابواب مقصود بر او مفتوح نشد الا بخاک بادهونی آمده هیچ
متمع نیافت پس بفراهمی سوار و پیاده بجانب وجمعه الملک قوم بنی رفته که در کریه بود با ضافه مناصب امیدوار ساخته

نوکر غنیم بار با بر فیل اسپ انگیخته رسن هودج را از شمشیر بریده بزیر افتاده که هودج بر زمین آمده سر
انصاحب شجاعت از تنگ جلادت نموده فیلبان خداوند نعمت خود را از تک و تاز شکاه ساخت تا آن رستم وقت
سهراب منش با وصف حال تنگ کمان از زیر زانو کشیده تیر از دندانها بگاز گرفته چنان شست انداخت که ریوس
بمحل قابض جان رجع القهقری نموده خان هم بر همون هودج دعوت حق را لبیک اجابت گفت پس بلبوت را و
با چند خواص نعش فیل شهید سیده برداشتند فیل هر چند خواست آما فیلبان طریق حلال نمکی همیموده گفت
فیل نواب مجید که امیر شهنشاهیست نخواهم شد بعد قتل من شما مختارند و پنجاه شصت افغان که پیرامون
فیل خاصه نموده فی الحقیقت جنازه بود خبر چگان بودند نیز مانع این امر شدند را و مذکور بعهد و پیمان نکرده هیچ نوبت
شهید عبارت از سر بریدن و قطع دست و پا باشد نخواهیم رسانید خاطرداری او شان کرده از راه زمین بر فیل
مجید شهید سوار شده خنجر آلوده بخون انور شان را ملاحظه کرده بسیار رقت کرد و بر حسن جمال و شجاعت او سوسها خورده
گفت که چنین مرد میدان شهامت کیش کم دیده رایگان جان خود در باخت غرض لاش مبارک را فرود آورده در
پالکی روانه ساهوت نمود تا نزد قبر بدر خود دفن کرده و با محسن خان را که امید از چنین روز بود بر مسند دولت
بازنشانده و در هشکوته تهانه فرستاده بند و بست بنوگنده وغیره نموده معاودت به پونا نمود و پسران خان شهید را
که حلیم خان و سعید خان و رحمو میان و مکهن میان و کرامیان بعضند را و مذکور روبروی خود طلبیده خلاع ماتم
بایشان پوشانیده و دستهای ایشان بنا بر نازبرداری و پرورش بدست خان مسند نشین داده بود در بنیغرضت پالکیکار
را ی درگ وقت قابو دیده لشکر خود روانه کرده و نخست چند روزه قلعچه دهیر را تسخیر نموده بدستور سابق ضمیمه

تحسین خواندن بر نعش شهید دانش

بس میان جان بلب سرش را در تو بره بدست اسکندر الاور روانه کرده نمود خود هم عزیمت کرده بهمین حال رسید
همان مسند نشین سر بغی را بزنوک نیزه کرده در شهر گردانده و در آب جوانداخت و استقبال برادر ظفر مند
نمود چونکه در ظاهر شهر برادر مجروح را از فیل فرود آورده در کنار خود کشید او جان بلب در همین حالت غش
روی برادر دید بیک تبسم جان بحق تسلیم نمود پس کنی سعید خان برادر حقیقی خود را که بیست سال عمر داشت
بارادهٔ همدست کردن خزانه و در و گوهر فراهم ساخته جدا و اباری خود که زوجهٔ محسن خان مرحوم آنهمه در تصرف خود
وصیم خان را بالای گرفتن آنها بنوعی فرزندی آنها صمیم کرده بیکم متمنی اولاد که لاولد بود اولاد نیاز و نعمت
مرتمند انه پرورش مینمود و گهواره مرصع چپ ترتیب داده در آنجا خوابانیده در گنجینه گوشه و جمل متروک در
جاگیرش گذاشته نقد و جنس و در و گوهر که موجود داشت با و سپرد از خاندان لعل خان سلیمی با صبیهٔ خان و دیگر بالله
او را نامزد ساخته بود که ناگاه او بیمار شده بعد چندی صحت حاصل ساخت خان مسند نشین بسبب حرص مال و متاع دنیا بتجویز
بعضی خانه برانداز فقد و بسم الله شاه پسر زاده برادر را بعد غسل صحت خلعت زهر آلود فرستاد چون او ساده منش آن
خلعت پوشید آبلهٔ بر تمامی اعضا پدید آمده در عین جوانی انتقال نمود اگرچه تمام زر و گوهر و نقد و جنسش همه
خان بد باطن گرفت دلا از همه زنان جرات خان بد نیت جواب داعی مرتبهٔ نزول گرفت و همه را ان ایام بسبب
باغوای بعضی بد خواهان اسد خان مهتری را معزول کرده غریز خان یکچشمی را بمنصب دوازده محل نامزد کرد پس ایام
چند چون بساط جنگ ناظم لکهنوتی بسخیر هسکوته و بندو بست صوبهٔ مذکور اختصاص داشته نامبرده را و نهضت کلی خان مذکور
را هم طلبیده بود او با فوج خود حسب الطلب خان مشارکیه رسید روزی قابو یافته نزد خیمهٔ ناظم موصوف چونکه

طبیده و آلات حربی و اسباب عدد و سنوی جمع کرده در تاخت و اکثر مواضعات کریه را خراب و تاراج نموده اموال و
امتاع رعایا غارت می ساخت و باداش هر گرویدگان خود می پرداخت چونکه غربا و رعایا از دست تطاول شان بجان آمده
تا مار شده بودند خان مسطور رحیم خان عرف حمو میان برادر خود را با دو هزار سوار و چهار هزار پیاده بدفعش
روانه کرد چون میان مذکور از پیشگاه بالا در کلان مخصص گشت کوچ بکوچ طی مراحل نموده در میدانی موضعه نسوم و
اوجالوان رسیده بود که سرور خان چون بپایه خان با سه هزار افغان و دو هزار پیاده مقابله نموده منظم به جنبش
در آمد و دو فولاد تن تیغ بکف سپاه یکه اهریمن صف شکن بهم برخورد نه صف ترحم زهر سوشده برطرف
بغرش در آمد و سو کوس جنگ بکوفتند مرحبا نام و ننگ یلان تنومند شمشیر زن نبرد آزمایان اعدا
شکن بشمشیر و ناوخ در آویختند بهم دست و بازو در آمیختند چنان جنگش شد بزور آوران
که پرواز روح تنگ شد نافیمان غرض از صبح تا دو پاس روز چنان کارزار سخت بود که شیخعلیان ظرفین کوشش
مردانه بعمل آورده تا رمق جان دست از اعدا شکنی باز نکشیدند چونکه دست و بازو از کار رفت به تیغ دندان
غضب و لب شجاعت در دادند و سی چهار هزار سوار و پیاده از ظرفین کشته کشتند و حمو میان سپه سردار که بر فیل سوار بود
از زخم تیر و تفنگ رمقی از جان باقی نداشت چنانکه در عماری غشی بر او طاری شده بود که سرور خان با چند افغان
بر فیل سواری میان موصوف که فدائیان شیر دل یعنی تیر اندازان و قراولان دایره وار فیلش را مرکز ساخته بودند
در افتاد اگرچه سر کوب وزده نزد فیل رسید اما بصد تن زخمهای تیر از اسب بر زمین آمد و میان فرو شکه حاضر
انوقت بود بر حسب اشاره میان موصوف سر شان بریده فارغ گشت و لشکرش تاخت و تاراج و مغرور گردید

بحرایبان بروی مبارک خود بسته شهرت انتقال در داده تو چنین افواه نجان مذکور رسید تیرینی تبادمانی تمام
ملک خود تقسیم کرده اخبار نویس حضور نواب بی عزتی شهر بدر نموده و لشکر بعزم بندوبست و اخذ ملک میسور مستعد
ساخت چون جاسوسان مفصل این خبر بلازمان حضور نواب رسانیدند پس این معنی تازه نمک زخم دل شده و جوش
را باعث خلل محض و موجب فساد امور دولت خود انگاشته در شکست او بهتر جوابی چنین مرقوم کور شورش افزایی
انتشمت گردید خانمذکور از خرابی ملک هراسان شده محمد غیاث نامی وکیل را روانه کرده چه التخواهی وا نموده
مرصحت بیمود نواب وکیل را روبروی خود طلبیده فرمود که حاکم شما در ظاهر دم دوستی با ما میزند و در باطن عداوت
صریح دارد الحال بگوئید که او مستعد بجنگ باشد پس وکیل را رخصت نمود همدلان زمان هر کار ما خبر رسانیدند که
خان کریه لشکر بآلات جنگ مستعد ساخته ابجرای برادر زاده کان خود که پسران کرما میان برادرش حسینی میان
و سعید میان نام دارند بطرف رهور روانه کرد چنانچه لشکر افغان در یک جنگ بر لشکر میر صاحب غالب شده
است نواب باستماع این خبر یقین جنگ نشست که او اراده جنگ دارد مع سوار و پیاده و توپخانه وقت نیم شب
چهار مرکز ناگهان بر سر ایشان رسید بیک حمله شیرانه حواس مخالفان ایشان را منتشر ساخت سرداران مذکور
که ناتجربه کار و کم سن بودند نقاره زنان بر فیل سوار شده راه گریز پیش گرفتند نواب با جمیع سوار انه تعاقب کرده
تا چهار فرسنگ نوبالس تلی رفته بود که شب بسر آمد فرمانداد تا قزاقان و دسته داران و تفنگچیان پیرامون
انجماعه حلقه بسته یک یک مرد تجربه کار را در هم شکستند این افاغنه هم چنان شمشیر آزمائی نمودند که یازده کار
باقیست و قریب چهار هزار مرد کاری لشکر نواب مقتول شدند آخر سرداران مذکور سر انداز و با سه صد افغان

مرار الدوله از لشکر خود جدا شده با معدودی بملاقات ناظم موصوف آمد حال بر او چنان تنگ گشت که او از زندگی
خود مایوس گشته پیش ناظم مذکور باطلاع انیعنی اندیشناک گشته سید محی الدین و یوسف و صفدر جنگ سپه سالار خود را
فرستاده سبب برخاستن و یافت خانمذکور گفت از ایام والد شهید من بلکه پیش از من از عهد نایب جدم مرار الدوله
پیشکش میرسانید در ینولا خیره شده سر بغاوت برافراشته است از سرشت زاغ نخوت و یوج میبرآمد ناظم موصوف
فیمابین هر دو بوساطت خود صلح کرده ده هزار روپیه از دولتمند مذکور او لاد دانسته چون نواب بهادر ترقی کوه همه
پالیگار نفع بالاگهاٹ را زیر نموده بحلقه اطاعت و فرمان برداری خود در کشید خان مذکور نخوت و خیال باطل و یوج
و جهالت قدیم از دل خود برساخته بنابر مصلحت بنواب رجوع آورد اگرچه حسب ظاهر مطیع امر شده تملق و
چاپلوسی اظهار و تحفه ها می نمود و پیشکش هم میرسانید لایدال در استیصال و انهدام بنیان دولت خداداد صرف
اوقات می نمود چنانکه قاعده کلیه اش این بود که از هر غنیم نواب موصوف که لشکر کشی نموده بتاراج و خرابی
رعایای ملک خداداد لغو بالاگهاٹ همت بگمارد و بهر و مرج خوشباشان این نواح پردازد و ضرر کلی بحال ملازمان
نواب برساند اتفاق و سازش کرده مثل بالیگار چیتل درگ و مرار الدوله سعی بیشتر در خرابی آنملک می نمود
و شیوه مذموم آزاری مرعی داشته در نفع خود میکوشید چنانچه راقم سطور ماجرایش بتفصیل در کتاب نشان حیدری
برنگاشته در اینجا بنابر ضرورت باجمال مینگارد چون آنکه نواب بهادر از بدسلوکیش کمال خاطر شده عزم استیصالش
بدل مصمم گشت تا بعد تسخیر و تنبیه چیتل درگ در سنه یکهزار و یکصد و نود و یک هجری اول میر علی رضا خان را روانه
انطرف نمود و خود بدولت و بنابر امتحان جنگ و شمن و بدخواهان و دولتخواهان بکنج عزلت نشسته چند روز در آمد و شد

بدویل آن رسیده بود از دست لشکریان میر قمر الدین خان بن میر نظر کور که او نیز شمایان و نبرد سخت رو داد لیکن
کاری پیش نرفت ناچار سید موصوف با چند خواص از قلعه مهلکه مسلات برآمده بپاکتور رسید و از انجا متوجه ناندیر آباد
رفت بعد چندی همونجا وفات یافت جان بخش حقیقی پسر و پسر هشت او لایق بخشی بیگم زوجه ناظم
حیدرآباد پرورش می نمایند و ملک کرپه از ابتدای سنه هزار و یکصد و نود و یک هجری تا انقضای یکهزار و دویست و
هفت هجری بضبط علاقه داران سرکار خداداد ماند سپس از ابتدای سنه اثنین و یکهزار و دویست و پانزده هجری
بقبضه رامداس صفیه بود در همین سنه مذکور بتجویز مشیر الملک صاحب دیوان حیدرآباد در مبلغ تنخواه دوازده پلتن
با نکریزی منتقل شد و در نسخه ششم در شرح احوال حکام کنول آنکه کنول قدیم آبادیست و حکام اسلامیان
انجا از منصب داران شاهجهانی اند از قوم افغانان لقب بنی و کنیت بوتر زئی دارند و ایشان خویش
بهمشیره خالد بن ولید رضی الله عنه ثابت میکنند و میگویند که نامش مطیعه بود پیشتر این صوبه دار الحکومت
راجهای شهر پدروطن جهتیان آنی گندی بود و وقتیکه از حضور شاهجهان والی دهلی شاهزاده سلطان
اورنگ زیب بندوبست دکن مامور شده باحمد نگر عرف عمد انگر آمده بود بهلول خان بسا و نوری که او بسبب جور و ظلم
عادلشاه ثانی شاهزاده موصوف رجوع کشته بندر سه لک روپیه سند بجای جاگیر خود حاصل ساخته داخل
امرای تیموریه شده بعد از آنکه عالمگیر خود به بندوبست دکن همت گماشته باز باحمد انگر رسید بهلول خان بحضور رفته
بود دران زمان خضر خان بنی بوتر زئی که اول حاکمان کنول بود وجود و اباش هموطن و همسایه و هم مکتب
جد و پدر بهلول خان بسا و نوری بود و نیز خضر خان جانشینان کریم خان جد بهلول خان بود دو نهر از منصب

وسه ی هلال بخشی اسیر گشتند و آلات حرب و ضرب بغداسیان بتصرف اولیای دولت در آمد چون
بهمونجا منزل و مقام نمود و اسیران را نزد خیمه خاص فرستاده بود و روز دیگر ابو محمد مرده را بدار کرفته
و سپاهی اسیر را تاکید ساخت جنگ او از انها در خلاف شمشیر نمود از انجمله چهار بهادر کیش که آثار بد بختی
و شرارت از ناصیه ایشان بدیدار بود و انها جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان از پسران
عبد الرزاق خان جلایر بودند فاتحه خوانده شمشیر ها کشیده بر خیمه خاص دویدند تا نوکران او را از میان بردارند
نیزه داران و یزکداران حضور سه کس را بر در خیمه کشتند و شخص ازانها در اندرون خیمه جرات پرداز شده
بر بالشت خاص شمشیر آزمائی نمود جلادی از عقب رسیده سرش را بدر انداخت نوکران بغضب آمده فرمود تا جلادان
دست و پای افاغنه اسیر از تبر ها شکسته چاشنی عبرت بکام و زبان جرات دیگران ریخته کذاشتند نواب بعد
اهتمام شهر بطرف قلعه سدهوت که خان مسطور مستور بود در تاخته شورش افزا کشت غرض بجمیع وجوه حاش
تنک کرده اسیر ساخت و در قلعه تهانه کذاشته در وقت ملک متعلقه اش سوای ضلعه بالا محل بالایت میر صاحب
مرحوم بسیرنگ بتن نمود و خانمان بورلاس مع عیال و اطفال برادران و خویشان مقید همراه خود آورده در شهر
کنجوام سیرنگ بتن محبوس نکاشت بعد چندی همه را بجا در کذشت و سید محمد داماد در انوقت یعنی حین استیلای
خان کریه مع زوجه خود بطرف باکشور رفته بود بعد استقلال نواب بهادر در سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری
بفراهمی سوار و پیاده بجهت او از انکر نیلی مچهلی بندر روکوتور ساز شکرده پلتنی لاکهوک خصوص کرفته بندر و
کهم و غیره نمود و در قلعه بدویل تهانه نشسته بعزم تسخیر دار الامارت خود یعنی کریه با لشکر جهل ما مترا کرده روی

در دوانه بواسطه سلام فیما بین ایشان رد و بدل سخت شده شیخ مذکور خانمذبور را از خنجر بکشت و بحضور
بادشاه رفته عرض نمود که بر دیوری حضرت خرر لکد کوب شده او را از میان برداشتم یعنی بکشتم بادشاه متحیر گردید
که چه میگوید بمدرین معنی عرض بیکی از ایشان نمود که ما جرا بحضور کذارانید که حضرت که بر سر مهم رفته بنا بر مصلحتی مثل
نادیده و ناشنیده ماند چند افغان بنی بر قتل پدر خود مطلع گشته از کرناتک پائین کهاب بعزم انتقام
پدر ایلغار کرده در رسید و سپاه کثیر از سوار و پیاده فراهم کرده علیخان را در حقیقی خود را فوجداری الکه کنول
تفویض کرده بدیشه سمت اورنکاباد رخصت جولاسین حضور را نیمعنی معروضه داشتند بادشاه اندیشمند گردید
زیرا که بر شوخی و بیباکی افاغنه و دکنیان واقف بود و در فکر بود که از اقبال اسدخان وزیر مدار المهام
و مبادا که خللی در مجموعه لشکر هندو دکن رود همه از آمدن افغان سخت تشویش دارم که صلاح آنست بخاطر
نمیکذرد فکر کنی وزیر هم متفکر بخانه خود رسید در دیوانخانه نشسته بود که ذوالفقار علیخان نامی
اسدخان وزیر چند اقاری خود را متحیر دید پیش رسید گفت از آمدن افغان بنی سخت اندیشناکم چنانچه
حضرت خود بهتر میدانند از این سبب متامل اند اگر بدفعش لشکر فرستاده شود محل نشده مردمان و سرداران شوکه
سلطان عالمگیر با نوکر خود جنگیده و کرنه شوخی افاغنه معلوم است که البته بخرابی ممالک و تاراجی غرباجوا هند
گردید اگر صلاحی و صوابدانی بنماید او عرض کند بحضور ببرید تا برارادهٔ ضمیر منیر حضرت عالمگیر واقف
گشته چاره بسازد اسدخان چست برخاسته همراه خود او را حاضر حضور ساخت و التماسش بعرض رسانید
بادشاه خوشدل شده پیش طلبید فرمود عرض کن که تدبیرش چیست او عرض کرد ارادهٔ حضرت چه باشد فرمود او تنها

و همرکاب او نکریب آمده بود چون هر دو دوست قدیم با هم ملاقات نمودند هر جدائی چندین مدت با یکدیگر افسوس
خوردند چنانچه خان ساونوری نخیمه خضرخان فرو آمده بود روز دیگر وقت مجرا خود بحضور سلطان موصوف
بمعرفت خانجهان خانخانان عرض کرده در سنه یکهزار و شصت و دو هجری اضافه منصبش کنانیده سرکار
کنول که سابق با تخت چهتریان و محاصلش نهصد و چهار لک چهل هزار روپیه صوبی بعهده او در آنوقت داخل
ممالک بیجاپور شده محمد علاول عادلشاهی بحراست قلعه و ملک مذکور تعلق داشت مشروط بسه هزار و هفت هزار پیاده
و سوار تعین نمایند پس از ضبط آن کنول متصرف افاغنه شده در آمد چون خضرخان مع بهلول خان بطرف جاگیر خود آمده قلعدار
آنجا را بنوکری عمده و خدمت معقول امیدوار ساخته برآورد و جمیع مواضعات و قریات سرکار مذکور بضبط خود در آورد
و خان ساونوری تا بندوبست ملک مذکور ممد و معاون او بوده بجاگیر خود شتافت و خانمسطور بجاگیر خود باز چون بعد
فتح بیجاپور که در سنه یکهزار و نود و هفت هجری بوقوع آمد داود خان پنی پسر خانمذکور که فوجداری بیجاپور
سه سال کرده بود حسب الحکم حضور بنیابت ذوالفقارخان امیرالامرا ابن اسدخان وزیر عالمگیری بایالت
کرناٹک رخصت گردید چنانچه در ایام صوبداری خود در بندر میلاپور بر ساحل دریا بنگله بطور قلعه مع خندق
احداث ساخته که تا حال نشانش باقیست و هنر تیراندازیش مشهور دهر است خضرخان بعد چندی حضور طلب شده
همرکاب سلطان موصوف بچنجی بعد تسخیر کهنه ابوالحسن تانشاه بحیدرآبادی طرف داورنگاباد نهضت
فرموده چندی در آنجا مقام کرد روزی خضرخان سوار شده بحضور بهر مجرا میرفت و نفنگچی دروازه بهرکل
قضارا شیخ منهاج دکنی که در سپاهگری و دلاوری بی مانند بود بچند سوار وارد آنجا گردید در اندرون

سلح شده سرنگون ساخت و داود خان بمشاهده جانبازی شیخ برخود لرزید که هیچ سخن گفتن پیش او نتوانست
و شیخ سوار شده راست بفرودگاه خود شتافت و از آن وقت تا زندگی خود در سفر و حضر چهار صد کس جانباز
را مسلح بمقابله افاغنه مستعد رزم داشت هر چند داود خان با پنجهزار افغان دلاور در قابو کشتن او بود
هرگز دست نیافت مخفی نماند که شیخ منهاج دکنی یکی از امرای عادل شاهی بود در عهد علی عادل شاه اکثر وقت
جنگ بهادری و دلاوری کرده در شجاعت شهره گشته بود بمنصب سه هزاری و هزار سوار رسید آخر بجود
خود پسندی و بدسیرتی علی عادل شاه ثانی رنجیده خاطر شده همرکاب سلطان عالمگیر به پنجهزاری منصب
و هفصد سوار سرفراز شده بود و در مردانگی و جانبازی زبان دیدگی یکتائی داشت چون وقت بدش رسید
چنین شیر بیشه شجاعت از ضرب قلم انتقال نمود تفصیل این واقعه چنانست که در سفر احمدنگر روزی متصدی
رسالهٔ او حساب تقسیم ماهیانه ملازمان بنظرش میگذرانید فضا را جائی در الف حساب غلطی کلیه بنویسنده
از قجیه زده چه نوشته او عرض کرد حضرت سلامت غیرت همه کوه و دشت برابر است بادنی لغزش نقطه دشنام
بر زبان آوردن لایق و شایان خداوند نعمت نیست شیخ بغضب آمده بار بهمین دشنام طپانچه از دست خود
بر رویش نویسنده مذکور زد از جان خسته از قلمی که در دست داشت بی اندیشه بزور بر پهلویش نواخت
حاضران او را کشتند اما شیخ از همین زخم بعد دو سه روز بسیر جنان خرامید آنزمان داود خان بجای خود آمده
ذوالفقار علی خان از زمان حاضر کردن داود خان مقبول نظر سلطان گشته بخطاب خان بهادر و حکومت بجاپور
و احمد آنگر نامزد شد القصه بعد انصراف ایام چند انتقال عالمگیر داود خان بصوبداری برهان پور مقرر

۱ بوسید سید حسین خان ابن الله مرحوم

بلا عزم شورش و فساد بحضور ما بیاید و جواب فوقیت نگاهدارد پس او بعرض رسانید که فدوی همچنان او را حاضر
ساخته چونکه درمیان خضرخان و ذوالفقار علی خان دوستی دلی بود و با یکدیگر برادر میخواندند چنانچه ایشان نسبت
داؤدخانی و ذوالفقار علی خان را چچا صاحب میگفت درآن زمان او بهمین نسبت داؤدخان را نوشت که ای اخدم
من اگر بر سخن من کار کنی و انتقام قتل پدر خود بتجویز رای سلطان عادل بگیری فی نهایه و سوگند نامه من مهمان
شوی البته ضامن مراد تو باشم اگر بی حکم حضور عمل کنی و از قاتل بخونکی خراب شوی پس داؤدخان همچنان کرد
چه لشکر خود را دور گذاشته با چند مردم و خاصه تنگ بخانه ذوالفقار علی خان رسید روز دیگر بمعرفت اسد خان
وزیر بحضور سلطان رفت و سعادت مجرا دریافت سلطان از نیمعنی خوشحال شده داؤدخان را پیش خود خواند و دست مبارک
بر سرش نهاده چند سخنان پند آمیز ارشاد فرمود لاکن او عرض کرد که بهر طرح قصاص قتل پدر خود خواهم گرفت
بادشاه فرمود که در شرع هم بعد اقرار بی انکار قصاص گرفتن جایز است پس داؤدخان رخصت خانه گردید و همچنان
خود بدولت شیخ منهاج را طلبیده ارشاد فرمود که ای شیخ فرمود شما هر دو لا دولت عدالت را بر ما مسلط نمودید و از تو
سبب قتل خضرخان می پرسیم باید که تو از کار ایشان کار بنمای شیخ مذکور آنوقت بحضور قبول این ارشاد نموده
باز آمد چند روز از آن بگذشته بر سریر عدالت کستری جلوس فرموده همه روزه امرا و قاضی القضات را حاضر کرده
روزی فرمود که پرسید ای شیخ که تو متشرع هستی داؤدخان میگوید که پدرش را از دست خود کشتی یقین است
تو چنین کار نکرده باشی داؤدخان دیده عرض کرد که از حضرت شما میگویم کنیز کی زاده را از همین خنجر که در کمر
دارم کشته ام و کسی کنیز کی زاده که قصاص قتلش میخواهد او را نیز بهمین خنجر خواهم کشت بادشاه از این جواب

بعد چندی بصلاح ارکان دولت خواجه الف خان پسر خود را در آنصوبه گذاشته به بندر و دولت خجسته
خانجهان خان کیم که باورنگ آباد شتافت و چندی در آنجا ماند و زر بسیار بعهده داران آنجا داده
نذر بنظر ناظم دکن گذرانیده سند جاگیر صحنک حاصل کنانید و صیغه فوجداری و لفظ مشروط از میان
برآورده رخصت گرفته بجای خود آمد و در بندر دولت کشور خجسته سر کرم ماند چون بعد چندی سادات بارهه یعنی
سید حسن علیخان و سید حسین علیخان فایز دهلی شدند و انتظام جمیع صوبجات دکن بعالم علیخان همشیره زاده
شان مفوض گشت خانمذکور بسلام و پیام عاقلانه با او در ساخته بود و بعد قتل شدن حسین علیخان که
سبب قتلش آن بود که آن هر دو برادر مذکور صاحب لشکر و خزانه بودند با فرخ سیر سلطان همشیره زاده عالمگیر
اتفاق کردند و او را در سر چند آورده بر تخت نشانیدند و خطبه بنامش در تمام بلاد دکن روانه کردند بهادر
شاه والی دهلی که وقت خروج ایشان به بندر دولت خجسته طرف لاهور و قوم جات لشکر کشی نموده بود بر این
واقف شده چند امراء عمده را روانه فرموده آنها را بتعاقب رسانیدند و فرخ سیر را گرفته میل بنیل بخشش
کشیدند و میر قمرالدین چین قلیچخان بن غازی الدینخان فیروز جنگ بن نظام الملک آصفجاه خطاب داد
به بندر دولت دکن روانه فرمود تا آصفجاه با فوج خجسته رسید و در ظاهر اورنگ آباد عالم علیخان را باندک سعی
قتل کرده بتعاقب اقران و منصبداران دکن در ساخت و بحیدرآباد آمد ابراهیم خان حاکم کرناتک بساونور حاضر حضور
آصفجاه گشته سرخروئی حاصل کردند و چندی در سفر و حضر و در رزم و بزم شریک بودند پوشیده مبارکه

شده رخصت یافت و باهتمام آنحضرت بجهز بسبب نفاق شهزادگان و ارکان
دولت سلطنت خراب شد داؤد خان از
شهزاده محمد اعظم خوشدل بود در برهان پور خطبه بنام او خواند و لشکر و خزانه بمدد شهزاده روانه نمود
و قتیکه سید حسین علیخان امیر الامرا بایالت دکن سربلند گردید داؤد خان
باغوای خاندوران پای مخالفت فشرده با امیر الامرا بیوفائی کرد تا امیر الامرا ایلغار کرده اولا که با فوج خصم
مستعد شده در ظاهر شهر فرود آمده بود کرد گرفت او هم مسلح کشته جنگ شروع نمود چنانکه از صبح
تا سه پهر روز شمشیر و نیزه و طمانچه و تفنگ بکار بود و هزار مرد طرفین کشته شد آخر داؤد
خان بعد کشتن پنج شش امیر فیل نشین از دست همت خان هم بزخم باز خان کشته شد میگویند که
داؤد خان سه سال فوجداری بجاپور و پانزده سال حکومت کرناٹکین کرد و چهار سال همراه لشکر عالمگیر بود
و سه سال نظامت گجرات و یکسال و یکماه و چند روز صوبداری برهان پور نمود بعد او ابراهیم خان و
علیخان پی برادر اش تا پنج شش سال باختیار خود حکومت یا فوجداری کنول استقلال نمودند
بعد فوت شان که داؤد خان مرحوم پسر از افغانه بی بی نداشت اعیان لشکر ابراهیم خان پسر
علیخان را قایم مقامش ساختند که پیش ازین خاندکور بتجویز عمومی مرحوم حکومت او هوئی کرده بود
چند او حاکم کنول شد از سر نو تعمیر قلعه پخته کنانید و شهر بائین معقول بنا نهاد و بسیار عمده خلق
جمع کرده با پیشگاران اطراف و جوانب که از فرمان برداری حاکمان اسلام ننگ کرده بجا خود سر کشی و
مستعد بجنگ و متفق بودند فوج کشی ساخت و آنها را بزور شمشیر خود زیر کرده پیشکش شایان میگرفت

۱۵۰

شدند شیرگان ناصرجنگ که فتنه انگیزی کرده بودند نظر انداز کردند از انجمله خان مذکور هم بمجرد خطاب وعنایت
آمده خجلانه بجاگیر خود آمد و چندی بخوف و رجا اوقات خود گذرانید چونکه از وقوع بمسمت پایگاه جاگیرداران و
منصبداران دکن حسب الحکم با لشکر جمع شدند خانمذکور نیز بهادرخان پسر خود را بمعرفت مجیدخان سا ونوری و
حاکم کرپا سامان نیز روانه دوقه روانه کرده خطای خود را عفو کنانید ناظم دکن بصلاح وقت نذرش قبول کرده
از خلعت معافی تقصیر سرفراز فرموده و بهادرخان را نیز پدرش خصمت ساخت پس از ان او را در جاگیر گذاشته
خود با لشکر روانه گشت و بهره یاب مجلس ناظم دکن شده سرخروئی حاصل کرد و در مهم کرناتک شریک رزم و بزم بود
بعد ازین بیمار شده رخصت جاگیر یافت و از همین بیماری بدار بقا رحلت کرد سیزده سال حکومت نمود بعد او بهادرخان
مخاطب بهمت بهادر پسر کلانش حسب الحکم نظام الملک بر مسند پدر نشست و بر قاعده جد و پدر زیست و ملک
لشکر نمود و مرد دلیر و شجیع و بیباک بود و بعد انتقال ناظم موصوف چون نواب ناصرجنگ نظام الملک شد
اگرچه صاحب حسن صورت و سیرت بود و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده داشت دلداری هر یک امیر و منصبدار نمود
اما بسبب ساده دلی و بی عاقبت اندیشی سخنان بدخواهان باطن را در گوش هوش خود جا داده همه کار خانجات
و امرا را بهم ساخته بود پس در باطن تمام متوصلین چه از ادانی و اقاصی نوکر پیشه و در دولت منصب و جاگیردار
از زور و کرداش ندیشناک بودند یقین است که چه امور ملت و دین و چه تدابیر لوازم دولت و جاه همیشه از آرام طلبان شهوت
و مسترفان ضایع میشود همچنان از متکبران و خودپسندان و غافلان نوشیده نماند که ناظم موصوف مرحوم وقت اخیر
خود چند نصیحت بناصرجنگ نوشته داده بود تا بر طبق عمل کند الحق این نصایح را بآب زر باید نوشت و همیشه ورد

رفته دیگر سلام بجا آورده نزدیک مسند خاص می نشستند و کنولیان اول اسلام و بعد نذر در جای مقرر
گذرانیده می نمودند و بخشیر عنایت نیز ایشان همین دستور مرعی داشتند و خواجه نین کنول وقت ملاقات بهرجه
حاکم عالیشان نذر میدادند القصه آنها مطابق مرضی آصفجاه کار نموده خلاع و اسناد بجاگیر خود
بموجب روانه سلطان عالمگیر وغیره بلا شرط همت کردند و در هر امر فرمان پذیر او بودند خانمذکور بعد
چندی بسبب مخالفت آب و هوای آنملک بیمار شده بجاگیر خود آمد بعد چهار سال جان بجان آفرین سپرد
میگویند ایام حکومتش چهارده سال و چند ماه بعد پسر الف خان بنی پسرش خلعت بجاگیر از آصفجاه
یافته مالک و حاکم ملک خود گشت و همدرین روزها ناظم دکن بحضور محمد شاه والی دهلی روانه گردید و ناصر جنگ خلف
الصدق خود را نایب خود کرده در دکن گذاشت و تا سه چهار سال در دهلی ماند چنانچه ورود عساکر نادر شاه ایرانی و
اسیر شدن محمد شاه بادشاه دهلی همدرین ایام بود خانمذکور بخوشگوئی منظور نظر نایب صوبه که در علم امور مملکت
داری پسر طفل مکتب و نا تجربه کار و خوش آمد پسند بود گردیده با بعضی نادانان و برجمیزتان دولت یکدل گشته
مزاجش را چنان آواره کنانیدند که بعد مراجعت ناظم دکن فیمابین پدر و پسر سبب ملک و مال دنیا جنگ رو داد
چنانچه بروز عید الضحی در ظاهر اورنگ آباد کار بتیر و تفنگ افتاد آخر بریزش توپخانه آصفجاهی شکست در احتمال عش
رو داد و ناصر جنگ زخمی بدر آمد از انجا که ناظم دکن جهانیده و کارآگاه بود یقین دانست که این فتنه
بسبب ترغیب افاغنه و بعضی منصبداران اوباش همنشین برپا شده است پس این آتش را بآب پند و دلداری
فرو نشاند و چند امیر را درمیان آورده باصلاح مزاج پسر برگشته پرداخته از عتاب درآورد و فی الجمله جنگ پدر و پسر یک

تعظیم از دعای فقرا و مساکین یافتیم و فتحی که در هر کار از مدد دعای او نثار و نماید از بسیار کرنه پیش از
همه مورد دین و دنیا این کار را قدم داشته مدام استمداد از غربا و فقرا کرد حبیب الله اند طلب می کردم و سبقت
در سلام با هر کس یعنی بفقرا و غیره که آن سنت محمدیست بجا می آوردم باید که همین شیوه را برخود واجب
دانید ششم اینکه زمین و آسمان از قدیم و خلق خدا هم قدیم اند در این صورت تمام جهانیان را فقط حصه
نه انید و تلف حق کسی نکنید و مورو ثر هر یک ملحوظ دارید هفتم اینکه امکنه دکن عبارت از سلطنت شش صوبه
چنانچه این معنی از مطالعه کتب تواریخ و غیره معلوم خواهد شد که پیش ازین در هر صوبه بادشاهی باشان و
شوکت مرفوع داز همین ملک لکوکها فرقه سردار و سپاه روزی میخوردند الحال این همه ممالک از عهد خلافت حضرت
خلد مکان یعنی عالمگیر بیک کس بند و بست یافته رفته رفته بفضل خدای کریم چنین بمن عاصی تفویض یافته چونکه
برخلق رئیس شدم تا این زمان آنچه که پاسبانی و غور رسی خلایق هر فریق تو کم و بیش بعد ختم بعد سزاوار
شما نست که خبر گیری هر خاندان مورو ثر و مامور نمودن دانایان را بکارهای سرکار بعمل آرند اما چه از
فرقه مسلمین و چه از فرقه هنود تبدیل آنها سال بسال اگر لتخواه باشد در سال سیوم یا چهارم تغیر کردش
لازم شناسند تا دیگر امیدوار الطاف محروم نمانند و سررشته این کار را از خود و از بیگانه خوب بوضع جاری
دارند و ما که در نیمدت حیات بسیار کسان خیر خواه را که هر یک بقدر جواهر تازه است بلطف و عنایات و داد و دهش
جمع کرده ام باید که در هیچ حال انها را از خود دور و رنجیده نباید کرد و جرم و خطای صغیر انشان را برداشت
باید نمود و ایشان را هرگز بیکار مدارید و بکار لایق مامور سازید هشتم اینکه برادران صغیر خود را بجای

اول اینکه بر پیش دکن لازم است هرگاه که سلاح
ی ملک خود سته باشد با قوم مرهته ها که زمیندارا ن
ه آشتی را نشکند و قتیکه ایشان خیره شده از خود
باید کرد نه جاهلانه دوم اینکه در کشتن بنی آدم که پیدا کرده
مثل خوشه گندم و جوار است که در هر سال از کشت و کار بروید
او موافق امر کتاب هست چه حکم کند بجا آرد و از خود بلای قتل هر کس حکم
زندگانی خود و انتظام امور ممالک در سفر داند و لذت منزل نوردی
نو چنانچه خدا تعالی در کلام خود خبر میدهد که فسیروا فی الارض یعنی
حق بسیار کارها در جهان گردی درست میشوند اما پیهاونی در ایام بارش ضرور است
ایام بارید باران خلق حیران و هلاک میشوند آنها را لازم مطلق دان لایق سرداران سپه
سپاه هم بقرب اوطان آنجا لازم که قطع نسل نشود یعنی سپاه از صحبت زنان محروم
م اینکه بندوبست کارهای جمیع خلایق را بذات خود لازم داشته باید که همیشه بعد ادای نماز
وقات خود را به تنظیم امور خلق الله صرف نماید و خود را ساعتی بیکار نگذارد تا عاقبت بخیر باشد
یعنی خوب شناسد که قیام دولت تا بکیست دعای نفس بزرگان است چنانچه در ابتدا عمل دیوان
هری یا دشاهی بخاندان ما تعلق داشت و من تا اینوقت که الحال وقت رحلت رسید دولت د

خود باید ساخت چنانچه چهارده نصیحت در اینجا یاد کرده میشود نصیحت اول اینکه بر پیش دکن لازم است هر گاه که سلاح
ذات خود و ایمن از جنگ و جدل و افزایش محاصل و آباد[ی] ملک خود سته باشد با قوم مرهته که زمیندار ان
اینملک اند همیشه آشتی دارد و تا مقدور از خود شدن آشتی نشکند و قتیکه ایشان خیره شده از خود
بجنگ برخیزد امر لاچار است تا هم جنگ عاقلانه باید کرد نه جاهلانه دوم اینکه در کشتن بنی آدم که پیدا کرده
حضرت رب العالمین البته تامل کند چرا که مثل خوشه گندم و جوار نیست که در هر سال از کشت و کار بروید
اما مجرم را بقاضی شرع تفویض نماید او موافق امر کتاب هر چه حکم کند بجا آرد و از خود بر[ای] قتل هر کس حکم
نکند سیوم اینکه عیش و آرام زندگانی خود و انتظام امور ممالک در سفر داند و لذت منزل نوردی
و سایه خیمه را هرگز فراموش نکند چنانچه خدا تعالی در کلام خود خبر میدهد که فسیروا فی الارض یعنی
سیر کنید در روی زمین ای محقق بسیار کارها در جهان گردی درست میشوند اما بهاونی در ایام بارش ضرور است
تا جمیع جانوران در سفر در ایام بارندگی حیران و هلاک میشوند آنها را آرام طلبیدن لایق سرداران سپاه
است و تعیناتی سپاه هم بقرب اوطان آنها لازم که قطع نسل نشود یعنی سپاه از صحبت زنان محروم
نمانند چهارم اینکه بندوبست کارهای جمیع خلایق را بذات خود لازم دانسته باید همیشه بعد ادای نماز
فرض و واجب اوقات خود را به تنظیم امور خلق الله صرف نماید و خود را ساعتی بیکار نگذارد تا عاقبت بخیر باشد
پنجم اینکه [ب]معنی خوب شناسد که قیام حرمت تا بحرکت دعای نفس بزرگان است چنانچه در ابتدا عمل دیوان
صدارت بجهت [ب]ری پادشاهی بخاندان با تعلق داشت و من تا اینوقت که الحال وقت رحلت رسیده دولت

وحضرت را از بد عهدی و بد قولی شهرت خواهند داد لطف از آنجا که آنذات مقدس سخن شناس و معنی رس است بعد از این عرض
بسیار مخصوص شده برنج آفرین کرد باز دهم اینکه تا تواند با کسی از خود در جنگ اقدام ننماید اگرچه جمعیت
طرف ثانی کمتر باشد اما در بیاب غرور و دلیری شان نشاید زیرا که غروری و مردم آزاری را خدا نمی پسندد البته
به پند و نصایح در دفع منافقه کوشش سازد و قتیکه سپاه غنیم شوخی و دلیری کرده بجنگ شروع کنند امر را چاره
از آن زمان بعجز و الحاح از خدا استمداد نموده برجای خود آراسته و ثابت قدم باشید و کاهی رو بطرف قبله کرده هر گز
جنگ ننماید کرد اگرچه فتح و شکست من جانب الله است دوازدهم اینکه آنچه که در این مدت العمر آزمایش کردم
اینست که از جمله مردمان دکن مردم برهان پور و بیجاپور بغرض آشنا هستند و هیچ وجه بر قول و فعل ایشان
اعتماد نیست اول عملی کنند که لایق تحسین باشد بعد لکن کار ساز سزاوار نفرین باید که آنها را مثل مردم گجرات
و کشمیر تصور نمایید از فتور ایشان کاهی بی فکر نباید بود بلکه احتراز از این قوم واجب شناسید و اسباب حرب که الحال
موجود داریم اگر اول الامر تدارک عمل کرده حاضر نمائید البته طبقه بطبقه کفایت خواهد کرد و کار نه زیاده از دو سه سال
وفا نخواهد نمود و اینهمه خزانه که بارها همرکاب موجود هشتیم فقط از برای تجمع سپاه و سایر لشکریان بخصوص
از بوجود خزانه ساهوکاران پیوسته خوشدل و آبادان بسیاند و یقین دانند که از آبادی ایشان لشکریان خوش و خرم
باشند و سپاه مخالف خود بخود پریشان و متلاشی شوند الحمد لله از ابتدای حرکت تا این هنگام رحمت حق ملازمان
خود زیاده از سه ماه بر خود باقی ندارایم اما باوجود این معنی از سپاه خود آنقدر متمیز میکنم که کس از سپاه دشمن چنین
نترسند باید که در همه حال ایشان را از خود میل نباید داشت و پیشک اینها را رفقا و ناموس ملت دانند

پسران خود تصور نمایند پرورش نمایند و در تربیت آنها کوشش بلیغ سازند و مهربانی خان برحال
ایشان دارند که همه وقت غمخوار باشند و یقین دانند تا اینها قوت بازو خود برده دار ناموس اند هر گاه مرفه
الحال و خوش و خرم خواهند بود هرگز زوال در دولت ما نخواهند خواست و قتیکه گرسنه و مفلس شوند سلطنت ما را
بمخالفان جهته قطعه زمین خواهند فروخت و هدایت محی الدین خان را برابر فرزندان خود شمرده شفقت و عنایت
را بدست بگیرند و در خیال شکست دولت او نباشند و کوشش را بسنجش غمازان ندهند و عوام و قوم ارازل را در مجلس
خود جا ندهند زیرا که دولت چگونه شکست چرا که از غرور و بیباکی حضور خلق خدا را ایذا خواهند داد نهم اینکه
ادنی را بکار عمده و عمده را بعمل ادنی مامور نسازند که حوصله نارسائی آنها کارهای سرکار را بی اعتبار خواهد ساخت
و وجه تقرر دیوانی به پورن چند که آدم بی رتبه بود آنست که امرای حضور قدر کار دیوان ندانسته در هر امر خود را
تکلیف میدادند لهذا نظر بر شکست غرور آنها او را در بن کار مامور و مختار کردم نیز رکن گفته اند کار فرما
درست باشد کار کن هر چند بود الحال پورن چند آدم خوب است و تحصیل زر بقایای سالهای سرکار را وصول کرد اگر بعد
دو سه سال دیگر هم باین کار مامور باشد بهتر خواهد شد باز شما مختارید دهم اینکه در هر حال اینمعنی را یقین دانند
که ریاست دکن فی الواقعه علاقه نوکری دارد و فرمان برداری نه سر بسر مختاری باید که ارباب حضرت بادشاه را هرگز
از خود نگذارد که از اینمعنی نزد خدا گرفتار و نزد لوگان شرمسار گردند چنانچه نادر شاه بپادشاه ایران در دهلی
آمده بود روزی از وفور مهربانی و عنایت مرا بعطای سلطنت هندوستان خطاب کرد یعنی فرمود تو بر تخت دهلی
مرا نشانیم بهمین عرض کردم که جد و پدرم از قدیم الایام نوکر حلال نمک بودند از اینمعنی مشهور بحرام نمکی خواهم شد

خان بخشی و دیگر امرا قدیم بسبب بیشتر آمد قاضی دایم صدر و مورد منت نواب و در خیل کار و بار شدن
سید رضوی خان میر منشی و قید کردن رام داس بندت پیشکار بخشی مذکور را همه ما بیدل و رنجیده شده اصلا
سخن حق و اخبار صدق و کوایف ممالک بنواب ظاهر نمیساختند خصوصا خواجین عالیشان یعنی افاغنه جاگیردار
کرناتک که این قوم بسبب جاگیرات شیر حاصل از عهد سلاطین و باعث مسافت بعیده از دار الخلافت دهلی خود را
حکمران مطلق و مختار کل می پنداشتند و بنا بر غرور و هوا پرستی ناظم معفور را بنا بر شیشه بدی خصوص سلطان
دهلی خود را از اطاعت و رفاقت نواب ناصر جنگ جدا کردن نمیتوانستند و درین مهم کرناتک که هدایت محی الدین
خان همشیر زاده نواب باغوای چند اصحاب نایطه و فرانسیس پیلچی شورش افزای ملک کرناتک بود چنانچه
انور الدینخان گویا بموی اصفجاهی صوبدار کرناتک از دست خانموصوف مقتول گردید و نواب موصوف با جمعیت شصت
هزار سوار و پیاده بشمار ربه تنبیه و بندوبست کنی ملک فوجکشی نمود اینهمه افاغنه اگرچه ظاهر بنا بر تالیف و
فریب خاطر شان باجتماع سه چهار هزار افغان رسیدند اما در باطن باجان موصوف و فرانسیس درساخته بقتل نواب
منتظر وقت قابو بودند چنانچه سواد موضعه آلے گرام متعلقه چینجی که سه کروهی شرقیست محل نزول آیات
اصفجاهی دید و موسم بارش که از غره شهر ذیحجه تا هفدهم ماه محرم الحرام تقاطر امطار کم نشد بسر سیدن مردم و
دواب لشکر خراب و خسته و پریشان و سردار و سپاه حیران گشته بودند درینضمن خبر شبخون آمدن افرا سیس از قلعه
چینجی بر لشکر نواب موصوف محمد علیخان سراج الدوله پسر انور الدینخان مقتول که همراه آنن لشکر بود تحقیق کرده
گزارت و فرا نبنواب عرض نمود همه حضار مجلس سرداران افاغنه که جویای وقت بدست آورده بودند سخن بصدق محمد علیخان

نسیر و هم بمقتضای شربت آنکه در پیری فعلی از من ظاهر شد چنانچه محل نو قرار یافت پاس و خبر گیری او بهم
لازم دانید زیرا که ناموس ما در شما چنان نشود که مردم نکبت نوچهارد هم اینکه زنداران دکنی هم
قابل کشتنی و کردن زدنی اند خصوص سرکرده این قوم مرکافر نکبت مورد و دوم رام هر سه هم زن
کاخ دولت صد ساله اند چنانچه آنها را در قلعه محمد نگر قید کرده ام و مقید بودن آنها را بسته دولت خود
دانسته و زنها را از قید خلاص نساخته چنانچه نقطه بندت خانه که در عالم مشهور است مراد از قید این مردم است
والسلام الحال بر دیده مردم کارخانه خود لا بر کارخانجات ما مامور نکنید و هر یک را از تاکید قایم سازید که مهلت
زیاده از دو سه ساعت یافته نمیشود شما را بخدا کریم سپردیم که او هدایت کند و در همه حال نصیر و محمد شما باشد
و سایه عنایت و افضال از سر شما باز نگردد و قتیکه این کلمات سعادت آیات از زبان مبارک نواب
آصفجاه برآمد نواب ناصر جنگ رقت عظیم دست داد باز آصفجاه از راه شفقت پدری او را نزدیک خود طلبیده
اشک او را بر و مال خود از رخسارش پاک کرده فرمود از زیاد گریستن چه فایده از حال مرگ خلق الله ابتر
خواهد شد چنان نشود که فتنه خوابیده بیدار کرده تا رعایا خراب و هلاک شوند بس گریستن شما را تا تمام عمر
باقیست السلام علیکم چون بعد این نصایح آصفجاه مسافر دار البقا گردید میر احمد ناصر جنگ خطاب
نظام الملک یافته بمسند پدر جلوس کرد اما نصایح پدر را فراموش نموده و بیوران چند دیوان را قید کرده و موازد
را از قید برآورده دیوان خود ساخت و دیگر مردمان بی اعتبار را سرفراز و بکار و خدمات عمده مامور فرمود از این سبب
در همه کارخانجات فتور راه یافت چنانچه شرح حالش اظهر من الشمس است احتیاج بیان ندارد القصه شاه نواز

دولت بنظر نبود برخاست و در آنوقت حواله چند سپاه بسواری فیل سربلندی یافته و عمارش بطور قدیمها
برقع پوشن بود آورده از هر طرف بر قمع عماری کواسته شرایط مبارکباد صوبداری دکن ادا ساختند یعنی اورنگ زیب
قرار دادند خان موصوف اگرچه در باطن بسبب این حرکت نامعقول و عمل مکروه که چنین نخواسته بود طرفه هول
و هراسی بر قلب و حواس طاری شد لابصلح وقت و سوخ خواطر ایشان در ساخت بحکم آنکه ۵ رقیب را متواضع نگاه
باید داشت ۵ سبک گذشت همان به که آشنا باشد بعد از فتح بر دران نواب شهید که صلابت جنگ و سیالت جنگ
اسد جنگ یعنی نظام علیخان آنرا هنگامه رستخیز و کرفت و کیر بعد جستجوی بسیار بمعرفت محرمی طلبیده بکرک آشتی
پیش خود نشاند و به تسکین و تسلی ایشان کوشید و از یکطرف شور نوبت سرور و مبارکباد و از یکطرف
غوغای کریه و زاری عوانان محل شهید دینی شد القصه کرده افاغنه خان موصوف را بر تخته پلنگ نشانیده
شخص منصب طلب مے کرد و شخص صوبداری میخواست و شخص عرض جاکیر میمود خان موصوف همه را بجا کیرو منصب
امیدوار ساخته رخصت بخیمهای ایشان کرد و سردار فرانسیس که از انجمله مونسی سپه سردار و موسوم
سپرنی و موسی لارنس بودند گفت که برای حفاظت گرد و بر دران نواب شهید فوج خود را بدار از افاغنه بیفکنید
نشستیم چندی سردار مذکور از فوج خود چند سپاه و لایتی گرد خیمهای ایشان گماشتند و این طور را افاغنه
ریخیده خاطر گشتند بلکه دشمنش شدند تا هم چونکی مردان خود گرد سپاه فرانسیس داشته بودند و خان موصوف از انجا
به پهلجری رفت و چندی مقام کرد افاغنه ازین سبب بجمیع امور از خان موصوف بدکمان کردیدند چون بعد قرار و مدار
و بندوبست کار دولت خود از موسی دوبلکیس کرفتند پهلجری و تقرر صوبه کرناتک بایکهاش بایالت چندا صاحب تابید

در وقوع قرار داده عزم خروج نواب را از دهلی مکدر گردانیدند قضارا همین شب که همچو هم شهر کور تو بعد گذشتن
شب خبر شبخون بصدق انجامید و شهادت صدای توپ آسمان شکن و صواعق شلک رعشه کله زمین بر هم زن
بگوش نواب رسید مضطربانه سوار فیل شد چنانچه احدی را از امرای خود شریک آنوقت ندید این فقره حسب حال
خوانده ؎ روز بد هرگز نرفته تو کسی را یاری کی امید جز زوال آری تو مثل چاه و سایه یار رفیق
غرض فیلبان را فرمود که فیل سواری را بطرف سرداران افاغنه براند فیلبان عرض کرد که حضرت همه
که اینهمه فتور از افاغنه است در اینوقت رفتن آنصوب هرگز مناسب و لایق نیست فرمود تو چه دانی زود فیل را
بطرفیکه گویم ببر الحاصل قریب بدمیدن صبح بطور مستغاثیان پیش افاغنه که یکجانب همه جمع شده مستعد
خانه خرابی او بودند رفت و بهمت بهادر کنولی بساده مزاجی با وجودیکه او در آداب مجرا معمولی قصور کلی
بلند شده فرمود ای بهادر خان وقت یاری و چاره سازیست که اعدا شورش افزوده اند پس همین زمان خانمذکور
بی تامل اول از بندوق سینه بی کینه نواب را هدف ساخت پس فیل خصوصا متصل فیل خاص برده از دست
محمد خان جعفرابادی که خواصی نشین افغان کرپه تور سر نواب را بیلا بند و بر نوک نیزه گردانده چنانچه شخصی
این مصرع تاریخ فی الفور گفت ع ناگهان شد شهید ناصر جنگ ۱۱۶۳ در آنحال کسانیکه راه نمک حلالی پیمودند
همین زمان انفاق آشوبگاه جداشده بعضی براه خود بشتر گرفتند و بعضی بر برادران نواب شهید پیوستند و کسانیکه
همدم اعدا بودند با افاغنه ملحق شدند پس کنور هدایت محی الدینخان را که پیش از وقوع این واقعه نواب او را
از روی رحم ذاتی بعهد و پیمان و قسم کلام الله بغیر قرآن مجید خاطرش جمع ساخته طلبیده بتجویز بعضی از

کشته شد قضا را بهمین نهج کوب تیر جان بر باز کرده افاغنه بجلقوم خانموصوف رسیده جانش ربود و پسر
سا و نورو الزنیز کشته گردید گذشت انچه گذشتنی بود القصه چون خانموصوف مرحوم کشته شد صلابت جنگ
برادر کلان نظام علیخان بتجویز هردو برادر خود و امرای آصفجاهی و سران فرنگ بر مسند نظامت در جای
ناصرجنگ جلوس کرده با لشکر خود و اهل فرنگ عازم حیدرآباد گردید آمدم باز بر سر مقصد کیفیت کیفیان چنانکه بهادر
خان کشته شده که شش هفت سال ریاست کرده بود و در زمان منورخان پی برادر خان مرحوم که در معموره
نندیالم اقامت داشته بود دران افراط و تفریط بطرف تر با نور متعلقه ارکاط که بصاحب جاگیر آنجا قرابت و
خویشی داشت گریخته چندی آرمید با لیکارگدگی فرصت غنیمت دانسته با مظفرخان کاژدی سازش کرده و
پنجصد مردم باراز و کومک گرفته با جمعیت خود برآمد و قلعه کنول را تسخیر کرده تهانه خود و عاملان
بندوبست آنملک گذاشته خود برار المقر خود باز گردید منورخان بوقوع این واقعه با چند رفقا از انجا بگذر
نوه محسن خان عرف موچا میان شتافته خرابی حال خود باز گفت و مدد خواست تا حاکم گریه بدلدهی و تسلی
خاطرش بپرداخته بزر تائید نمود منورخان بعرصه دو سه ماه شش هفتصد پیاده و دو سه صد سوار فراهم ساخت
و سامان جنگ آماده کرده بطرف کنول شتافت چون طالعش یاور بود شاه مسکین مخبر و ابوالحسن نواب کشته
چون فضا خدا را در راه با جان مذکور روبرو شدند پس او استقبال کرده عزم خود معروضداشت و استمداد نمود
آنحضرت بر فیل خاصه منورخان سوار شده فوجش را عقب گرفته پیشتر روان گردید چون در ظاهر قلعه رسیدند
تهانه دار قلعه بغیر دربان بار و پیادگان بیرون قلعه آمده بجنگ در پیوستند تا ایام بکام منورخان شد که

کرنا بی ایز همه فساد و باعث فتنه انگیز بهادر با سه هزار افغان روانه حیدرآباد و موسی بهوسله سردار با چهار هزار
کلاه پوش و شش هزار مردم بار همراهش بود چونکه قضا و قدر خواسته بود که خس و خاشاک فتنه و فساد از میدان
ملک دکن برو بند و آب امنیت و آرام بر او پیاشند بعد چند روز از شهادت نواب ناصر جنگ که وقت انتقام او
رسیده بود همگی ایشان از کفایت دامن جرو عبور نمودند و برای چوتی رسیده در میدان لکریت پلی مقام کردند در
آنروز بنا بر بالان کردن جهکره اشتر فیلهای مظفر خان کاردی کمندان فرانسیس در دروازه قصبه لای موتی
طرف راست چوتی در میان مردمان افاغنه بی فرهنگ و سپاه فرنگ قضیه کشمکش رو داد حاصل کلام چون خبر
بسردار فرانسیس و افاغنه رسید پس از هر دو طرف طبل و نقاره و تری و طنبور جنگ بغرش در آمد و لشکرها
مستعد جنگ شمشیر و تفنگ شدند آخر سر رشته فساد از زبان فهمایش و کلمات پند و نصایح تجاوز کرده
سر بناورد توپ و بندوق کشید بهادر خان با وجود تناول دوای مسهل و جاری بطلان اسهال بر فیل سوار شده
با فوج خود مع پسر بهاو نوراله برآمد و حاکم کریه پلا بر شتر نشانده روانه کریه ساخت پس از ان لشکر مظفر خان
یعنی فرانسیس خرامید اما بسبب شلک توپ و بندوق تاب نیاورده پس پا کردید و راست که این همه فتنه و فساد
از اهل مغول است تا بر فوج قول مغول که سردار خان موصوف بود چون شیر خورده در تاخت و هنگامه رستخیز
و طوفان بلا برخاست جمعیت برانگیخت و با چهل پنجاه افغان باز دست چلادت و بازوی مردانگی کشاده
شمشیر زنان نخست بیک فیل خاصه رسیده بود که هواخواهان آصفجاهیه دل از دست داده کردش کرفتند و نصرت
تیر و شمشیر و گوپال کارش تمام ساختند بعضی مقرانیعنی اند که همت بهادر خان از تیر جکر کداز نظام علیخان

از اعیان خود پرسید که لشکر ما زیر پناه کسی قطب دولی نیست که پناه هستیم همه ما از این سوال اعلاج
شده بعضی سکوت ورزیدند بعضی جواب دادند که البته ما همه و لشکر سرکار زیر پناه کسی قطب دولت باشد
پس فرمود در این صورت قطب حافظ ما با قطب اینجا مقابله و مباحثه خواهد نمود اگر نگذارند دلاوری پنجه بهادری
کردن نخوت منور خان را به پیچم این گفت و شنید آنان را فرمود تا او فیل را بطرف قلعه چهل پنجاه قدم پیش
میرانند از قضا شاه مجذوب موصوف که عزم مقابله و مجادله با لشکر بهادر موصوف داشتند بغته بر گردیده
داخل قلعه شدند و بخان مذکور فرمودند از منور بهادر را چیزی زرداده برمان فقط قلعه را با و نمیدهیم
پس خان مسطور نا امید گشته وکیل را نزد بهادر موصوف روانه کرد و بسخنان چرب و شیرین اظهار راستی و هواخواهی
نموده بگذاشت لیک روپیه و ترسیل سامان ضیافت از دست جبر و قهرش فرار است چونکه بهادر موصوف
بندوبست پالیگاران کنار نواح و دیگر جاها منظور او بنا بر مصلحت مبلغ مذکور گرفته پیشتر راهی شد
بعد اللقی منور خان سررشته سوال و جواب کار ملک و مال خود از نظام علیخان ناظم حیدرآباد مضبوط
ساخته از دست غضب بهادر موصوف و مرهته وغیره فرار و به پناهش بی غل و غش کامرانی میکرد مگر
پالیگار کدک بار بار شورش افزای آنملک بوده اکثر دیهات آنطرف را تاراج و پیچ و غ منور و چند
موضع جاگیر کنول را خود متصرف شده است القصه منور خان یکسان دقدر و منزلت اوقات خود میگذرانید چونکه
در سنه یکهزار و دو صد و پنج هجری نظام علیخان با نکل آمده اقامت داشت و مشیر الملک را با فولاد جنگ
پسر خود در لشکر انگریز بجهت تنازع کونر جنرل ارل کارن والس بهادر امیر الامرا انگریز بر تیپو سلطان لشکر

سپاه او بیک حمله مردانه بیادگان خصم را در شکستند پس قلعه را پاسکار هوش و حواس باخته قلعه سپرد تا منور خان
بمسند ولایت متمکن گشت و برآمین پدر و برادر خود اهتمام ملک و دولت نموده بود آخر در عهد نظامت
صلابت جنگ شاه نواز خان صمصام الدوله وکیل ملک بنا بر عرب و هرزه بین و عبرت نمای لشکر تسخیر کنول
روانه کرده بود بار بار باخذ زر بسیار باز جاگیر بر او بحال گردید لشکر زبان منور خان بعیش و آرام فرو گذاشت
تمام بسر می برد بعد چند سید علیخان بهادر بتقرر صبح فیما بین نواب محمد علیخان و بهادر موصوف بوساطت
جنرل سمت انگریز مرجعیت کرده از حلیم خان حاکم کرپه مبلغ خطیر نذر گرفته و پیشکش شایان مقرر کرده
از بنگاله سمت بالا سمت در تاخت و تقتل و غارت رعایا پرداخت چونکه بهادر موصوف در ظاهر قلعه کنول
وارد شده فیل سواره استیلا منور خان بجنگ مستعد گشت چنانچه فوج خود را پیش آهنگ ساخت
دران زمان شاه مسکین مجذوب که مرشد شان بود و منور خان مرید رشید و صادق العقیدت بسیار معتقد
و مطیع امر الشان بود بهر کار بدو از شمار از شمار آنحضرت اقدام می نمود زبان مبارک فرمودند شما باشید
که غنیم را میگیریم نام خاندان را زنده خواهیم گذاشت که فتحیاب شوم پس آن شاه مجذوب موصوف سوار شده بر
بر فیل سوار شده با سه چهار صد افغان جانباز بطرف لشکر بهادر موصوف که تا آن زمان از فیل فرود نیامده
بود دویدند بمشاهده این حال بعضی اعیان خیر خواه حضرت بهادر موصوف عرض کردند که این ضلعه و قلعه در پناه
و حمایت ولی کامل و قطب واصل است اراده تسخیر اینجا باعث خلل بلکه موجب ضرر دولت خداداد خواهد شد
شد مبادا که آن زمان ملال بخاطر شریف راه یابد صلح با او اولیست بهادر موصوف از تسخیر بهم برآمده

بقبضهٔ اقتدار خود دارد اما خیر و برکت مقدر است و در جات دلاوری و مردانگی در یعقوب برادر او دو خان و
همت بهادر خان ختم گردید در نیولا شخص حرارت و غرم ایشان ظاهر است بدان نگاشته با این خان جان بر حسب
حسن تربیت خود خیر و برکت ظاهر و معمور گشتن که بزبان هندوی بکندنول مشهور است یعنی باریک و
صاف رشته زیرا که پارچهای سفید مثل شیله و دوریه وغیره در اینجا کنند بیشتر آبادی تمام دارد و
اکثر مواضعات زرخیز و سیر حاصل اند هوایش خوب و معتدل و اکثر زنان این سرزمین بحسن و جمال و لطافت
ناز بیشتر شهرهٔ آفاق اند والسلام اورنگ نهم در ذکر پالیکا که نواح هرین پلی و بنار است بجانب شرق
احوال شان چنان است که در عهد ریاست کشنراج آنے گندی و الله امرگاری بعوجب سمی به دادریا از قوم پندر
مع برادر خود که رنگ ریا نام داشت در قریهٔ پالگلی که شمالی هرین پلی بفاصلهٔ یک و نیم فرسنگ واقع شده
اقامت داشته نگهبانی ملک و حراست رعایا مینمودند و هر دو برادر در شیر شکار اوقات خود میگذرانیدند بعد
چندروزی دادریا سگان شکاری و بازیق گرفته جنوبی اقامتگاه خود که بیابان هولناک و سرحد
موضع خود بود شکار کنان در رسید قضا را در انجا خرگوش چند شیر غرنان از جا جسته در میدان نظر
در آمد تا سگان بنا بر صید گوش سر در انجمن سگ بنا گوش رسید خرگوش بر گردید و بغضب تمام حمله
کرده سگ را از پیش خود برگردانید بلکه بدندان چنان مجروح ساخت که او بهین جراحت مرض نا مبرد از بین جان داد
عجوبه بکجواب حیران و ورطه فرو رفت و بتفرس دریافت که خرگوش شکار سگ است شکار شکاری خود را بیک حمله
شکار نمود آیا چه باشد اغلب که تاثیر زمین آب بهتر آنکه در اینجا قلعه نو بنا سازم پس جائیکه سوراخ خرگوش

برده بود روانه کرد منور خان بسبب ضعف پیری و ناتوانی تاب سفر و اقامت لشکر در خود نیافته الف خان پسر خود را با جمعیت شایسته روانه نموده بود و بعد صلح فیمابین ایشان و مراجعت حکمران بدار الحکومت خود بهمین سال از اجل طبیعی جان بحق تسلیم شد ایام حکومتش چهل و یکسال بود پس الف خان پی خلف الصدق شش با استصواب ناظم حیدر آباد مسند حکومت پدر را مکرم کرده باین زمانه سازی تا حال زیاست می کند بس مرد قابل و خلیق و اقارب نواز و نیک نیت و جوان معدلت آست و با همه کار دانی و اقارب وقید ما خود سلوک شایسته میکنید چونکه در سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری کرنل طامس منرو در یوقلعه هونی و بلاری و آنی گندی و هر یکی و بنو گنده و انتپور و کریه و غیره بنا بر ضبط ملک مذکور لشکر کشیده در پیش ظاهر قلعه کنول مضرب خیام کرد چنان استماع افتاد که خان سعادتمندی همت بلند شته تا الحال حق حصول است دینی همت بر گماشت که کسی از امراء ماسبق بلکه سلاطین ذوی الاحتشام اقدام بچنین امر ننمودند لهذا چنانست که شب یازدهم شهر ربیع الثانی همزمان علاقه نخود لامع برادران و عزیزان یک جهت لباس بارچهای سفید باغر طلبیده بعبادت و ورد خلوتی مشغول کنانید و خانسامان را تاکید فرمود تا انچه که زر و گوهر و زیور گران بها و خلاع فاخره که از آبا و اجداد خود دسته دسته و بسته بسته میراث یافته بود خرج طلبیده بر همه بستها همچنان مهر خود کرده بنذر جناب محبوب سبحان رضی الله تعالی عنه و ارضاه مشایخین و صلحا و مجردان دل دل آگاه تقسیم نمود و بعضی از زر و سلاح بسپاه ارزانی داشته از اسباب دنیاداری چیزی خاطر نداشت تا بحدیکه نیت و در عقیدت ملک بر او بحال ماند و او کامروا و احباب و اعزه گردید غرض اگرچه در دولت ملک خود

بقبضهٔ اقتدار خود دارد اما خیر و برکت مفقود است و در جات دلاوری و مردانگی در بنقوم برداود خان و
همت بهادر خان ختم گردید در نیولا شخص جرات و عزم انسان ظاهرا ندان نگاشته با این خان جان رحسب
حسن نیت خود خیر و برکت طلبد و معمول گنول که بزبان هندوی بکند نول مشهور است یعنی باریک و
صاف رشته زیرا که پارچهای سفید مثل شیله و ذوریه وغیره در اینجا کزیده میشود آبادی تمام دارد و
اکثر مواضعات زرخیز و سیر حاصل اند هوای خوب و معتدل و اکثر زنان این سرزمین بحسن و جمال و لطافت و
ناز بیشتر شهرهٔ آفاق اند والسلام اورنگ هفتم در ذکر بالیکا الله نواح هرین پلی و بنارس اجمالی شرح
احوال شان چنانکه در عهد ریاست کشنراج آنی گندی والا مرگاری بوجه مسمی به دادریا از قوم پندر
مع برادر خود که رنگ ریا نام داشت در قریهٔ باگلی که شمالی هرین پلی بفاصلهٔ یک و نیم فرسنگ واقع شده
اقامت داشته مکهیائی ملک و حراست رعایا مینمودند و هر دو برادر در شیر و شکار اوقات خود میگذرانیدند بعد
چندروزی دادریا سگان شکاری و بازیق گرفته جنوبی اقامتگاه خود که بیابان هولناک و سرحد
موضع خود بود شکار کنان رسید قضارا در آنجا خرگوشی چند شیر غرّان از جا جسته در میدان بنظر
درآمد تا سگان را بنابر صید گوشش سر داد چند سگ بدنبالش رسید خرگوش بر گردید و بغضب تمام حمله
کرده سگ را از پیش خود برگردانید بلکه بدندان چنان مجروح ساخت که او بهین جراحت و مضامر از بین رفته
عجوبه بگوش دادریا رسید فوراً بتفرس دریافت که خرگوش شکار سگ است شکار شکاری خود را بیک حمله
شکار نمود آیا چه باشد اغلب که تاثیر زمین است بهتر آنکه در اینجا قلعهٔ نو بنا سازم پس جائیکه سوخ خرگوش

برده بود روانه کرد منور خان بسبب ضعف پیری و ناتوانی تاب سفر و اقامت لشکر در خود نیافته الف خان پسر
با جمعیت شایسته روانه نموده بود و بعد صلح فیمابین ایشان و مراجعت حکمران بدارالحکومت خود
از اجل طبیعی جان بحق تسلیم شد ایام حکومتش چهل و یکسال بود پس الف خان پنج خلف اصدقش
باستصواب ناظم حیدرآباد مسند حکومت پدر را کرم کرده بآئین زمانه سازی تا حال ریاست میکند پس مردم قابل
و خلیق و اقارب نواز و نیک نیت و جوان معدلت و با همه کس در لطف و اقارب و قدماء خود سلوک شایسته میکنند
چونکه در سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری کرنل طامس منرو دیوان لطف هوشی و بلاری و آنی گندی و هربلی
و بنوگنده و انتپور و کریه و غیره بنابر ضبط ملک مذکور لشکر کشیده در سرحد ظاهر قلعه کنول مضرب خیام
کرد چنان استماع افتاد که خان سعادتمند ذی همت با ندیشه تا لاحق حال خود بصوابدید او پیش همت
برخاست که کسانی از امراء سابق بلکه سلاطین ذوی الاحتشام اقدام بچنین امر ننموده اند لیکن چنان است که شب
یازدهم شهر ربیع الثانی همه زنان علاقه خود را مع برادران و عزیزان بیک جفت لباس پارچه سفید باغر
طلبیده بعبادت و ورد خوانی مشغول کنانید و خانسامان را تاکید فرمود تا انچه که زر و گوهر و زیور گران بها
و ظروف خزانه که از آباواجداد خود دسته دسته و بسته بسته میراث یافته بود بیشتر خود طلبیده بر همه بستها
همچنان مهر خود کرده بنذر جناب محبوب سبحان رضی الله تعالی عنه و ارضاه بمشایخین و صلحا و مجردان دل
دل آگاه تقسیم نمود و بعضی از زر و سلاح بسپاه ارزانی داشته از اسباب دنیاداری جز حسنات هیچ نگذاشت
تا بحسن نیت و درست عقیدت ملک برای او بحال ماند و او کامروا و احیا و اعزه گردید غرض اگرچه در دولت ملک خود

بقیه

را جگیش را کرم طلاشت بلاعذر از دنیا رفت و پسر کشت تا کار پردازان آن دولت همنپا نایک بن دادیا
را بر مسند ریاست جلوه گر ساختند نامبرده دلاور منش و فتح نصیب بود لشکر کثیر از قوم خود جمع کرده بر پالیکار
تعلقه هلگلی که او نیز از قوم بیدر بود دراز دست صد پیاله و باج گذار صوبه ساونور بود تاخته قلعچه
مذکور را محاصره نموده باندک زمان مفتوح ساخت چون ناظم ساونور بحمایت باج گذار خود لشکری فرستاد نامبرده
بنا بر رفع فساد ایلچی را مع سامان نقد و جنس دو سه چند از زر خراج پالیکار مذکور بود نزد ناظم موصوف
روانه نمود و از ساعت مبلغ پیشکش که تعلقه مذکور سال بسال بایشان میرسانید بدست خود گرفت تا ناظم
مزبور بر اینمعنی رضامند گردیده از فکر دور و دراز درگذشت بعد چندی بر همسپته والده و نابالغ پسران
ایشان هم از قوم بیدر زیر حکم صوبه اله هونی بوده تاخت آورده هر دو مکان در تصرف خود آورده نام آوری
اندوخت و پیشکش مقرر هر دو مکان نو تسخیر بلاعذر و حیله بصوبدار اله هونی میرسانید چونکه مدگری نایک
پالیگر چیتل درگ خود را پسر میسوریه گوئیده به پناهش در تسخیر ممالک اطراف و تاراج کوهستان ملک نکره و غیره
همت گماشته بود این همنپا نایک علی الرغم شعور و قومیت و دلاوری هوس نام آوری به پناه دیگر در سر
طاشته بعهد و پیمان بسیار رجوع بنگروالا کرده بود را جه انجا که بسونا نام طاشت و او از دست غارت و یغمای
چیتل درگیه سخت تشویش طاشت اینمعنی را ذریعه استحکام مرتبه خود و شایسته تنبیه پالیکار فتنه انگیز
تصور کرده اولا بعنایت خلعت و اسپ خاصه با ساز و یراق و فیل و علم و ساز نوبت سرفراز ساخت و با قبال
التماس پسر خود تا نایک مذکور خود را پسر را جه صدر که آنها از قوم لنگایت بوده و پرستش گاو می نمودند

بود زمین آنجا هموار و صاف کرده خانه کیاه پوش بنا کنانید و گرد شش حصاری سنگی کشید آقا مست گاه خود
ساخت و جائیکه سنگ مجروح شده بر زمین غلطیده بود دیری از سنگ و گچ تعمیر نموده در نقشه شکل میمونه که
درمیان آنرا چنین هنومان مینامند بسنگ کنانید پرستش گاه خود مقرر کرد چنانچه تا حالت تحریر همون
خانه کیاه پوش بمرمت چهر ساله باقیست رفته رفته قریه باگلی را گذاشته بر امیون قلعه نو تعمیر و دیر مذکور
قلعه سنگی احداث کرده بنام هر نهلی مشهور و شهر آباد نمود و تالاب جنوبی و دیگر غربی بالفاصله از
حصار بروج بر بسته سکونت ورزید چونکه نامبردار دلاور و قوی بازو بود و تیر اندازی خوب میدانست روز
بحسن سعی و تجربه کاری نام آوری اندوخت چنانکه متتبع تمانایک بالیکا رجیتل درگ کبار ها از بالیکا
بسوا تین و تری کرلا و لاچه بدنور بجنگ در آوینخته کاهی ظفر یابی و کاهی ناکام میرآمد زیرا که
کسر مهدلاور و شجیع صابت پسر نبود اوصاف دلاوری و تجربه کاری او شنیده بپاس قومیت ابیوب رسل و
رسایل و سلام و پیام برسم قوم خود مفتوح ساخته دختر خود لابزو جیت او داده در جهیز ش تعلقه هونو جنگی
درگ مع دیهات تولا بعشکر محاصلش ششهزار ایهون ساونوری نو و در علاقه خود داشت چنانکه سپر دو قوع
این کار و بار از روی ارقام نویسنده معلوم گشت که در ایام آخر دولت رامراجا اغلب کرسنه نهصد و شصت و
سه هجری باشد الحاصل نامبرد برکوه مذکور قلعه مستحکم سنگی بسته بجمیع وجوه مستقیم کرده تهانه خود گذاشت
و پالیکار مذکور بدین وسیله و بزور بازوی دلاوری و بابد بیر برد شمنان خود مظفر و منصور بود غرض
روز بروز ترقی نموده چهل و پنج سال ریاست کرده درگذشت و بعد ازین رتنک برادرش دو سال مسند

زمان در میان ایشان تا حال همین رواج یافته که اولاد ذکور دولت او اولاد ذکور قوم بیدار است اگرچه از قوم
لنگابت زنان میخواهند و بعیش و عشرت اشتغال میورزند اما زنی را از قوم بیدار هم بسته خود میکنند
اگر بر لنگابت فرزند ذکور بوجود آید ایشان را علیحده بناز و نعمت دولتمندی پرورش مینمایند و علی قدر
مراتب جاگیر میدهند لیکن قایم مقام پدر و در خیل ریاستش نمیسازند اگر از اصل قوم را پسری نباشد از
اولاد خویشان قومیت مصر قابل را لنگ بسته بر مسند دولت می نشانند القصه چون ملک و دولت بر نایک مذکور
قرار گرفت بر ضابطه پدر خود از نگروالله همین شیوه مرعی داشته خود از ذیل والله که از قوم لنگ بنداست
دختری در سلک ازدواج خود کشید و زنی اصل قومیت خود هم علیحده داشت و سکونتگاه زن قومیت
همین خانه کیاه پوش که ظهور یافته تعمیر نموده مقرر نمود بعد چندی بعزم انتقام بر خویشکری آراسته باستصواب
نگروالله از راه موضعه مدگے بر قریه اتکے ملی آمد دید که آبادیش از زمان سابق بر کنار جوی مگری واقع شده
فضای دلکشا دارد کار بر دولتخواه خود را بنا بر تعمیر قلعچه و برجی تاکید و متعین کرده خود بیشتر بقلعگاه
پدر شتافت و بهمه و رکین محاصره کرده و تسخیرش همت بگماشت لشکر سمت شمال کوه مذکور را قامت
داشت و لشکر نگر را که تابیای خود طلبیده بود طرف مغرب فرود آورانید از طرفین جنگ انداخت نایکوار زمان
کوه در ماکامل داشت و مردانگی داده از روی هراس منتشر الحواس نگشته جنگیده آخر الامر جیتل در
والله بفراهمی اسباب اعلا تنگ بیکبارگی سنجیده زده بر سر لشکر غالب برآمد چنانچه منتقم پدر خود فیل خاصه
عماری و دیگر اسباب با قامت کاه گذاشته و سردار فوج حمک جنور و آفتابگیری و علم انداخته ناکام

۲ بجای مزبور

کو یانیده لنگ و بفراهمی ساز و سامان جنگی و آلات عدو سوزی بزر آراکرده پالیگر در گی را از خرابی
آنملک باز داشت و نظر بهوا اینحال در هر روز با وجود قومیت و ریشه نسبت بصدمات عداوت جانی پدید آمد و بارها
جدال و قتال در میان اینها رو میداد و بمقارن اینحال تمبا نایکر پالیگر را در گرا گرچه از قوم ملنکه
بود اما بانده تلف و تاراج رعایا و خرابی ملک و مال خود که از شرارت پالیکار در گی او نیز بجان آمده بود
با او راه آشتی پیموده سر رشته اتحاد جانبی محکم ساخت چنانچه در رزم و بزم شریک یکدیگر میشدند و بان هم بین
که شهرت تمام دارد برآورده اوست و هم تعمیر قلعه نوکر دحصار بتوکه الحال حسب الحکم تیپو سلطان شکست
یافت و شهر پناه منع خندق که در نوا ریخته شده بنا کرده اوست و نیز هموار هر پنهلی که در ان نواح بود
ضرب سکه اوست قصبه کوتاه باین ضبط و ربط و تهور منشی بفراهمی اسباب لازمه دولت میپرداخت اگرچه
اول در قوم لنگایت زنی خواسته اولاد هم داشت فاما کارکنان و اعیان دولت خود را بدو بفرض اصل
قوم خویش قایم مقام خود کرده نمیخواهند از نیمعنی متنبه شده از پالیکار جریمه دختر طلبیده بدستور
قوم خود رسوم کتخدائی ادا کرده آغوش عیش و نشاط کرده تا پسری از بطنش پیدا شده بود چون
نامبرده سی سال در تصرف و تصرف ملک مانده آخر از دست مدگری نایک در گی در سرو هسد ورکه را
وقت بوری از آبادی نداشت و جنگل سخت بود کشته شد و از همون نایک در گ والا خوشدل شده سوله
مذکور را هر بت گاه دشمن انگاشته در انجا قلعه بست و آباد ساخت کار پردازان هر پنهلی بعد وقوع
این واقعه بسبب نایک نام پسر زوجه قوم او را بقاعده پدر لنگ بسته بر مسند حکومت نشاندند

درگذشت او نجاکه نامبرد از زن اصل قوم خود پسر نداشت کار پردازانش از اولاد برادر حقیقی متوفی که
مسمّی بود بسبا بعد بسرداری و حکومت آن ملک و ولایت گذاشته زمام اقتدار و اختیار حل و عقد ملک
شد بعد شش سه چند و پسر نه شوم شنکر را که از بطن زن لنگایت بوجود آمده بودند اگرچه بغیر اخوی صلبی و
قدر حال هر یکی مبلغ خرج معقول در ماهه مقرر کردند لاکن آنها بر اینمعنی رضا ننمودند و خروج کرده بجنگ
برخاستند چنانچه بحکایت دتّل و اله و غیره لشکر آراسته بر دیهات متعلقه هریهلی در تاختند هسپیته و
نارائن کراو کوتور و غیره بتصرف خود آورده کامرن کشتند نایک نو مسندنشین هم بفرمان لشکر پرداخته
و مقابله پیش آمد چنانچه تا ده سال فیمابین آنها پیره خصومت و زده و خورد مشتعل بود بعد کوشش بسیار
و تردد بسیار نایک کامکار بقول و قرار و شرط تقرر جاگیر و منصب آنها را طلبیده تلطف و مدارا در عا
دولتمندانه بصلاح وقت بکار برده عرق و حشت آنها را بدم سگوچندر دریافت و غبار هراس و ملال از چهره
خاطرشان پاک کرد پس از ذکر کذب اصل فتنگان بالکل خیال فاسد و اندیشه بد از دل و درج خود گذاشته
مطمئن خاطر بود یافته قتل کنانید و لواحقان آنها را مقید کرده بقدر خرج ضروری ماهوار میرسانید
و انفس زمان باین قوم ابلق دستور خانه خرابی و ظلم ناحق شایع شد چه کسی که از پسران زن لنگایت اگر قابل
ریاست و دلاور میشد باشند ناگاه از تیغ ستم مسندنشینان ناحق ناروا بقتل میرسید القصه نایک
مسطور تا بیست و شش سال کارفرمائی کرده در گذشت پسرش بسبا نایک جلوه گر مسند پدر گردیده
بقاعده جد و پدر بخوبی و راستی و انتظام ملک و لشکر نمود و دستور و رسم داد و دهش نیز برقرار داشته

گذشته بود نامبرده نظر به بهادری و قوی طالعش کرده ارادهٔ اطاعت نواب بدل طپیده بهانه جوئی
در اثنای شخصی از کارپردازان معزول آنجا که نشو و نما یافته آنجا بود و بجمیع امور ماهر بود بامید ترقی
خود بعد اطلاع احدی بشکار نواب شتافته بمعرفت و نکته دانی و مشرف بمجری سایر ملازمت نواب حاصل
ساخته منسلک ملازمان عمده و مامور کارفرما همی باید کان آنظرف وغیره گردید و رفته رفته در فکر استیصال
دولت صاحب نعمتان قدیم خویشتن در افتاد و با نکشاف راز درون کل آندولت بپرداخته برسم و آئین و نیک و بد امور
ریاستش نواب را واقف گردانید راجه دانا بر اطلاع او یعنی پیش از وصول عنایتنامهٔ نواب مشعر بر پذیرفتن
فرمان بجاری خود با متعینان شدن افواج قاهره به تسخیر آنملک بیم تاراج ملک و مال خود خورده بنا پاسش سعی و
بهبود و صلاح حال و مال خود دیده مشمل جیتل درگ والا وغیره از خود عرضداشتی متضمن قبول عرض اطاعت
خود و غرور سر روانه گردانید کور لاظرف سرکار نواب خود و ارسال سلغ زر پیشکش بمعرفتش در
حضور گذرانیده منتظر نشست نواب خوشحال و خرم با قبال این معنی بپرداخته خلعت بحالی و سند ملکش
مصحوب همین خانه برانداز ابلاغ طلبداشت و یک لک روپیه نقد و یک لک روپیه بنام لاابعدم قصوری کار سرکار خدا داد
تاکید اکید کرده روانه فرمود چون نامبرده ملاقات راجه مذکور حاصل ساخته سند بحالی ملک مع خلعتش سپرد
راجه بچرب زبانی و سخنان ابله فریبی لاساو اطمینانش بپرداخت بخلعت خاصه و یک دست و جواله زردانه و کمر و
توڑے او را سرفراز ساخت و گفت الحال قیام دولت ما بر رای رزین تست هرگاه مثل تو مدبر و ماهر و نمکخوار قدیم
جهت و سوال سرکار مرجوعه بذمه خود گرفته باشد رعایت ما لازوال کودال آنرا بله محض بچنین گفت و گوی

گذشته بود نامبرده نظر به بهادری و قوی طالعش کرده ارادهٔ اطاعت نواب بدل خواسته بهانه جوئی
در اثنای شخصی از کارپردازان معزول آنجا که نشو و نما یافته آنجا دولت و بجمیع امور ماهر بود بامید ترقی
خود قبل اطلاع صدر مسند نواب شتافته بمعرفت و نکته دانی و مشرف کچهری سایر ملازمت نواب حاصل
ساخته منسلک سلک ملازمان عمده و مامور کارفرما همی بیاد کان آنظرف وغیره گردید و رفته رفته در دلها استیصال
دولت صاحب نعمتان قدیم خویشتن در افشار و بانکشاف راز درون کل آندولت پیوسته برسم و آئین و نیک و بد امور
ریاستش نواب را واقف گردانید راجه دانا بر اطلاع یعنی پیش از وصول عنایتنامهٔ نواب مشعر بر پذیرفتن
فرمان بجواری خود بامتعینان شدن افواج قاهره به تسخیر آنملک بیم تاراج ملک و مال خود خورده بپاپوش سود و
بهبود و صلاح حال و مال خود دیده مثل جیتل درگ والا وغیره از خود عرضداشتی متضمن قبول عرض اطاعت
خود و غرور سر روانه کردن کارپردازان مذکور را از طرف سرکار نواب خود و ارسال سلوغ زر پیشکش بمعرفتش در
حضور کذرانیده منتظر صدور نشست نواب خوش و خرم با قبال این معنی پیوسته خلعت بحالی و سند ملکش
مصحوب همین خانه برانداز ابلاغ داشت و نیک آنچه والا و نکته رس نوام را بعدم قصوری کار سرکار داد
تاکید اکید کرده روانه فرمود چون نامبرده ملاقات راجه مذکور حاصل ساخته سند بحالی ملک مع خلعتش سپرد
راجه بحرف زبانی و سخنان ابله فریبی لاساو اطمینانش پیوسته بخلعت خاصه پدک و جواله دردانه و کرتوره
توره او را سرفراز ساخت و کفت الحال قیام دولت ما بر لاری رزمیست هرگاه مثل تو مدبر ما هر و نمکخوار قدیم
جواب و سوال سرکار مرجوعه بذمهٔ خود گرفته بآرایست ما را زوال کو دل آنرا ابله محض بخیال کفت و کوی

بعد چندی بعزم تسخیر جبل درک آمده بمحاصرهٔ کوه مائی کند که در علاقهٔ درگ و الهٔ قوم پکا است و ملکیار
لنج همت بر کاشت هری مدگری نایک پالیکار درگ با لشکر کفار و حسین چرستخان عرف چند اصحاب نایط
ارکاتی که او بر حسب اتفاق از قید مرهته خلاص یافته با چند سوار و پیاده بجبل درک رسیده بود که کیفیت
او از اورنگ زیب هم معلوم خلایق شده فریفته تا جو متعلق ساخته بمقاومتش همت گماشت چنانکه فیمابین
ایشان در سوانح گذشته مذکور کارزاری قبیح و آویزش سخت رو داده قضا را پالیگار درگی مغلوب گردیده
تا نایک غالب فیل بغلیش رسانیده سر شن برید و کوس فتح نواخته مظفر و منصور قلعه مع توابع در ضبط
خود آورد و تهانه گذاشته برگردید و همدانی نعوذ خواجه عابد خان و اشرف علیخان بسپرد و امارت نایکه مذکور
ناکام مقتول شدند نایک منصور باتفاق خویش و بیگانه بیست و چهار سال کامران بوده در گذشت و پسر
زوجهٔ قومیت کرولار ملک و مال آندولت باشد پیدا نداشت متعهدان امور پسر برادر قومیت را که مسمی
به چک شنوم شنکر بود بر سریر حکومت بنشاندند چون نامبرده وارث ملک و مال عموی خود گردید رشتهٔ پاس قومیت
منضبط کرده به پرورش و خاطرداری اتباع عم و دیگر خویشان همدم خود همت گماشته کامران گردید و او بسیار
هنرمند و تجربه کار و صاحب فراست و کم گو بسیار شنو بود خیال عمار و فتح و جلال و قتال و لغویت غربا
از دل برآورده در رعیت نوازی و سپاه پروری مشهور وقت گردید زمانه ساز خوش بخت بود ایام

بقتل رسید بمجرد وقوع این واقعه راجه مصلحت کف دست خود را از قلمتراش خاک نموده خون چکان انجر
والله سمکار را طلبیده کیفت دیدی ما و جو چنین مراعات و پرورش و خاطرداری او بدل صل شیوهٔ نمک
بحرامی خود نگذاشت و خواسته بود که بی تکلف بر من خنجر بیداد کشیده خود وارث ملک و مال من شود در
اثنا ملازمان حضوری کارش تمام ساختند و انمعنی چنانکه دانی بالفاظ شایسته و مضمون بایسته اطلاع حضور
باید ساخت این بگفت و خفیه اسباب خانه مقتول هر چه که جمع شده بود او را سپرده داخل توشکخانه خود کرد
و شبانه شب بذریعه راجی خود داری و حفاظت حال و مال لواحقان خود را مع خزانه و ظروف جوهر تنگ بهدر را
روانه کرده خود جریده مع سوار و پیاده بکوهستان نارائن گره شتافت چون عرضی انچه والله مظهور مقدمه صدر
فایز حضور نواب گردید و بر مضمونش سراسر آگهی یافت بکار آزمائی و فکر دقیق راجه بی برده بکرم جوشی
داب ملک داری میر فیض الله خان هیبت جنگ داماد نواب دلاور خان صوبه ارسر را با لشکر گران به تنبیه و
تسخیر ملکش رخصت انجذوب نمود چون خان مشار الیه بدانائی و کارآگهی یکتای زمانه بود اگرچه با بلغار
در تاخت و محاصرهٔ قلعچهٔ اوجین و گونور پرداخت و بعبرتنمائی سلوک راجه تباخت و تاراج جهات مامور ساخت
اما بلطایف الحیل خفیه راجه را بماموری کار خود آگاه و متنبه گردانید تا او بیندیشه دور و دراز و بالحاح
بیش آمده بوسیلهٔ نیک نیتی خان معزی الیه سی هزار روپیه زر جرمانه باز ارسر نوضلعت معافی و سند
بحالی ملک حاصل کرده زر پیشکش مقرره معمول بلاعذر میرساند و حسب الطلب حضور وقت ضرور دو سه هزار
مردم کمکی راه در لشکر نواب میگذاشت و در امر جنگ تعدی نمایان و مختهای نمایان می نمود بعد تسخیر جیتل در

نادان نوازبدام خاطرداری کشید چنانکه گفته اند ۔ چون عدو شرش بود زافتادگی تسخیر کردنشست
چون کردن کشد پیمانه مرد بایستد ۔ بیکبار در جمیع امور دولت خود دخیل و مطلق العنان ساخت حتی
در خلوت و جلوت و محل خاص یعنی زنانه بار میدهد و بی او در سرانجام نمیشود و با قسام اغذیه و اشربه کام و دهانش
را چاشنی حلاوت مرحمت بخشید از انجاکه ۔ اصل بد از خطا خطا نکند ۔ بیوفا با کسی وفا نکند ۔ نامبرده
بغرور علاقه سرکار و ناز برداری راجه نیکوکار که محض مصلحت بود شیوه ظلم و تعدی بر کارکنان آن دولت
مرعی داشته بدل آزاری غربا همت گماشت و هرچه دلش میخواست بیملاحظه بعمل میاورد چنانکه سکنای
انجا از دست ظلمش بجان آمده براجه مستغاثی میگشتند و جواب بمقتضای وقت و حسب حال می یافتند که هرچه
او بهتر میداند میکند اگر بر عملش رضامند نبوده باشند اینجا سکونت ندارید والا لاعلاج است خود بخود شین کنید
لهذا اکثر علاقه داران قدیم آن دولت مبدل شده آواره گشتند با وصف چنین مردم آزاری و غربا کشی و
دل شکنی خاص و عام بزور و تعدی دست شهوت پرستی بر اکثر زنان شکیله انجا دراز میکرد راجه هیچ نمیگفت
بلکه هر روز با بغامات شایسته میخواست تا آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز و طلا و جواهر طلبیده و دستش
گرفته بجد و کد بر نشستن رخصت خانه نمود چنین شهرت یافت که از ظلمش رخنه در ملک و دولت راه یابد
راجه دیگر نامبرده بجمیع مهمات اطمینان کلی از خود حاصل ساخت بهمین روز وقت ده ساعت چند کسان راجه سلاح در
کمین خفته خود مسند آراسته او را طلبیده اشته بزبان خود گفت که بخلوت چیزی گفت و شنود است بیای
پس بطرف حجره که آماده اتمام کار تن بود اشاره ساخت که چون نادان اجل گرفته تا بطرف شتافت ناگاه

قلعه بنگلور مشغول و محبوس فرستاد و همه اسباب دولت آماده چندین ساله چه از قسم جواهر و نقد و زر و چه جنس نفیس
داخل توشکخانه خود نمود و در آن حین برادر بیمارش مع توابعان خود که در دیهی اقامت داشته بود شتاب کرده
خود را رسانید و دمل والده رسید بجان و مال و عیال و اطفال خود امان یافت و راجه شوم شنکر که الحال
وارث ریاست گشته برادر زاده محبوس میشود و همراه پدر خود برآمد بود اما شکوه آنجا هم مناسب ندیده از پدر
جدا شده به پناه پرسرام بهاو ناظم مرج اقامت داشته از خدا بجو یا وقت بجای ریاست و راجه خود بود
در سنه یکهزار و دو صد و شش هجری لارڈ ارل کارن والس بهادر سپه سالار ایشکر انگریز که با نواب نظام الملک
و مرهته اتفاق کرده بود بعزم تسخیر قلمرو تیپو سلطان لشکر کشی نموده بقوج انبوه بکشایش حصار بنگلور همت
گماشت و راجه محبوس همدان وقت حسب الحکم تیپو سلطان مع توابع خود بقبل رسید چون امیر الامرا موصوف
بعد بفتوح قلعه مذکور متوجه قلعه سرینگپتن گردید و ناظم مرج که شریک رزم و بزم هر دو سرکار بود بتفتیح مکانات
اینصوب همت مصروف داشته از راه هرپن هلی رسید همین شوم شنکر را بر مسند دولت نشانده خود بتسخیر نهضت
نمود بعد صلح فیما بین سلطان و هر سه سرکار شرکا تعلقات راجه مذکور بدستور سابق داخل سرکار خداداد شد
و ملک آنطرف جوز تنگ بهدله بتصرف مرجه رفت راجه مذکور با بدشیه غضب سلطانی اقامت دار الریاست خود مناسب
ندیده باز آنطرف جوز تنگ بهدله شتافته بتعلقات دمل پناه گرفت در اینا فرصت وقت مغتنم انگاشته
شخصی اجنبی که بقول بعضے یکی از منتسبان ورثای هرپن هلی که حسب الحکم سلطان در حبیل درگ محبوس بود از آنجا
برآمده خود را بنام راجه بسپا نایک مقتول مشهور ساخته بهوس سرداری هر خاست و قریب چهار هزار کس از قوم پیدر

واسیر شدن بهرمانایک بالیکار آنجا بزور و حمایت و استصواب نواب بهادر پیشکش صوبه لهونی
و ساونور موقوف کرده بسرکار خداداد میدلقا نسبت و یکسال یعنی پیش از ایام تسلط نواب بست سال او
زیر سایه قبالش یازده سال بسر برده درگذشت نواب چون خبر فوتش شنیده بسیار افسوس نمود و پسرش را
که بسنایک نام داشت مسند آرا کرد انیده ملک سه لک هون هر سنه هلی براو واگذاشته بقایه ملک محاصل
یک و نیم لک هون که بقبضه تصرف صوبه دار او بود داخل سرکار نمود و در مهم ارکاث چهار هزار پیاده و
سوار ملازمان راجه همراه رکاب نواب بودند اکثر جا محنت از ایشان میکرفت و بنرمی و کرمی پرورش شان
منظور میشد بعد انتقال نواب بعهد تیپو سلطان اگرچه در مهم ادهونی راجه مذکور حضور طلب شد
اما بسبب بعضے موانعات ضروری که واقع و قوش شده بود خود نیامد اما جمعیتی شایسته برحسب قاعده سابق روانه
کرده بود چونکه بعد تقرر صلح از مرهته و سلطان مراجعت نموده از راه کوپال جوی تنک بهدر راه عبور کرده سمت
آنکندی رسید در آنوقت راجه فرصت ملازمت دریافت و بلا اندیشه چند خاکران معتمد علیه بچند خواص
داخل لشکر سلطان کرده امیدوار مجرا نشست معاندان چون دانستند که حال چه بوده چنانچه عدم باریاب حضور زمانه
سابق را ارتجاع بامر مهمه علی الاخفا و امیدوار بقبول نشر زوال حرمت خداداد را نموده سینه صفا گنجینه آنحضرت را
پر از کینه ساخته بر فتح آوردند که آنحضرت در سنه یکهزار و دو صد هجری کنسنه و یکسال رعایت کرده بود وقت
قشونها و ستاکر جمعیتش اسیر نمود و همون زمان تهانه بستقیم در قلعه هرنهلی و هوچنگی درگ و غیره بصحابت
هر دانسنه تعین عامل روانه کرده در وست ملک و مالش بضبط خود در آورد و راجه اسیر شده عیال و اطفالش در

بجونیز برنیا تعلقه همیشه و نالاین گره که محاصلش بیست و پنجهزار هون بر پن هلی آت جاگیر یافت
وقتیکه تعلقات اینهمه بالیکار داخل سرکار نظام الدوله گردید همین تعلقه برراجه بحال داشته است
هر پن هلی مکانیست بیابانی که هوا خوب گرم دارد و آبش سرد تر و آب تنک بهره غربیش بدو فرسنگ
و کروشن باندک فاصله بیابان سخت و زمین نشیب و فراز که همه مسکن شیر لذا خونخوار است واقع شده و
همیشه آیندگان و روندگان آن نظرف لقمه شیر میشوند رعایای آنملک همه سیاه پیشه دلیر و سفاک اند
اورنگ شته در تعیین بنای لای درگ و حالات آنجا آنکه در زمان هری چندر راجپوت یعنی در سنه هفصد و
هفتاد و سه هجری بهوپت راو نامی بحکومت آنسمت نامزد شده بطرف آنکوه آمد و به تعمیر قلعه همت گماشته
بر قله سه چهار کوه حصار گلی معه برج و باره کشیده بنای درگ مشهور ساخت و بر کوه میانه که از همه
پست و وسعت و آب فوراوان عمارات تعمیر کرده اقامتگاه خود نمود اگرچه سلسله کوهها سه چهار فرسنگ
جریبی است اما جای قلعه و حصن جنگی نیست در بیابان هولناک و شیر بیشه واقع شده به پناه رهزنان و حرامیان
کافیست شر قیش مسدانیست و اکثر جا تمرستان و کوهیچها غربیش تا سه فرسنگ سلسله کوهها و
جنگل سخت سرچشمه درگ است هوای گرم و خشک و آب شیرین کم دارد چندی راو نامی کور حصار قلعه و عمارات
بنا کرده کوه ناچیز را دارالمقر خود ساخت بحسب نام آوری و ترقی دولت درگ شت پس حصار قلعه و معموره
و بندوبست آنگ نواح بعد بیست سال به سریت راو پسر راو متوفی قرار یافت و بعد او تا زمان عهد کشن راو این
اولاد نامبردگان بحکومت و آبادی آنگ نواح میکوشیدند چون راجه موصوف بعزم ملکگیری و دریافت حقیقت بلاد

فراهم ساخته هوچنگی درگ و کوتور را قایم نموده کامران شد و مستعد بجنگ گردید سید محمد خان آصف چیتل درگ
دولت خان فوجدار آنجا بحضور نوشتند که شخصی اجنبی بی پایه هوس ریاست هرچن هلی وغیره در سر داشته
باغات بیشه نشین نواح کامیاب شده است سلطان بعد دریافت این معنی قمرالدین خان را باشکر کلان بنا بر بند و
انحدود بسزای معقول شخص مذکور رواله نمود خان مسطور بایلغار رسیده اول قلعچه کوتور را بجنگ و یورش
گرفته سمت هوچنگی درگ شتافت و محاصره نمود شخص مذکور بدو هزار سپید رکوه قایم ساخته تردد شایان بعمل آورد
چنانچه هفت ماه جنگید بعد ازین روز خان موصوف بر جلادت و مردانگی انقوم بی پایه خشمناک شده یورش فرمود
اگرچه خود جراحتی از تیر تفنگ برزانو بداشت لاکن بدلاوری تمام صعود کرده برج و باره کوه برآمد تا همه محصولان
منتشر شده بهر سو شتافتند و بچهار پنج صد کس شخص مذکور اسیر گردید خان معزالیه حسب الحکم حضور منجمله اسیران
بعضی را بنابر عبرت دست و پا برید و بعضی را آلت مقصوی معاینین برین کنده و قلعه آنکوه و هرچن هلی وغیره
شکسته ریخته مراجعت نمود تا سنه یکهزار و دوصد و سیزده هجری در و بست ملک هرچن هلی در ضبط اصفا
سرکار خداداد بود وقتی که باز لشکر انگریز بسپه سالاری جنرل ارسن بعزم تسخیر سرینگپتن رسیده منظفر گردید
و سلطان شهید همین شنوم شنکر که بهوس ریاست فرصت وقت مرجست قابو یافته بغواهی دم پیچا خت و بملک خود
رسیده برادر الریاخود شیخون بغیر حسنعلی همشیره زاده میر محمد صادق که آصف آنجا بود تنها گریخته داخل
چیتل درگ گردید و راجه مذکور در نا یافتی کرد اقامت هشته بند و بست ملک خود نمود چونکه جنرل موصوف و برنیا
زنار دار دیوان ملک میسور متوجه انصوب شده بودند راجه بایشان رجوع آورده عرض حال و دولتخواهی خود نمود

ن دولہ خان امیر الامرا بناظم صوبہ سرامطیع بلاعذر دوازدہ ہزار روپیہ پیشکش میرسانید و همدران
روزہا فیمابین جیتل درک والہ و نایک مذکور سرشتہ مناسبت صحبت حسن انضباط یافت چنانکہ
ایشان پسران خود را بدختران بایکدیگر شادی کتخدائی نموده باتفاق و یکدلی بسر میبردند چون بیست و
پنجسال از ایام حکومتش منقضی گردیده بود کہ مسمی [illegible] بن کستوری نایر قوم تلنگہ بالیکار تعلقہ
گندرپی کہ شرح حالش ضرور افتاده بر سبیل اجمال میگارد مخفی نماند کہ رنگ پیل حاکم پنوکنده کہ او یکے
از برادران بیجے نکروالہ بود رقاصہ بهندو نژاد کہ حسن و جمال و غنج و دلال گزیده داشت از ایام دوشیزگی
بهمبستری خود پسندیده بخانہ خود نگاه میداشت و از بطنش دختر روجه آمده بود چون دختر بحد بلوغ رسید
مادرش در فکر شادی کتخدائیش افتاده میکوشید و بهمه کسان ملتجی بہم رسانیدن مطلب مقصود میگردید اکثر مردم
کہ نواح از نام رقاصہ ننگ کرده باقبال انیمغنی نمی پرداختند و در حین تردد بر همنے از قوم آچاری نام برگدائی
از کرناتک بانیکهات رسیده روزے بر دروازه رقاصه مذکوره سوال کرد کنیزان او را در اندرون خانه طلبیده
بمرد و مدارات پیش آمده مطلب خود باو ظاهر ساخت و بجا گیر و انعامات بسیار امیدوار کرده التماس بهم رسانی حال
از هر قوم کہ مناسب داشته باشد نمود بر همن مذکور بحرص مال و انعام قبول انیمغنی نموده مراجعت بملک خود کرد رفته
رفته بسمت چندرگیری چهار کروه از ترپتی است در انجا یکے از اولاد ویزیر سمبر ایل حکومت میکرد رسیده
نزد راجه انجا شخصے از قوم تلنگہ نوجوان نیکو سیرت نوکر بود و کستوری نام داشت بر همن مذکور از وورخورده مفصل
کیفیت ظاهر نمود شخص مزبور بهوس ملک و مال برایں سخن راضی شده و از انجا رخصت گرفته همراهش بپنوکنده

محروسهٔ خجند برآمده بعد بندوبست و ملاحظهٔ حال رعایا و ناظمان همه جا بدرگذکور رسیده اقامت ورزید تا
التماس کار پردازان خجند در سنه نهصد و سی و سه هجری تعلقه مع قلعه بجن جانب بیگ که خاص
رایل مردانا و کارآزموده بود و بارها کارهای شایسته بدو تخواهیش می نمود نظر بر ورش دایل براو بیشتر
مبذول جاگیر هژده پنجیری روانه گردید پس از فتح زمان این قلعه مع توابعش بتصرف قوم بیدر منتقل گردید
نامبرده قلعه کوهی را که از گل بوده شکسته بسنگ و گچ تعمیر نمود و باین درست چهل و پنجسال حکومت
درگذشت بعد از فتح بیگ جانب بلاد رخ عوش مسلط شده آئین حکومت درست ساخت و بدستور
برادر مامور بندوبست خجند گردید و قاعده سلاست روی ایشان چنان بود که در آخر سال یکبار در ایام دسهره
که روز عید بزرگ هنود است مع سامان نذر و تحایف لایق سرزمین و آنچه که نادرالعصر همه میشد و متعلقان خجند
میرسیدند بار یاب مجرا و نمسکار و دندوت میشدند و بار با خلعت و پان رخصت گرفته بجای خود میرسیدند
و بوقت ورود لوجنگ مع لشکر حضور طلب میشدند نامبرده بهمین ضبط و ربط شصت و هفت سال حکومت
کرده درگذشت خجند اولادان قابل امر حکومت و ریاست نبودند و اوقات خجند با وباش منتشی میگذرانید
آری از بنجاست که گفته اند ؎ هر کهنه گدا که نو تونگر گردد چل سال ازو بوی گدائی نرود ؎ پس زن نامبرده
متوفی بنی عم خجند بوتل نام را قایم مقام شوهر خجند ساخت نامبرده چند سال باین بهین کامرانی کرده
به یلغار اجل که بعد قتل لام راجه بوسیله بادشاهان اسلام بحکومت بیجانگر نامزد شده بود و نیز بسیر ملک راجه
رجوع بود چونکه آنهمه ملک بضبط اسلامیان درآمده رونق و رواج تازه یافت نایکندکور از عهد فوجداری

آزرده خاطر را طلبیده چیزی او روبرو آمد خود برخاسته دستش گرفت و همدوش خود بر بستر خاص نشاند
همه مردم چه از اقاصی و ادانی لاچار شده برخاستند اما بعضے کارکنان عمده از مراحم این حرکت بیجا که به
خاطرشان نبود از نوکر پیش دست برداشته رخصت گرفتند و بعضے نظر بزمانه سازی برای بعضی رضامند
شده مامور کار خود گردیدند باری خود و مادرش بر این عمل خوش و خرم شده بعیش و عشرت بسر می برد همدران
زمان زین الدوله خان امیر الامراء بیجاپوری با لشکر گران به بندر و بستر تسخیر مکانات و قلعجات از دست رای جهای
سرکش و بایکاران متمرد متعین گشته بمحاصره پنوکنده پرداخت راجه آنجا سکونت خود را مناسب ندیده
داماد را پیش خود خواند و روبرو بهر کهتر و مهتر بر سند حکومت آنجا نشانده قلعه مع توابع و محافظ
و مهر خاص خود باو سپرده نامه خطاب داده خود بطرف رای دیوگر که مرکان قلعه در پایان گهات است شتافت
چون متاثر مذکور رتبه خود بلند تر یافت بمردانگی و دلاوری کوشیده تا شش سال در اندرون قلعه محصور بوده
جنگید آخر باز آر خفقان که بیم شمشیر اسلامیان بر او مستولی شده بود جان خود در بازار مسلمانی و یقین پیش
که چهارده سالگی پسر مسند پدر را کرم شده و همه اعیان مملکت و سپاه را خوشدل کرده تا سر سال نبرد آرا گردید چون
سردار لشکر اسلام دید که ایام محاصره بامتداد کشید و تفتیح قلعه بهیچ نوع صورت نمی بندد فکر دقیق بکار برد و
بنا بر گفته فرستاد که این قلعه را بما بسپاری تا رسند محل کنند ربی مع توابع شش کروه اولاد تا کفایت
کند و تا ابد الدهر قایم باشد مرحمت میسازیم نامبرده را غنیمت دانسته بسپردن قلعه راضی گردید پس رسند محل
مذکور را بنامش فرستاده قلعه بضبط خود در آورد و نامبرده محل مذکور را استحکام داده سر را جگی بجا

رسید چند رقاصه براین معنی وقوف یافت بلا توقف وتامل آنجوان را بر در طلبیده بچشم خود دید و پسندید
حسن و شمایلش را نیکو پسندید و بشوهر خود هم از نیمعنی آگهی داد بعد چندی بادار غلام شادی پرداخته
دامار را برابر جان خود می پنداشت و ناز برداریش بیشتر از پیشتر می نمود چنانکه از اهل کار را بجا بسبب دامادی
بتعظیم و توقیرش نمی پرداختند نیمعنی براو ناگوار آمده پیش زن و خوشدامن خود از کسالت منزلت می گریست
واز ممرا بانت اعلی وادنی رخصت کاستی میخواست خوشدامن او متوهم شده بنا بر دفع و رفع رنجش دامار
براجه استغاثی گشته اصرار بیشتر نمود و از انجا که راجه بسته زلف عنبر آگینش و کرشمه غمزه عشوه چشم جادو
آئینش بود بر استبداد شش از جا رفته گفت من همه اعیان خود را بتعظیمش تاکید میکنم پس روز دیگر دامار را
بدیوانخانه خاص طلبیده کار پردازان و عهده داران مملکت خود را بگماشتش و بر خواستن بهر تعظیمش
فرمان داد ما بین بعضی اشراف القوم طوعا و کرها نظر بر ایماش قدری خمیدند و اکثر البشاشت اغماض نیمعنی
از جای خود حرکت ننمودند ظهور این طور علاوه خاطش گردید بلکه از اول زیاده آزرده خاطر شده مراجعت
بخانه نمود و از آب و طعام دست شسته بر بستر ناکامی دراز افتاد زنش هر چند بکرم جوشی هم آغوشی اختلاط
می نمود او بناه سرد و نرم آغوشی دلش را بی نشاط دید چون از گران جانی شوهر پیش مادر زاری کرد که پیوند
مستعد بیوگی گشته است تا مادر شگریان بپیرهن خلاصید و فریاد کرد که دامار من از دست میرود و در نصوص
زندگی من دخترم ناچیز میشود راجه بدلداری منظوره خود پرداخته گفت فردا فردا خود به تعظیمش
سر و قد برمیخیزم پس بموجب قرار داد خود صبحی دربارگاه عام همه اعالی و موالی را جمع کرده دامار

را جگی خود قرار داد و تولد جان نیز از محل مذکور طلبیده آورد و ملک را نی پائین بهین میدیه و دختر از
ملتنا سامی اشراف قوم ملنکه بفریبه ولیت باز دواج خود کشیده و دیولا نی خود بنا مش تفویض نمود چنانچه
نامبرده از آئین دادگستری و خلق پروری پا مر دیولا نی میپرداخت مخفی نماند که در میان ایشان بغیر از جهای
قوم ملنکه همین رسم و آئین است که پردهان اعنی مدار المهام ملک و مال اینها پدر زن پادشاه و همه مقدمات امور
دولت و بندوبست ملک و لشکر و صلح و جنگ با و تعلق دارد و مسند نشین فقط بعیش و عشرت میپردازد
شکار اشتغال ورزیده صوابدید خود بر حسب استرضای خاطرش میکند الغرض نا یژمذکور بدستور مسطور عمل
نموده هفده ایام پالیکار چیتل درگ بعزم انتقام برادر نسبت خود یعنی بوبل نایک برخاسته فوجی با آلات
حرب و ضرب آراسته کرده بتسخیرش روانه نمود چون نا یژمذکور از جولا نمردبو بمقابله برآمده فوجش را بیک شیخون
شکست داد پس از ان زمان درمیان هر دو نایره جدال و قتال سال بسال اشتعال می یافت چنانچه نایک
درگیته پیر کوچه بر کوه ملکال مرد که مکان وحشتناک غربی درگ مذکور رسته کروهی واقع شده و دیهه
زیر آن کوه بوحصاری سنگی کشیده پائین کوه بهامعمور بنا نهاد و دیولا نی پیرامون آبادی کجا شته مضبوط
ساخت و شش هفت هزار پیاده بسپرداری یکی از برادران خود در آنجا گذاشته بارها تصدیع با و میداد و اکثر اوقات
تباخت و تاراج ملکش میپرداخت تا آنکه نا یژمذکور از دست پالیکار مزبور بتنگ آمده به بسپا نایک
شهر بن هلی اتحاد قلبی پیدا کرده بحمایتش آسوه و پست و شش سال حکومت کرده بازار ی در گذشت و پسرش
نرسنگیته نا یژنام قایم مقام او گردید و او برخلاف ضابطه پدر و قوم خود کیشو اچاری نام برهمن را دیوان

وشکر کثیر از سوار و پیاده جمع کرده روز بروز ترقی نمود و بعزم ملک گیری برآمده رفته رفته در ظاهری
رسیده با شکر فرو آمد نایک مذکور بجای خود ایشان را کس فرستاده سبب آمدنش مع لشکر دریافت بسیار
گفت ما برای کار دیگر بسمت چندرگری میرویم و در اینجا دو سه روز مقام کردن ضرور افتاده نوعی دیگر بخاطر ما
درین صورت نایک مذکور که از عقل و دانش بی بهره نبود دانست اغلب که کار پردازان خفیه یا دوسازش کرده
فتنه را باین بهانه بپا ارساخته لشکری طلبیده اند بلا تامل و بی دریافت برهمه کار پردازان و ارکان حکومت خود
دست ظلم و تعدی دراز کرده بموجب بعضی ها را بقتل رسانید و بعضی را مغلول و محبوس ساخت بلکه همه
سکنا را زیر و زبر کرد لهذا نام او بپری بوملنایک یعنی دیوانه مشهور گردید ایشان بمشاهده این حال
یعنی تلف جان و مال سخت اندیشناک شده برجانهای خود ترسیدند و بایتر مذکور که منتظر چنین وقت بود
خفیه بالاتفاق پیغام فرستادند که نایک اینجا جنونی پیدا کرده بموجب میل و غارت خلق الله میکوشد
ما همه محض بپاس ناموس و حفاظت جان پناه بسای می آریم اگر هوس ریاست و حکومت این ضلعه داشته
باشید بهراسی باندک جمعیت اندرون بیائید و همه مردمان را چه از نوکر پیشه و خویش باشان و قدما را بیاید و الان
خود شمارید و در بنا بهیچ گونه تامل و توقف جایز مدارید بایتر مذکور التماس کار پردازان آنجا را از معتمدات
شمرده مع چند کس اندرون قلعه بنام ملاقات از نایک قلعه رسیده و بی فرو حمت احدی و ممانعت غیری قلاع
مع سامان و اسباب نایک دیوانه مشروح و چیزی خزانه بضبط خود در آورده او را بلا حرکت مقید ساخته
روانه کندپری نمود بس ازان وقت در گرصد در قبضه راجهای تلنگه بیجیوار در آمد تا او هم بخیال مستقر

آوردند هرگاه حاکم قلعه ادهونی را بهر تنبیه خود مستعد و آماده رزم دید ایلچی را مرخص نمود و تحایف بحضور
حاکم موصوف فرستاده پیشکش دوازده هزار روپیه سالیانه آنمحال را قضی کرده فارغ گشتند و از راه موضع هنور
مراجعت بدارالسرور خود نمودند بقبضه هنور رسیدند همدران روزها حضرت حسین صاحب نامی مجذوب رحمة الله
که ولی کامل و برادر خرد حقیقی مخدوم بابا حمید قدس الله اسرارهم چنانچه هر دو متعددایان دینگر در شهر
ارکات وثمانی در شهر کنجی آسوده اند و گوینده گفته است که در سنه یکهزار و یکصد و بیست و نه هجری رونق بخش
انجمن شده بودند و این هر سه برادر از نظر فیض اثر جناب والا حضرت امین الدین اعلی کجاپوری بامیر تبه رسیده
بودند و دو برادر عازم بامانکهات گشته این حضرت در قبضه هنور اقامت ورزیدند مایتر مذکور خرق عادات و
کرامات آنحضرت که بیشتر شنیده بود در این حال بچشم خود دیده امتحان کرده قصبه هنور بتصرف مایحتاج آنحضرت
گذاشت و مکان عالی بسکونت آنجناب تعمیر نمود و اکثر کرامات و مکاشفات آنحضرت در اینملک ظاهر و باهر والله اعلم
آنست که در آنجا گاو میش مطلق و دیگر سیاه ابلق و کبر این ماده گاو که شیر همین گاو می نوشیدند و نیز خنده آ
وسگ و طایران اقسام نوع خود جمع ساخته همه را در یک سفال آب دانه و طعام فراخوانیدند و نگاه داشتن انسان
میخواندند آنها هر جا که باشند بر صدای آنحضرت رفته حاضر میشدند و یک شمشیر و سپر نیز داشتند خود بر سر
مینهاد یکجا چهار گاهی بر سر عورت نگاه میداشتند و دیگر تبرک آن نیز عمل میفرمودند روزی ده خدائی یعنی
پتیلی که متصل آنقصبه سکونت میداشت و از درد اولادی همیشه غمگین می بود دو بار روی فرزندان آنحضرت
را بگهواره گذارده و اما پرورش می نمود پیش آنحضرت دست بسته میگریست پس یک نظر ترحم از همین سفال

مقرر کرده خود که آرام طلب و نفس پرست بود بعیش و عشرت و بازی مشغول گردید و باز در ایام چیتل در گوالیار
فوج کشی نموده در تاخت و چند دیهات و مواضعات اتصله را غارت ساخت و آخر بکشایش قلعه همت
گماشته بود تا نایز آرام طلب لشکر خود را آنچه که موجود داشت مستعد رزم ساخته بسرداری دلوای بغیر بردان خود
بنا بر دفع غنیم فرستاد و بهرین هلی والا مفصل عزم چیتل درگ والیار و تاخت و تاراج ملک خصم برگماشته
استمداد نمود تا او بجمعیتش برخاسته با لشکر گران بهانه سیر و شکار سمت هوچنگی درگ شتافت و از انجا
بر دیهات بسیون کوشه و انجی و غیره متعلقه درگ پیادگان را فرستاده مواشی طلبید و خانهای اکثر رعایا را خراب و
تاراج کرده چنین نایک درگ مذکور بر این معنی وقوف یافت از غنیم همقوم و دلاور طلبی و دلاور نشان اندیشناک گشته
از قلعه عزم باز آمد و بدار المقر خود برگشت و نایز مذکور بجای خود آسوده بهین تعهد و تماس بیست سال حکومت
کرده بمرض در گذشت پسرش بدد تیا نایز نام بر مسند حکومت قرار گرفت اکثر مردم گفته اند که نایز مذکور
قوی حشه بود و آنچنان فربهی داشت که از پهلو به پهلو گردیدن دشواری غیر نمیتوانست و بروز رکه بر درخود
دم صبحی از بستر خواب برخاست تقسیم شکر شکریه مینمود اما کار پردازانش دانا و کار آزموده بودند بعهده اهتمام
ملک و حراست کار خانجات بسهل ترین مے برآمدند چنانچه بعد چندی بفراهمی لشکر پرداخته بعزم ملک گیری برخاستند
و راجه بلا نیز بر فیل سوار گشته آلات کرلان حرب و ضرب برداشته و طرف شمال آنجا برآمده قلعه بیرالا
که ضمیمه ملکش بود قایم کرد تا محال مرکا که مشتمل بر سی و سه موضع بر ساحل جوبگری متعلقه سرکار راد هونی
بود و قلعه را آنجا برقرار و مدار ارکان ابله فریب نایز مذکور را لاضی گشته قلعه و قصبه جنک سیر در ضبط خود

بالا مذکور شده لقمهٔ طعام باو عطا فرمودند مثیل مذکور بصدق اعتقاد درست نیت لقمهٔ طعام متبرک را بکام
خود برد و باز وجه خود غسل کرده بصفای باطن تناول نموده شب بر بستر آرزومندی آرمید بفضله او لا بستر
بوجود آمد پس همون زمان طفل را گرفته حاضر شد آنحضرت فرمودند در حوضی که در همین صحن مکان معلی است باید انداز
بلا اندیشه طفل را در انداخت الله الله طفل یکشبه تبسم کنان شنا بر آب گیف حوض بمثابهٔ شناوران
قوی باز و گردیده بر کنار رسید و او را بجا گذاشته باز بپدرش سپرد و فرمودند که یکسال شیر ندهد باز امانت
باز سپارد میگویند که آب حوض مذکور شیرین شد و از زمان شناوری طفل شیرینتر گردید چنانچه او طفل را
بموجب ارشاد بعد یکسال حاضر کرد پس مو سر طفل تراشیده محمد کمال نام نهاده خود پرورش کرد و بعد وفات آنحضرت
که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری واقع شد مجاور روضهٔ مرقد مبارک همین گشته و بعد ازان
مثیل را نیز پسر و دختران بوجود آمدند و دیگر از نجمه النسا و قیقه ترک نام مرتبه در ان طرف فوج کشی
نموده بود بعضی ترارت کیشان لشکرش دست غارت و یغما گشاده اند رفته روضهٔ مبارک جراحات بردار گشته هر چه
که یافتند بجا گذاشتند حتی غلاف مرقد منور و فرش مرمر مع شمشیر و سپر کشیده بودند یکهفته همه مردان نوراً چشم و
بصار خود را باختند و دست تعاقب بر سر عقل و دل خود نهاده گفتند سر از اشکار انها بر نیمدن اطلاع یافته تقصیر
پنجهزار روپیه سالیانه نذر روانه نمود و اسباب غارت آنجا را مع شمشیر و سپر کشیده بود باز مسترد گردانید
اکثر اهل هنود معتقد آنحضرت اند بعضی از نام آنحضرت لیا جی خاک سرخ رو بخور آلوده بوشیده موها آویخته با جوگی
عود سوز که جهان میگردند و گدائی میکنند آنچه همه میشود از نقد و جنس بر روضهٔ آنحضرت نذر میسازند بعضی

کشنپا نامی بلجیو اری را اگرچه نامبرد مغلوب و محتاج بقوت و پارچه بود امابدانائی و اتراف تیای
داشت باز دواج خود درکشید و او را دیوان مطلق العنان مهمات حرات خود ساخت و سررشته حساب و کتاب
ملکی و مالی بهمت ایشان مفوض گردانید و او را باصطلاح ایشان پارچتی میگویند چنانچه دیوان بدین وسیله گویا
و بلال احتیاج و ناداری از چهره حال خود زدود از بخت و دولت کامیاب گردید بهر امر پیش اندیشی و دوراندیشی
تمام اقدام مینمود و مسند نشین بخاطر جمعی تمام عیش و خطوظ نفس را دوست میداشت با تفویض دیوان رزارت
عنوان تعدل و انصاف و غور رسی احوال رعایا پرداخت چنانکه همه ملک در عهدش خوب آباد و رعایا و سپاه خوش و
خرم بودند و چهار لک هون محمد شاهی بلا قصور بسرکارش میرسید و در زمانیکه ناظم حیدرآباد و بساط جنگ بساط
نواب حیدر علیخان بهادر عزم بندوبست کرناتک پایانگهات مصمم کرده فوج کشی نموده بودند نایب مذکور وقت را
یافته با سپاه بسیار کشنپا دیوان را بتاخت و تاراج سپاه دونگر عرف دیوگته که پنج کروهی غربی صوبه
گلهوتی واز راهی درک پست و چهار فرسنگ فاصله دارد حاکم آنجا قلعه ارپاش هی یکی از اولاد فاروق حاکم
قلعه ارکلبرگه شریف از حضور سلطان عالمگیر بقلعه ارپی مرحمت مذکور سرفرازی یافته نام آوری اندوخته بود و با
بچند سوار و پیاده اطراف و جوانب تاخت و تاراج درک قرائی مرقوم و اکثر اوقات تعلقات نواب جهاد پالیگاران
کنن تاراج غارت و تاراج نموده انچه کرد رشحه قلم شد غنیمت پیشتر هر چند تمامی پالیگاران جهاد وقت بدست
بهوگیر لاکها بر او فتحیاب شدند روانه ساخت نامبرده تدبیر علاج و شکنی ناگاه در حوالی مذکور شورش افزا
شده باندک سعی مردانه قلعه ارمذکور را مع توابع و زن و بچه بغیر همه متعلقان ابگرده قلعه را شکسته مراجعت

۱۳۰
۱۶۵

ے سب اگرچہ حاضر حضور شد اما سلطان نظر بسبزی قصور پیشتر کہ متہم بہ بغاوت شدہ و از ایام حکومت او
دو سال گذشتہ بود برابر برہمن ہلی و الہ اسیر کردہ مع خیلخانہ اش بہ بنگلور فرستاد و تمامی املاک بضبط
آصفان سلطانی در آمد تا ایام راجہا از میان برخاستہ شد و در حین لشکر کشی ہاردوالس بہادر ہمون جا
باشارہ سلطان مقتول گردید بعد چندی حصار کوہہای مذکور نیز از حکم سلطان شکست یافت و بعد تسخیر
قلعہ سرینگپتن و شہادت تیپو سلطان کہ در سنہ یکہزار و دو صد و سیزدہ ہجری واقع شد راج کپول نایر نام
بن بنکاجی اما دختر و نیکت پتی نایر کہ بالا ذکرش رفت و بحالت تباہ در قلعہ سرینگپتن بعد قتل خال خود
معتقد بعوارضی یافتہ بہوش برامت بمعمورہ ملکی درگ رسید و بتجویز بعضی خواہران و اعیان قدیم خود کہ خانہ
نشین بودند بمسند حکومت بیروتی خود جلوس نمودہ یکماہ کامرانی کرد چون آنہمہ ملک پالیگاری ناظم حیدرآباد
تقسیم یافت محمد امین خان عرب بضبط اینملک اجازت یافتہ رسید و نامبردہ را بدانجا سند ملکش از حضور امیدوار
ساختہ ہمراہ خود بحیدرآباد برد باز احوالش معلوم نشد کہ چہ شد و در سنہ یکہزار و دو صد و پانزدہ ہجری در
انقلعہ بتنخواہ لشکر انگریز بہادر از ناظم مذکور مقرر و مستمر گردید او نیز نہم در کیفیت بنای چک بالاپور
و راجہای آنجا کہ بجائی نوشتہ نیافتیم کہ در زمان سابق بسبز زمین جوگی گوداوری نام چرم دوز زیست داشت
و درم و دینار جمع در سر خرچ خود و اجداد خود نمود روزی از غروری جادہ دولت خواست کہ دختری را از زمینداران
اشراف قوم کہ بحسن و جمال دلفریبی می نمود باز دواج خود کشیدہ ہم بسبز سازد آنرا بجا کہ لالیان دختر صاحب عزت
و آبرو بود اینمعنی را باعث نقص عزت و شان خاندان خود ہا دانستہ وقت قابو شبکیر نامہ خود را در سر زمین

با مر وکالت نزد خود طلبید و مبلغ شصت هزار روپیه نقد بتری پیشکش مقرر ساخته نایژر مذکور را با زنجار اورده
نمود چونکه در وقت ضلعه درگ مذکور با و منتقل گردید راجه نایژر المقرر خود شده آنسو پیشکش مقرر سالانه
خود میفرستاد وکیل مطلقش بدانائی تمام که تسخیر قلوب اعیان دارا کین جرات نواب کرده همه را خوشدل او خواهی
کار خود ساخت و همره رکاب نواب بسر برده شریک هر مهم بود و در جنگ مرهته که در سواحل چرکولی واقع شده صدمه
عظیم بحال سپاه نواب رسیده یافته خود بدولت فقط از جان جعفرانان مهلکه راه سلامت پیمود و والا میان برادر نسبتی نواب
مقتول شد و میر علی رضا خان اسیر گشت کشتیا نیز زخمدار شده چندی بقید مرهته ماند بعد ازان بوساطت
وسفارش مراد الدوله عرض و معروض و مبلغ نذر نایژر مذکور رهائی یافته بخدمت نواب رسید و با نعامات شایسته
سلوک لایقه سربلندی یافت و در حینیکه نواب موصوف به تسخیر کوه گتی همت گماشت کشتیا بحضور عرض کرد
بحضور فرمان دهند با سپاه خود رسیده بقلعه هر یال که تهانه مرار الدوله محاصره کرده بسعی سه ماه مفتوح ساخت
بالغرض نایژر مذکور تا بین درست بیست و سه سال حکومت کرده در گذشت چونکه نامزد پسر ندشت کشتیا
بحضور عرض کرده و نیکنیتی نایژر بن راج کوپال را در شهر لاقایم مقام گردانیده نامزد تا بین عمل او داد
واز اصلاح کشتیا دیوان کامرانی نمود چنانچه تا عهد سلطنت تیپو سلطان حکومت ملک درگ بر او بحال و برقرار
ماند چونکه بعد انتقال کشتیا که در مهم بلاد نگر بحضور سلطان در گذشت پاپنا نامی شخص بجایش مقرر گردید
پس خللها در احوالات افتاده روز بروز آوازه شر آنحال انیکه تیپو سلطان در وقت مهم دهونی او را یعنی
نایژر مذکور را یاد فرمود او بتجویز رای وکیل نادان خود حسب الطلب حاضر نگردید بعد مراجعت ازان مهم نامزد

کنیتم مردم اطراف و جوانب را باعث پناه باشد پس تعمیر قلعه شروع کردند منجمله ایشان برادر کلان که از
آثار شجاعت و عالم پروری میخواست تحصین قلعه و آبادی شهر نوبندر مه خوکرفت و کارش با تمام رسانیده
همونجا سکونت ورزید چون قلعه حسب دلخواه تیار شد از نام پسری که مار بر سرش سایه کرده بود و چک بالا
نام داشت به چک بالاپور شهرت نمود و برادر دوم معموره یونکا که اولینک کوه را نام داشت آباد کرده
بازن و بچه خود همونجا قایم گشت برادر سیوم قصبه سکتور که بزبان حال داخل تعلقه پنکنور است
آباد کرده آنجا را اقامت گاه خود ساخت برادر چهارم دیون هلی را آباد کرد برادر پنجم بالاپور کلان را
آباد نموده رخت سکونت خود را انجا انداخت برادر ششم معموره هسکوته را آباد ساخته همی برآورد مخفی
نماند که بعضی تاریخ دانان چنان گفته اند که آنجا را هم بعد از انکه روزی وقت شکار شیری شغال را که سگ آن
نوع بود سیک یوز صفت را زیر کرده بود پسندیده قلعچه مستحکم بنا ساخت و مغرب رو پیدا تا لابی کلان بر کنار
دار المقر خود نموده بتسمیه اش قلعه نو است برادر هفتم در نانی قرار گرفت چنانچه اولاد نامبرکان در جه
بدرجه در مکانات موروثی خود بجمعیت حال و وفور اموال و اسباب بلا جگی حکومت میکنند و پشت
همان قاعده جاری بود چونکه بایام مرور یعنی در سنه یکهزار و چهل و چهار هجری نبوت ریاست بهامانی پسری
گوتلا که او دران وقت فرمان روای بالاپور کلان و یکبر از پسران آنها بود رسید و بآئین سر داران عدالت پیشه
و انصاف دوست ریاست مرکز و سپاه و رعیت را خوش دل داشت و خود را بلقب مخاطب ساخت همدران اثنا امیر
عادلشاهی عنبر از بجاپور رن چه خان مع شاه نواز خان دکهنی باراده تسخیر آنملک وارد کنن نولکه شد واز

گرنا تمک بالا کهات رسانیدند و آنها هفت کس بقدر وقت نصف النهار بزیر سایه درخت گوارا رسیدند و در
گهواره طفل را از شاخ درخت بسته گهواره جنبان می نشستند دران اثنا ناگاه از قضا ماری از بالا درخت
فرود آمده بر گهواره حلقه زد و کفچه را برباد کرده بر سر طفل چنبر سایه کرد مادر و پدر آن طفل حرکت مار را
فال نیک و شگون خجسته پنداشته در همانجا رخت سفر بگشادند و در فکر تیاری عمارات شدند چون در عرصه قلیل
از سعی آنها کار تعمیر با تمام رسید بخارا ها نامی نام نهادند که تمام بزبان کنهارا مارآباد گویند قریب
مذکور از قبضه شهدی در گنجا صله دو فرسنگ واقع است چون چندی ازین گذشت از حکام آنجا گندی
معتبر پیدا کرده در آبادی قریات و قصبات اجازت یافته مامور کارخجو و از نام کوه مشهور شدند اما از ناصیه
حال ایشان آثار دولتمندی و طرز کلان تری ظاهر بود تا روزی آنها بطریق سیر و شکار جانوران شکار گیر و
شیر شکار گرفته برآمدند و شکار کنان بجنگلی گذشتند که الحال قلعه بالا پور خرد در انجا بناست ناگاه
خرگوشی از انجا برآمد سگان شکاری تعاقبش نمودند هر چند بگرفتن خرگوش چستی و چابکی و هنر
شکار گیری مصروف کردند نتوانستند که غالب شوند آخر الامر خرگوش بر سگان جمله نموده از پیش خود
گریزانید و سگان چون پلنگ خونخوار بر زمین نعره حلقش بدریدند و شکاریان از وقوع این واقعه غرابت تعجب
گشته بر کیفیت حال صاحبان خود اطلاع دادند ایشان با یکدیگر مشاوره کرده گفتند هرگاه حیوانات این
سرزمین چنین جلادت و دلیری داشته باشند اگر آدمی در اینجا مسکن گزیند و اهتزاز خواهد یقین است که از
اثر آب و هوای مردانه این سرزمین دلاور منش و تهور کیش بر آید باید که در اینجا قلعه بنا سازیم و شهر آباد

یکطرف بندوبست کنان در رسید تا بهیر گوتله استقبال او کرده بهزار تملق و چاپلوسی مبلغ خطیر و جلا
بیشمار و شیرینهای اقسام که شکر دران نوعی بیشتر میشود چنانچه لشکر مع لوازمات لنگر یعنی
پیادگان با یراق و سوارلان با سلاح و فیلان با کوس و لوا و شتران با بردار و توپها با کارتاه و گاوان
و بالکیها با کهالا و غیره از شیرینی تیار ساخته بطریق پیشکش نذر گذرانید امیرالامرا مذکور از این معنی
بیش از بیش محظوظ و مسرور گشته حکومت بالاپور خرد و جولی کوتری بنده تولکا کنده و دیوان هلی برادر کال
داشته با انعامات بیسته سرفراز فرمود و بالاپور کلان را با چند دیهات و مواضعات داخل پرگنات صوبه ساخت
و لشکر جری بطرف سلکنه فرستاد که گفته اند که بیسونی گوتله حارس آنجا روز در حالت موتر شتی بنظر
خود گذرانید که استره موتر اشان خوب تیز و براق است بلکه از تیغ و تیر تیز تر بهتر است که لشکر را استره
بندان جمع سازم تا بر اعدا همیشه مظفر باشم پس تمامی سپاه جری و بارها جنگ آزموده را رخصت طرفی داد
از هر جا موتراشان استره بند را طلبیدند و مبلغ کثیر بطور مساعده بنصر یا محتاج آنها ریخته فراهم کرده تا بحدیکه
چهار پنج هزار نایان تیز استره کمر اجرات سکونت خود را سینما قیام زده روی بهر روزی مشاهده کردند زیرا که
حق آیت خود جمع کرده استره بندان هم قلعه اش را استره دان دشمن آلا آنکاشته مثل آئینه حیرت نما
شده بودند و بچنین سپاه خاطر خواه و رستمند جمام پسند اطمینان خاطر و استقلال بهم رسانده بلکه بر فوج نوملازم خود
نا نظر و با کوبان بود که لشکر بادشاه اسلام بالا مرا از خون آشام بر برقت او رسیده قلعه اش را محاصره نمود تا تمام
دنجا بغرور زیادتی تمام کرده استره بندان را جبرا و قهرا پیش انداخته بعزم صف جنگ بر فرق قلعه برآمد و بر قانون

رعیت کشی از دست کار پردازان معزول و مغلول و بیزار و زنار آنجا بیجی گوتر نام مقرر و مسلط گردید چنین
در دوازده سال از حکومت او گذشته بود فیما بین او و میسوریه مقاتله و مجادله روداد سبب خصوصیت بیشمار
اینکه رو بیدر که تله گهاو یرگهانام داشته و در قریه کاندل جنتا متعلقه بالاپور خرد بهو نمبلغ سرکار
غصب کرده منحرف شده ندو رو بفرار نهاده بگمنیر پاله پناه گرفته چنیر راجه برانمعنی وقوف یافت بپالیکار
گمنیر پاله پیام فرستاد که نفران مغرور محاسبه دار منند آنها را پناه دادن مناسب جنسان نیست و در نمعنی
ناخوشی از طرفین بظهور خواهد رسید و او باقبال انمعنی نپرداخته جواب سبک داد بلکه بدلاسای مغروران پناه گیر
بهوا خست کهذا کار بجنگ تیر و تفنگ سر کشید چنانچه راجه با فوج گران و اسباب جنگی در تاخته با هل گمنیر پاله
در آویخت چنانچه جنگ از هر دو جانب شروع گردید بوقوع اینحال نفران مغرور مذکور بی اطلاع او از انجا هم
گرنجته به پناه کانتیا دلوای میسوریه خزیدند چون این معنی بر راجه ظاهر شد از پالیکار گمنیر پاله صلح کرده
بجای خود مراجعت کرده بمیسور واله در باب گرفته دادن نفران خود و شرارت و فساد آنها ظاهر ساخته ترقیم
مبلغ هشت کانتیا دلوائی که بغرور جاه و یکدست سرنخوت لکاخ چرخ می سود از جوانش پهلو تهی ساخته
فرستادگان او را برانید پس درهمین بحث و تکرار صورت پرخاش نمایان شد کانتیا دلوای پیش ازین بهانه
جوی انمعنی بود بعزم تسخیر بالاپور مع لشکر در تاخت و اکثر مواضعات و دیهات آن سرزمین را بحار و ب غارت
رفته بمحاصره قلعه مذکور روندی کرده که انکوه در زمان ماتی بهیر گوره مع کوهیکه شمالیش بانداک فاصله
واقع شده است متحصن گردیده بود چون راجه بسبب کمی لشکر و بی اسبابی جنگ قلعه بند گشته به پناه حصار

مرد جهل او لا پسری که بجای پدر بر مسند حکومت نشسته موجب نفور اعیان دولتش شخصی را از خاندان او لیاقت ملک داری نداشت چک بهیر گوژه نامش نهاده بحکومت برداشتند و همه مطیع امرش شدند مگر زن گوژه فانی که وینگتنها نام داشت از اینمعنی ناخوش گشته براو خروج کرد و گوژی بنده را قایم گذاشت و آن زن موصوف بر اکثر بالیگار و گوژه مذکور غالب بود چنانچه وقت جنگ خود مردان وار دست بشمشیر متوجه حرب مخالفان شده بدفع آنها میکوشید تا آنکه فتحیاب شد همچنان پانزده سال سرکوب مخالفان بوده از خود بساط حیات برچید بعد او برادر خرد زن فانی را بها گوژه نام بر مسند حکومت گوژی بنده قرار گرفت و او در ایام حکومت خود یکتالا طرف جنوب و دیر طرف مشرق که پیش دروازه قصبه برشته سنگ واقع است اساس نهاد چند دوازده سال از ایام حکومتش بسر آمد بود چک بهیر گوژه حاکم همین بالا پور که از ایام تسلط زن مجنون فکر متوفی و برادر او دندلن حسد و حسرت میخایید خدشه انگیخته بفریب آنکه دختر خود را باو شادی کرده در همان مبرده را طلبیده در میان موضعه مسند کل و جیگان ملی قتل گنانید و گوژی بنده را بضبط خود در آورد و چهل و هفت سال حکومت کرده و بعد او یکی از برادران او جوگی بهیر گوژه نام مسلط شده حکومت بی نمود لاکن پیشه ظلم و جور بمرتبه اتم اختیار کرده بود لهذا اهالی ملکان اورا بعد بیست سال معزول و مقید کرده آنیا گوژه نامی را بر مسند حکومت بالا پور نشاندند او هم مابین سنه آمت روی پانزده سال بپایان رسانیده از جهان رفت بعد از فوت بهیر گوژه پسرش مسند آرا گردید و آه سرد از دلهای هر زن مجبور برآورد یعنی او هم ظلم و جور را نهایت آغاز نهاد تا بسبب همین خانه خرابی و

قلعه را بمعتمدان جانباز سپرد و مستعد حرب گشته جنگ انداخت و هر روز جوق جوق را از لشکر نواب
فرستاد آخر سپر انداز شده مرار راو را بکومک خود طلبید چنانچه راؤ مذکور با فوج خود رسید در پناه
گوری سنبده اقامت ورزید و بجماتیش اگرچه در تعلقات سرکار خداداد تک و دو میکرد و رعایا را
خراب میساخت امّا کار نمیکشود بعد چندی راجه بکل الوجوه عاجز شده بقرار رسانیدن هفت لک روپیه
صلح کرد و بایصال لک روپیه پیشکش سالانه راضی گردید و منجمله هفت لک روپیه قسط قرار
یافت چنانچه روز مقام دیون هلی یک قسط و بعد فایز شدن بنگلور دیگر قسط و بعد رسیدن
دارالسلطنت پنجم قسط آخر عاید ساخته از جان و مال امان یابد نواب هم برینمعنی راضی گشته از انجا
معاودت فرمود بنظور اینمقدمه مرار راو ایلغار کرده بصورت زوال دولت راجه در رسید و از ملاقات
گفت این چه بیدانائی صواب است که اولاکار فردوی از خیال خام خود آورده عاقبت خود بیکون هفت لک
روپیه بنواب چه نسبت بس بسیاری تا بحال همچون زر لشکر فراهم ساخته بلکه رئیس بیدانا و ناظم چندین
دیار وسیع سلطنتهای آنها کرده طبلهم و این همه ملک بالا گهات زیر نگین تو گذارم و دست از ته الحال همین
برای تو نیک است که این قلعه را تفویض سپاه ما بکنی و با جمعیت کار آزموده خود بلکه با تمامی خیلخانه و خزانه
وغیره کوه نندی را که حصن حصین است قایم کنی تا به بینی که من چه میکنم بس او نادان بر سخنان او فریب
خانه خرابی خورده از قرار و مدار برگردید و قلعه حواله راؤ فتنه باز کرده کوه نندی را قایم کرد چنانچه بتفصیل
اینمقدمات در نشان حیدری ترقیم یافته ازانجا بوضوح خواهد پیوست نواب بوقوع این واقعه غضب آلود

مستعد جنگ شد بعد چندی که لشکریان غنیم زور آور میشدند اندیشناک گشته عرضی متضمن لشکر کشی میسور
بموجب و تاراج شدن ملک باج گذاری و عزم تفتیح قلعه مستقر الخلافت خود بامین خان نواب صوبه برار
ترسیل داشته استمداد نمود چون نواب بفسخ عزم او بکانیتا نوشت او بزعم بوج و خیال باطل غنا نیامده
نواب جواب باصواب او را در جنبانیده بکار خود مشغول گردید نواب بغضب تمام بسه هزار سوار جماعت
باج گذار خود منظور داشته ایلغار نموده بیک حمله مردانه برفراز میدان پیادگی که دو کروه از بالاپور است
سر کانیتا بریده بنوک نیزه گردانده لشکرش تار مار گشته بمیسور شتافت و بعد وقوع این واقعه دولت و اقبال
دلوائیان میسور ایلاده تسخیر آنهمه ملک بهتر و زر خیز داشتند اما اتفاق دست بهم نداده نیز از تسخیر کت نام
شده هرگاه که حکام صوبه سرا را کوشش انداز و میسوریه زور آور و دشمن گداز دید سر از جواهر و طلا ساخته بنا بر رفع
کینه اش پیش نذر راج فرستاد سنه جنبان اتکار یکجهتی کردیده او طرا را ساخت و اگرچه پنجهان جیل و فریب عاقلانه
دم و دا نموده او را خوش کرد اما سر صدق بغرض راجه نشد و در سال حکومت کرده مسند را برای فرزند خالی کرده
پس از لختی بیاسای گوزه پیش مسند نشین اکرم کوه اگرچه بهوشیاری و کاردانی تمام و بخوشنودی خویش و بکام
و رضای خاص و عام کار فرمائی مینمود اما او هم از صدمه لشکر میسور غافل نشده قلعها را و غیره خوب
استحکام داده بود که نواب حیدر علیخان بهادر ترقی کرده بحکومت میسوریه بار با بجنگ مرهته لشکر کشی میکرد و با لیکن از
اطراف و جوانب که از سرکار منحرف شده بودند شکست میخورد بعد از انکه از بند و بست صوبه سرا فراغت حاصل کرده
در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری تسخیر چک بالاپور همت گماشته مجمع کشته دل از دست ندیده و بار

زره تلکای کنده وغیره بضبط خود آورد مثالیکه گرسنه بر خوان الوان نعمت دست یغما کشاید بفراهمی نقد
جنس و غلات پرداخت و رسد و مواشی برحسب قرار داد خود عایا شکر انگیز ساخته مولد الطاف شد چند بعد
کشایش قلعهٔ بنگلور لارد بهادر مضبوط باجنود خود از راه دیون هلی گردیده و عرصهٔ جنوبی بالاپور مضرب
خیام عساکر گشت و قلعدار و نایکوار یان آنجا پیش از دور در حسب الحکم حضور سلطان به تنزی کنده رفته
خالی گذاشته بودند قلعهٔ بالاپور بضبط در آمد بعد تقرر لک روپیه نذر سرکار کمپنی سنه قلعهٔ مذکور مع توابعش بنام
رام سامی نوشتند چنانچه نامبرده اجازت بندوبست خود یافته شتافت و تعلقهٔ دیون هلی و سلکته بنا لاین سامی مقرر
گشته او حسب الحکم کرنل موصوف سلکته را دار المقر خود ساخته بود و دنیکنی کوتره نامی یکی از برادران و یاران آنجا
کوتری نبده را از جنگ فتح کرده بضبط خود آورد و باتفاق برادران کار مرواکرد بدالحاصل چند رام سامی مستقر
ریاست خود بازیافت یاوری طالع خود تصور میکرد شش صد پیاده و چند سوار جرار و تجربه کار را بسر داری
یکی از برادر اعیانی خود که شجیع بود برای حفاظت قلعه روانه نموده خود بطرف تلکار کنده که در جنگل و کهستان
سخت واقع شده بالفعل دار الحکومت خود قرار داده بود چند روز دیگر لارد بهادر مرعوص بطرف انباجی درگ
کوچید سلطان در عقبش پا شنه کوب رسیده پیش قلعهٔ مذکور مضرب خیام و اعلام فرمود بعد دریافت یا جرات
مرقومه سپاه و الا جاه خود را بکشایش قلعه فرمان داد تا غازیان بر ایمن قلعه حلقه زده از اطراف جنگ انداختند
روز دیگر بی شکست و ریخت حصار قلعه یورش مردانه کرده بعد تلف هزار و پانصد جلادت کیش سلطانی قلعه
فتح کرده همه قلعگیان را تا تیغ کشیدند و بقیة السیف را اسیر کرده حاضر حضور ساختند پس جلادان حسب الحکم

چنین شیر تیرخورده چنان حمله مردانه نمود که باندک سعی قلعه مفتوح و لاوعالم خراب برجمع القهقری زرد رو گردید
نواب قلعه بند خایر و آلات حرب و ضرب تحکام داده میر علی رضا خان را بحاضر و کشایش تندی گذاشته
متعین فرموده بتعاقب مرار راه شتافت کوه مذکور بسعی میر موصوف تسخیر و لاجه برگشته بخت با صغیر و کبیر
اسیر گردید پس حسب الحکم خصوص مع زن و بچه لاجه در بنگلور محبوس ماند و از پسرانش دو جوان شایسته رهنمونی
بدین و اسلام کرده ابو الفتح عرف جان بخت تسلیم نمود و دیگر بنام صفدر خان بجمعیت حال و مال تا زمان حال
زنده است و برادرش بیجی گوتره نام پیش ازین تهلکه مع متعلقان و دیگر برادرزادگان و پسر لنگ خود از انجا
گریخته بپایان گهات پناه برد چندی در بنگاریاله و کالهستری و غیره اقامت جسته جویای وقت ارجاع خصومت
موروثی خود بود بکسالمنتهی چهار سال گذرانید اوقات بقیمت زیورگران بها و کسب راحت می نمود و
رعایای آنسرزمین بتقبیل و کشیر بنا بر سنگدلی و ستمکاری که دارند بلا اطلاع احدی خبرگیری اوشان منظور نداشته
الحاصل در حینیکه لازد ارل کارن والس بهادر امیر الامرا انگریزی بسازش ناظم حیدرآباد و کار پردازان پونا
در سنه یکهزار و دو صد و شش هجری بعزم تسخیر بالاگهات لشکرکشی نمود رام سامی و نارایین سامی پسران
وارث آنجا باستصواب استعانت کرنل الکساندر ریث بهادر عهد و پیمان درست کرده عهده رسانیدن سامان سد
غلات و اذوقه لشکر نجوکرفته اجازت بندوبست ملک خصوصیافتند و بطور دیگر متصدار ریاست بفراهمی
مردم پرداخته بهیئت مجموعی بر تعلقات خود مسلط شدند هرگاه در قلعه بالاپور نشستند سپاه سلطانی را بجنگ
نارایین سامی در انپور گده نصف کرنل موصوف باز رسیده فوجی حکمی میخواست و رام سامی بار بر دست و پا زد و لاوری و تهور

رعایا طرف غربی و جنوبی و شرقی آباد نموده پرگنه از توابع بیجنگر ساخت و محاصلش دوازده هزار هون
جمع کامل بود و مکانهذ کور را خوب آباد کرد و حصار سنگی بر کوه هیچه ریک بر ساحل جو کشیده نام برآورد غربیش
جوی مذکور شرقی و شمالی قلعچه معموره و بانبذک فاصله از معموره بطرف شمال کوه هیچه سنگیست و گرد و پیش آن
باغات بسیار و درختان بارجیل و پهنس و لیمو و سپاری و میوجات دیگر بوفور اندازا نجا ایسان رویه پیک فرسنگ
جربی آبادی سرے گپته که آنجا را بنام گپتنا پدر خود نامزد کرده بود واقع شده شمالیش قریب فرسنگ
بلکه زیاده سلسله باغهای میوجات و ترکاری و سبزی وغیره بلا فاصله است و همه شمالی زار و بفاصله یکه فرسنگ
شرقیش آب جوی هگری روانست و دیهات ادهونی جنوبیش دیهات تکل کوته محال بلاریست و اینهم سابق داخل
سرکار ادهونی بود منبعد براجه آنجا منتقل گردید رفته رفته تعلقه مذکور داخل سرکار مدگل که در جاگیر
همشیره ناظم حیدرآباد مقرر شده بود و بعد چندے من مضافات صوبه ادهونی ماند و در عهد حکومت اصفجاهیان باز
جدا شده بذمه گوتمکار آنجا قرار گرفت و مبلغ دوازده هزار روپیه خراج از انجا بصوبه ادهونی عاید میگردید
مجملا این است الحال تفصیلش ضرور افتاد اینکه چون نوبت ریاست آنجا به گوتم پتی گوتره و سوگوتره
که از اولاد کنچنا دو برادر بودند و باعتبار تمام بسر میبردند رسید گوتم پتی گوتره در زمان کنمراج برادر راماراج
پالکی نشین شد و قضیه فیمابین هر برادر یعنی کنمراجه و رامراجه بجرص ریاست دینوی منافشه و پرخاش
روداد رامراجه بسر او کوشمال برادر کشی نموده نامبرده همراه لشکر شش بوده کمر جهاد بر لنخواهیش
بر بست بعد انفصال مقدمه جنگ چون راجه مرحوم به بیجنگر نموده روزی سوار کنچنگده بغیر مسلمان سرکیه

قهر سلطانی دست و پای آنها را که جمله صد کس بودند به تبر عبرت شکسته یک یک را روانه ملک عدم
بعد مراجعت ثیپو سلطان بدار السلطنت که سپاه سلطانی در انجا نمانده نامبرده باز عامل خود را در انجا
داشته بعد تسخیر بندی گنت رام سامی بندوبست و اهتمام واقعی تمامی ملک خود نموده بر حسب قرار داد
لک روپیه راخه ترسیل نمود لا بعده ماه که مسند حکومت و بساط ملک را بی به نشست تنظیم و تنسیق خاطر خود
کرم نشده دفعةً فیما بین سلطان و لارد بهادر بتجویز دیگر شرکا طریق مصالحت و یگانگت پیموده شد و
بلاد بارامحل و غیره شرقی دار السلطنت که سر حد پائین گهات واقع شده واگذاشتن قرار یافت
ایشان بعنی نارائن سامی و رام سامی و وینکتگری گوتی نا امید شده همون آش سابقه در کاسهٔ قسمت خود
یافتند چنانچه از انجا بے مقصود راه پایانگهات سر کردند در ینولا بعد شهادت ثیپو سلطان که در سنه
یکهزار و دو صد و سیزده هجری واقع شد مسموع گردید که صفدر خان بندگو مع تولابعان خود و دیگران از
پائین گهات رفته همونجا بدیهی اقامت دارند لا از کار ریاست بے دخل اند او زیک دهم در حقیقت بنا
کنچن گنت و حکام انجا انکه در عهد کشن رایل آنے گندی والا عینے کنچنا نام از قوم تلنگ بلجیوار و
از طرف کنول که اصل وطن جد و اباء راجه مذکور است بان نواح رسیده حسب الایماء راجه برکنار اینطرف
جوار تنگ بهدرا جنگل تراشیده دیهی آباد و بنام کنچن گنت مشهور کرده گنده بضم کاف فارسی و دال
مفتوح هندی و حرکت ما بعد هوز باصطلاح آنجا ملک قریه را گویند و رسوم نازگوڑی یعنے حق سعی و محنت
انجا خود برگرفته رفته رفته تا زیست خود نسبی و سه موضعه بحسن تقرب و بلا بستی قول و قرار و خاطر داری

از کشت و عدل و انصاف و نیک نیتی و غربا پروری و مردم آزار شکنی خان سعید مشاهده کرده از اراده خود
فارغ گشت و مثل دیگر رعایا باجگذار بود چنانچه در آن زمان در روبست محاصل آن محل عاید سرکار میشد
فقط رسوم نارگوتری و انعام مرمت تالابها و میرسید فامادر اعتبار و بزرگی که داشت کسادی راه
نیافت رفته رفته بسفارش سیدی بابا بن مسعود خان صاحب صوبه هزار روپیه علیحده بخرج سبندی ضروری
بسبب کمی دران زمان بعضی بالیگار و حرامیان اطراف جمع شده شورش افزا بودند و گوژندکور بهادری
تمام مانع عبور و دخول حرامیان میشد در عین صلاح سرکار مجرا مرافعت غرض در ایام حکومت خان سعید فراغبال
میگذرانیده و در اوایل ریاست اصفخانیان در گذشت پنجاه و نه سال زندگانی براجگی و اعتبار
بسر برده بود پس از ان پدر کم گوژه پسرش قایم مقام پدر گردیده پنجهزار روپیه باهلکار صاحب صوبه نذر داده
خود مستاجر محل شده خاطر جمع گشت و همدران روزها سید کریم نامی دکن را بکنج گذه رسیده اقامت ورزیده
و نامبرده اکثر اوقات در تعمیر سکونت گاه و مرمت قلعه و تیاری باغها و آبادی سرکپه و حصار بندی قلعچه
آبادی مذکور و نشاندن اشجار میوجات و غیره و کثرت زراعت و نهر دوانی اشتغالها میداشت و بشان خود
آلائی و کردفروزیهای میکوشید صد و پنجاه سوار و پنجصد پیاده نوکر داشته بالآخر الامر چونکه در عهد ریاست
هدایت محی الدین خان حاکم ادهونی بخصومت طلبیده از انجا که معاملهٔ شان و شوکتش را بچشم پاکبین ملاحظه
کردن نمیتوانستند ترغیب اسیر و غارت مال و اسباب جایش نمودند چنانچه حاکم موصوف هم برانمعنی کوشش رضا
نهاده فرصت وقت مرحبت در اثنای ایجال نامبرده برانجا جا اوقوف یافته شبانه شب بخیمه ملازمان خود

که در لفظ زبان معرا از زیادتی بلکه مضرب خاص کیس کعبه نامبرده ضیاقت یکوقته خاصه و جمله اهالیین و عمده های
لشکر که قریب صد کس بودند بدمه خود کرفته از ماکولات و مشروبات لطیف و خوشکوار و میوجات همه با لاجنان
خوش و خرم ساخت که تمام عمده از لاجه سفارش کرده چنور و آفتابگیری و نقاره مع ساز نوبت عطا کرده
محل مذکور بطور اجاره استمراردای رعایتاً براو باز کذاشتند و هفت هزار روپیه نذر سالانه مقرر کرده عامل
و قلعه از خود را از انجا برداشتند نامبرده پس از فتح زمان سر راجگی بکذاشته در همجنسان خود بنام راجه معروف
کردیار غرض پنجاه و دو سال باین درست و عمدگی بسر برده در کذشت و خزانه بسیار جمع کرده داشت و
هفت پسر کوزه پسرش بعد پدر کلان تری کزیده ناسخ رسم و آئین پدر خود کردید چونکه مساعد ایام
موافق افتاد خزانه بزرکان صرف کرده دو سه صد سوار از اهل اسلام دکن و دو هزار پیاده نوکر داشته سر رام آوری
برافراشت بعد چندی شرکت دتا هری نایک کنک کری و الله ملک شولاپور و دیوکیر و تاخت و تاراج
نموده غنایم بیشمار و مواشی بسیار بدست آورد و کاه کاه سمت انکیر و کپل دست تعدی کشاده بیشتر
امتعه و اقمشه سکنای آن نواح بر خود حلال میدانکاشت و بسبب کثرت افواج بادشاهان اسلام بغیر امراء قطب شاه
و عادلشاه به تسخیر و بندوبست کرناتکین نامزد کشته با فوجهای سکین از یکطرف میرسیدند و کسر خاوند و حامی
رعایا و غربا بجای نمانده همه ملک برفته و شر کردید بوکلان تعلق مردم بصرف زر و مال آمیان لاجمع کرده
بتربت و قرب کاک و مساکن و رنجش خاطر خلق الله میپرداختند همچنان کوزند کور بارها ارادهٔ غارتی
و مردم آزاری در دل آماده داشت هر کاه که سید مسعود خان عادلشاهی بصوبداری ادهونی نامزد شده رونق

ابراهیم خان دهونسا نمود چند پیادگان را بتسخیر و ضبط کهنگ روانه نمود هرکاهکشیخ انصر سالمه
پیادگان مسطور دران نواح کوس و طنبور ملک گیری نواخت نامبرده با عیال و اطفال و سایر کارخانجات
قلعچه را قایم کرده از مردم پردل و ذخایر و آلات حرب خوب استحکام داده تا مدت سه ماه جنگیده چونکه نواب
بهادر خود متوجه انتسمت شده قلعچه را کرفت نامبرده دل از دست داده بدانای عاقبت خود نیکو ساخت
چه بی اندیشه مطیع فرمان بعد از تا نواب دوازده هزار روپیه از و کرفته بصلاح انوقت اجاره
محل مذکور بدستور سابق برا و بحال و مقرر داشته اولا با یک پسرش که مدکم گوژه نام داشت همراه لشکر
و بعد بفتوح شاه کوه گتی و مسخر مرار و بدطینتی چونکه معاودت بدار السلطنت پتن قرار یافت نامبرده را
مع پسر رخصت تعلقه اش فرمود از قضا در اثنای راه بعارضه پیچش بیمار شده بنجانه رسید بعد چندی بهمون
بهانه پسر دست عدم قدم برکشا دست و دو سال کاروبار کرد بعد فوتش زنش تنگمانام قایم مقام
شوهر شست زیرا که پسر قابل حکومت نبود تا خود پسر انجام امور ملکداری اشتغال ورزیده و به پرورش
طفل مقید و مامور شد اگرچه زر مقرر سرکار بمعرفت عامل بلاری بلا قصور میرسانید اما از نواب بهادر خاطر جمع
نبود بعد چندی مدکم گوژه پسر شش بعارضه پیچش و دیکر بلا درش زیر سایه مادر در تربیت می یافت بعد انتقال
نواب حیدر علیخان بهادر زن مذکوره از سرکار منحرف شده کار بمهابت جنگ بن بست جنگ ناظم ادهونی
هشت تا نیبو سلطان بعد ضبط و نسق ادهونی از راه همین مجال در تاخت و بکشایش قلعچه مذکور فوجی تعین
فرمود زن مذکور بلا اندیشه خود را با بانک بهمه بجمعیت مردم و خزانه عبور کنانیده جان بسلامت و پسرش که

وسایر متعلقان و خزانه و دیگر کارخانه وطن خود گذاشته روبتوس کردید بگوهستان سیولا پور پناه گرفت و
دو سه سال شرارت هر نوع و فتنه و اقسام خرابی برپا ساخته بتعلقه خود تاکید کرد تا احدی از رعایا قلبه برزمین
نکشید بلکه خانهای خود گذاشته جلا اختیار کردند و دیگر حرامیان وقت قابو دیده در وطن ادهونی رمدگل
خراب و ویران ساختند هرچند ناظم ادهونی بنعهایش او پرداخت اما اعتماد بر قول و قرارش نکرده هرگز نیامد
وقتیکه ناصرجنگ قایم مقام آصفجاه کردید مبرده ایلچی خود را مع هزار روپیه رمبعرفت مورو پندت
و سید ضوی خان بحضور ارساله آنظلم و جور خانموصوف و جلاوطنی خود معروض داشته سند اجاره محل
خود متعاقبه عدم مراجعت میوسوته خانموصوف حاصل کنانیده باز بجای خود رسیده بکاروبار خود مشغول کردید
و در مهم کرناتک بالا نکهات پیشتر از حوال شالی باریک بمودی خانه نواب ناصرجنگ روانه شده موصوف عنایات
والطاف کردیده بعد چندی بنام آوری و اعتبار تمام سر میر در ایام ریاست صلابت جنگ در گذشت چهل
و سه سال کار فرما بود بعد فوتش هنیاپتی گوتره پسر شش کلان تری گزیده بر طریق و دستور پدر قدم
برشمار و بتوسط سید محی الدین نامی ساکن کنچی گذه بنزد سید کریم که در اوان ریاست میر شریف علیخان
بسلسله جنگ بادهونی رسیده بدانائی و تجربه کاری منظور نظرش گشته زیب افزای مسند دیوانی شده بود
که احوالش از اورنگ سیوم مرقوم شد باشد بند و بست دیهات خود کرده بکاروبار فرمایش سرکار اشتغال
داشت و آنچه که زر سرکار از رو بیز مقرر میشد بلا عذر رعایا سرکار نمود چون حیدر علیخان بعد فراغ از کار
و بار سا و نور و غیره عازم این طرف گشته بعد گرفتن ده لک روپیه از شجاع الملک بسالت جنگ تعاقب

ایلچی خان

متمکن شده است اورنگ یازدهم در اصل حقیقت مرار او گهوتر پریه و ذکر کوه گتی انگه بعد بالاجی بسلطنت
بجاپور و انتقال سلطنت عالمگیر والی دهلی فیما بین ابنای سلطان مغفور موصوف بحرص حرارت و سلطنت دنیوی
مناخشه در افتاده کمر سعی در شکست یکدیگر بسته تا مرتبه که عبارت از دریه خدایان و زمینه الان اولکای
اورنگ باد اندوشیرازه جمعیت و سرگروه انقوم سنبهاجی ساهو بهونسله است که سند نگهبانی رعایای هندو
دکن بتقرر زر چهارم حصه از محاصل ممالک بصرف سنه بی اول از عبدالله قطبشاه بعد آن از حضور عالمگیر
غازی حاصل کرده بعد بهمین ذریعه سند آیو بهونسله بن سنبهاجی ساهو شورش افزای ملک کوکن و بجاپور شده
چه بسا جیها که با سلاطین بجاپور بلکه با سلطان عالمگیر غازی نکرد غرض بسر انش وقت لاغنیمت انگاشته
علم خودسری در اطراف این سرزمین برافراشتند و روز بروز ترقی نمودند معموره پونا و ناکپور و خاندیس را
دارالمقرهای خود قرار داده کامرانی میکردند و ناظمان دکن نیز که از حضور سلاطین دهلی به بندوبست این
صوبجات نامزد میشدند مجال انهدام بنیان دولت ایشان که صاحب حصه ممالک اند در خود نیافته وقت بحسب
اتفاق جنگ میکردند و گاهی از ایشان چیز میستاندند الحاصل بسبب اغماض ناظم دکن و بی بندوبست کارخانجات
و امرای ایشان که در هر صوبه باختیار خود خدائی دیگر میسازند مرتبه اراده بندوبست تمامی هندو دکن
بی فرمان حضرت غیر مصمم گشته چند امرای خود را جا بجا متعین تنظیم و تنسیق کرد چنانچه باجی سنگه بهونسله را
ملک تنجاور سپرده چوتهه آنهم ملک باو مرحمت کرده بود و در اینجا بعضی گفته اند که اصل وطن اباواجداد بهونسله
ناگپور است و عبدالله قطبشاه یکی از پسران ناگپور والا را تنجاور جاگیر داده بدستور سردار پونا هندو راوی

هشت ساله مسمی بهنیپ گوزه قصاره بهمون جابو اسیر آمد و تعلقه بضبط عامل سلطانی فایز گشت و قلعچه
حسب الحکم شکست یافت و زن مذکور را از انجا بو ساطت هری پنت بقریه مرشه سمت پونا شتافت
و طفل مذکور از حکم حضور بشرف اسلام فایز شده محتون گشت و علی مردان خان اسم یافته بدختر خانجهان
خان پسر دیسموکه کولار که او در ایام طفلی از زجر او استاد مکتب قوم خود بیدل شده برهنمای توفیق و هدایت
ایزدی بحضور نواب مرحوم پناه آورده مسلمان شد و نواب تربیت و پرورش او جهد بلیغ فرموده تا آنکه در
عهد تیپو سلطان بسر میران گشته بونامزد شد چونکه بعد تقرر آشتی فیمابین مرحته و سلطان که آن در سنه
یکهزار و دو صد هجری است چند دیهات این معمور یعنی سرکیه وغیره بهرپان خوری هری پنت بقریه جاگیر گذاشته
شد او زن مذکور را بتقرر یکصد روپیه در ماهه سوای رسوم زمین داریش باز روانه آنجا نمود و زن مذکور
چندی در سرکیه سکونت داشته بعد ازان بسیار آخر سند اجاره و تاکید و الکداشت آنجا موسوم عامل از
نزد مرشه مذکور طلبیده آمد دیهات بضبط خود آورد و بر دروازه قلعچه نوکران خود گذاشت قلعه را نیز از
هراسان شده برای حفاظت خود تا موصول تاکید حضور طلبی سی چهل مردم را نوکر داشته بعد زن مذکور
برعمل شرسیده پیادگان خود را فرمان داد تا بر در خانه قلعه را شکسته زنان درین قلعه را که پر و آبده بود
تیر تفنگ خورده ناکام مرد و خود بفکر نشست بعد قتل تیپو سلطان چونکه آن ملک داخل سرکار رسید زن
مذکور محاصل تعلقه خود تحصیلدار ادهونی سپرده از سال یکهزار و دو صد و پانزده هجری بگرنل
طامس منرو صاحب که ناظم آنجا بود مقرر گشت ملاقات کرده استمالت خود گرفته مرطیع و منقاد بجای خود

رسیدند دولت را و ناموس را گجندر گذه جاگیر داد و گوپال را و را تعلقه سنوور که پدرش بسعی مردانه ازد
بیدخان تسخیر کرده بود جاگیر داد امرار را و دو بهونبک را و را بخشان شرخیل مقرر کرده تربیت مینمود
چون بعد چندی اینها ترقی کرده پیش آمد کار یافتند و ملک گجندر گذه بر اولاد او مقرر ماند
و اکنون اینها در بنیان حرکت نواب سعادت الله خان نایط ناظم ارکات خللها افتاد شرحش بر سبیل اجمال
آنکه بعد انتقال ناظم موصوف نواب دوست علیخان بصوبداری ارکات نامزد شد بسبب سرکشی داماد او
یکی حسین دوستخان عرف چند صاحب طاهر بایالت صوبه تنجور عرف ترچناپلی نامزد شده منگارانی نام
زن همشیره زاده ترلنایک راجه مدهرا را بلطایف الحیل فریفته و بعدم لیاقت و ریخش خاطرش بر کلام الله
قسم خورده همه ملک بقبضه اقتدار خود آورد آخر از پاس قسم کلام الله هم برگردید از خسر بزرگوار نیز
راه بغاوت و خودسری پیمود و بتری صاحب و صادق صاحب هزاری همشیره زادگان خود را که بفوجداری مدهرا
و ترناولی مامور بودند با خود متفق ساخته بست الله نواب حسب الخواه خود مبلغ زر نقد و اجناس
کرده بغرض تهیه لشکر و آلات حرب و ضرب بساخت و دیگر مرتضی علیخان صاحب جاگیرداری ویلور بدستور هوس
ریاست و نظامت ارکات در سر داشته حیله ها انگیخت هرگاه که صفدر علیخان بنیابت پدر زر سرکار
طلبیدشان بلیت و لعل میکذرانیدند بلکه جواب صاف میدادند که نوکر باز رکجا است اگر خواهی سپاه و تیغ
حاضر است آخر کار و بار ملک بفساد انجامید و سعادت نواب ارکات بشامت حسد و بغض بشقاوت مبدل
گردید اعنی خان صفدر بلا اطلاع پدر بفتح سنگ ناظم پونامکتوپی متضمن لشکرکشیش بصوب ارکات ترقیم و

امیر هراول لشکرش را که ملقب بگهوژ پرتیه است به بندوبست ملک بالاگهات و پائین گهات نامزد کرده
گجندر گند مع مواضعات در وبست بصرف خرچ محتاج و سبندلیش جاگیر داده روانه نمود چون نامبرده
از بجاپور مرخص گردیده بجاگیر خود رسید بفراهمی چند قزاق و اوباش بموجب بهانه مبلغ چوتهه باشکاران
و زمیندار ملنی و قلعه داران پائین گهاتی را از دست میرسانید و تمامی خلق الله را میرنجانید و بارها بسبب
اکثر منصبداران و جاگیرداران و نایبان پادشاهی صاحب حشمت و دیندار بعضی لشکر مرهته که سپاهش
خرابی حال خلق الله میپرسیدند از دست ایشان شکست فاحش میخورد چنانچه کتاب شان جدیدی دال
برانمعنی است لهذا انهمه ملک برار قرار نگرفت القصه نامبرده مذکور چندی بحسب ملک گیری دست و بازده
اسپ بنجاره اجل گردید و هندوپور که زخم پنوگنده است آبار کرده اوست پسر کلانش سدهوجی گهوژ پرتیه
کلان تری گزیده مسند آبای پدر گردید و اولاد و برادر کریه مسمی به سنبهاجی و دیگر رسیوجی بعضی تالیف
قلوب ایشان و سرداران لشکر خود مقرر کرده کارها گرفت و زنی را از قوم خود خواسته بود از وچهار پسر بوجود
آمدند نخستین کوپال او دیگری دولت راو سیومی مرار راو چهارمی بهوجنگ راو پیش از رسیدن
ایشان بسن تمیز و دولتمندی و شعور ملک نانی از قضا سدهوجی پدرشان از بهر تسخیر ملک عدم شتافت
تا خواهرش سکنا بای نام برادرزادگان را اطفال بازی و جاگیر برادر را خالی یافت عهده ملک نانی بذمه خود
گرفته بفراهمی سامان جنگی پرداخت و بلباس دلیران قوی بازو برآمده از پالیگاران بالاگهات و بعضی
منصبداران صوبه سراوار جاگیرداران پائین گهات زر چوتهه میگرفت چونکه برادرزادگان سن تمیز

شتند آه از دولت دنیا محروم رفتند و چند اصاحب که محصور بعد شستماه در زندان نمانده بسبب
دعدم کومک قلعه بمرهته سپرد و خود با اهل و عیال و عابد خان نامی پسر شریف علیخان ماداسیر آمد
پس مرهته کامیاب گردیده قلعداری و صوبداری آنصوبه بنام مرار راو مقرر کرده خود روانه پونا گردید اما
چند اصاحب بلامع اول بغول برد و مرار راو کامران گشته بهوجنگ راو برادر زنده سر از اشکر نموده کار زاری
سیندو و صفدر علیخان آشوب جهان بعد مرهته فارغبال بنظامت ملک ارکات بهمراحمت غیری
همت در گماشت و خان دیلوری که برادر نسبتی حقیقیش میشد منتظر روز بدش بعد و بقتل او قابو نمی
تا شبی که حیات مستعار صفدر علیخان آخر شده بود بروز عید برای مبارکباد نزد همشیره خود نهارفته از
اتفاقات قضائی شب همو نجا مانده بود در شیرمادر شوربای مرغ زهر هلاهل آمیخته نوشانیده بلکه همشیره
او بپاس خاطر شوهر از دست خود پیاله را ست کرده فرستاد چنانچه او بعد آشامیدن شوربا قی کرده بمعلوم کرد و
یقین بسته داشت که برجان خود کمر بسته اند بیمجابه بر دولتاب داده گفت که این شب آخر بسحر خواهد رسید
چنانچه این سخن بسمع خان قلعه رسید ترسید که فردا بر خود چه خواهد گذشت تا چند بکتر پوشان را با سلاح همشیر از
مستعد داشته بود با حسن رضا خان برادر نسبتی خود فرستاده بر بستر خواب که او هیچ سلاح نداشت بدون
پیکدان اجا خر بلا قتل کنانید اگرچه خان مقتول هم دست و پا جنبانیده دو سه کس را مجروح ساخت اما در
بی سلاح کمتر از پیر زنست از قضا مهلکه جان بر شان نتوانست پس خان قاتل خود ظاهر گشته
کامیاب گردید و از پسران خان مرحوم که سه اقبال مند بودند محمد سعید خان نامی را که یازده ساله بود همان قاتل

تبلیغ ... مرحمت ایمعنی را مغتنم وقت انگاشته بتیز دندانی تمام بکار پرداز را گهنو نامی بجمعیت
وپیاده درتاخت وبسوئه ورآمده سکنائی مرار لاوو بهوجنبک راو را باده هزار سوار و پیست هزار پیاده
باخود گرفته بتاراجی ملک کرپه پرداخت وغارت کنان وآتش زنان تا رای چوتی رسیده بود که نواب حسب علیخان
از تاخت مرحمت خبردار گردیده بچهار پنجهزار سوار سبقت کرده برگهاٹ وامپجر و مقابله گرفت آخر بهمین گهاٹ
از دست سپاه غنیم بقتل رسید وخان صفدر باشکر بقیة السیف در قلعه ویلور پناه گرفته دارالامارت حواله
غنیم نمود واشاره بزدوگیر چند اصاحب ساخت تا اوکه نواب آنجا را قتل کرده خود منظفر شده بود حسب الاشارات
خان فتنه آیات دارالامارت را دستخوش تاراج کرده ماندند گرد بلا انگیز طرف نتهر نگر شتافت وسکنائی
در هر امور خوش آمد گوئی و اغوا ریائی را وسیله خود ساخته در ترقی برادر زادگان میکوشید و برادران خود او
که سنهاجی و پرسوجی نام داشتند علیحده پیش از ین از رئیس پونا رخورده با دولتخواهی صاحب شکر شده بودند
غرض سپه سالار شکر پونا مرار لاو را بطرف پالیگاران و منصبداران کرناٹک روانه کرده پیش مذکور با شکر
وفور اطراف وجوانب ارکاٹ بخاک سیاه برابر کرده در عوض زر چوتهه تمامی جان و مال خلایق گذشت بدست
داده با مبلغ خطیر وغنایم کثیر از راه تجاور داخل شکر گردید الحاصل چند اصاحب محصور گشته مستعد رزم
وقتال همیشه زادگان خود را از تراویلی و مدهرا بکومک خود مع سامان رسد غلات طلبداشت چونکه هرچند صاحبان
مع سامان لشکر وقوه لشکر تا بدندگل رسیدند مرحمت خبردار شده امرتاراو امیر هراول و مرار لاو را با هفتاد هزار
دفع آنها نامزد ساخت چنانچه در سولکوتم بین الفریقین جنگ واقع شد بقضای ناگهانی صاحبان جانی قتل

وقلعه دار را بانواع عذاب و خرابی ناحق و نارو اکشت و خبر تسخیر قلعه بصاحب خجسته فرستاد پس او بندر
رفته کوه را پسندید و در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری طرح عمارات خوب ساخته خوب مضبوط کرد و
بفراهمی دم او باش و چند سامان خاشن ساخته خیال بند و بست کرناتکین در سر داشت تا آنکه بوساطت
بعضی امراء دولت مرهته از بالاجی راؤ نانا که بعد انتقال فتح سنگه وارث مسند پیشوائی گردید و پدر خود بسیرا
و دلاور آن دولت بود که خود سال بود در قلعه ستارا قید کرده خود علم سرداری و سرنخوت برافراشته و بضبط و نسق تمامی
ملک دکن بلکه هند میخواست سوال کرد که زرچوتهه بالاگهاٹ و بائین گهاٹ برخود معاف نماید و کاهی هر گز بان سمت
لشکر کشی ننماید بجز اصغار یعنی بالاجی راؤ نانا غضب آلوده شده گفت که الله الله مرارا و چنین حوصله
کرد و اینقدر زور آورد که زرچوتهه از ما بگیرد خوب است ما خود رفته مبلغ خاطر خواهش ما و خواهیم رسانید
پس باحضار امرا خود و اجتماع عساکر فرمان داد که مرارا و بدریافت این خبر بغرور و پوچ و نخوت یعنی بیست هزار سوار
و سی هزار پیاده فراهم ساخته مظفر خان گاردی را که هفتش هزار مرد دارد با توپخانه و اشتباقی خود
ساخته سمت سیاؤنور نهضت کرد مجید خان سیاؤنوری با خود همداستان کرده مستعد صدال و قتال گردید و
بالاجی راؤ نانا نیز بعد تقرر صلح فیمابین صلابت جنگ را او موصوف دوا گذاشت ملک بمقتالک روپیه
و سند پسر ان شهر بجاپور و دولت آباد و صوبه سرا موصوف صوبه الان آصفجاهی حاصل کرده مستعد بند و بست
اطراف بود بر تقدیم مرارا و خندیده چنین پیغام داد که سیاه زنبور تو امان یافت بصوب سیاؤنور خراسد
و فیمابین هر دو لشکر در سواد جونگلیت آویزش نمایان رو داده آخر بعد خورد و خواب بسیار از انجا که لشکر نانا

یزید خصایل از دست یدان خان جمعدار جاهل که پیش قبضه خنجر او سپر بود در بزم شادی با قر صاحب میر بخشی
ارکات در کنار حرامزاده خان بهانه ما هیانه اولاد وسیله ساخته قتل کنانیده و دیگران را نیز از زهر چشم جهان
انیهمه فتنه و فساد آلنی شوم طبع و خرابی ملک از دست قزاکان مرهته معروض نظام الملک آصفجاه که بهندو
بلاد برهان پور و برار متعقد و مامور بود گردید در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری ساز و سامان جنگی و
لشکر بیحد سمت ارکات نهضت فرمود و انفاذ خانه برانداز یعنی جلاد نسبتی برادر و قاتلان پسران بی
پدر را
باوجودیکه از فعل خود انکار کرد ملامت و چشم نمائی و نفرینها کرده مبلغ خطیر دیت صفدر علیخان از و گرفت و
سوای این تقصیرانه علیحده وصول کرده طرف نهرنکر در تاخت و سعی چهار پنجاه قلعه از دست مرارراو گرفته داخل
صوبه ارکات نمود و انورالدینخان گوپاموی را که پدر محمد علیخان سراج الدوله شهامت جنگ والاجاه بود
بایالت صوبه مقرر کرده برگردید مرارراو لامع بلادرش که صرف حق نوکری ناظم بود نپادا کرده بود و اگذاشت
تا بملک خود برود و خود مراجعت بحیدرآباد نمود مرارراو مذکور از قید رهائی یافته بسنبو در آمده چندی آسوده دران اثنا
قلعه ارگتی که میر عابد خان نام کشیر الاولاد بود انتقال کرده پسرش بجایش مقرر گشته بندوبست قلعه وغیره
نموده دوزنا را که از زمیندار قدیم آنجا بودند معزول کرده بود پسرانشان را فتور و حرامخوری پیموده
خفیه بمرارراو مفسد نوشته فرستادند و به بندوبست قلعه ارگتی التماس کرده استدعا فوج نمودند تا او
که جویای چنین وقت خوش و مستدعی ترقی دولت خود بود شخصی بالی خان نام را لامع لشکر فرستاد چند قلعه از
جمیع وجوه پنجبر بود از طرفی که دغا بالی رهنمائی کرده بود خان مستعد عبور و صعود کرده قلعه کوه را متصرف گردید

وتوپها معاودت کرده مورد الطاف و نوازشات و انعامات و تحسین بیغایات شدند پس ناظم بوبا بر احتمال وقوف
یافته دانست که سرداران لشکر اتفاق کرده با عانت یکدیگر سعی مینمایند و بدین تلف هزاران هزار مردم تباری
مغلوب نخواهند شد تا ضلالت جنگ را در غلانیده طلبد اشت چون او با پنجاه هزار سوار و چهل هزار پیاده و
موسی بهوسی فرانسیس رسید گوشهای و توپها کشیده در یکروز پنجاه هزار گوله پرانیدند و محصوران را چون برگ
کاه و هیمه تار و مار ساخته هنگامه روزکشاکش برپا کرد راه فتنه باز بر مجیب خان افسوس دمدمه و فریب خورده
سلسله آشتی جنبانیدند و بعضی امرای قوم مرهت را از طرف خود بسفارش برداشته راه مصادقت و یکجهتی
پیمود و بساط مخالفت در نوردیدند تعلقه گنتی و سنده را حاصل کرده بجای خود آسوده بهر جنگ را و برادر
خود را با چند سوار و پیاده متعین کرنا ناکرده بود و در ایام حکومت نواب جنت مکان خان ناظم صوبه سراوقت
را بکام خود یافته پایگاه را با جگذار صوبه مذکور را بر غلانیده فتنه را بیدار کرده خود در میان سنبهای جرات
در تاخته کوبانک سر از دست رستم گری و الله کوزی کنده از دست انتپور والا کرفته کامیاب کردید آخر
در همین ایام چون حاکم صوبه سرا را نرم تر از مادر و پدر خود دید پرکنه پنو کنده و امرا بو طرف صوبه مذکور بضبط
خود آورده کامران و مغرور کشت پس آن حسب الطلب نواب محمد علیخان سراج الدوله ناظم آرکاٹ با ستصواب
واتفاق نند راج کار پرداز میسور چونکه چند اصاحب نایط بعد قتل ناصر جنگ بمحاصره قلعه تنجور پرداخته عزم
استیصال سراج الدوله در دل مصمم داشت بکوشش همت کاشته رسانیدن سامان سد رغلات و ادویه بقلعه دنگر
سد راه مذکور بهمت خود قرار داده بود و بعد قتل صاحب مذکور نواب سراج الدوله چون نند راج را بفریب عقل

از دایرهٔ حساب بیرون بود بهزیمت بسپاه مرارراو ورد و چنانکه امید لنگ گذاشته شهرسا و نور را پناه
دولت و جرأت خود ساخت و اطراف بتیرپها بنا کرده سر راه خصم از توپ و بنادق و تیر بر بسته بود اگر چه
بارها لشکریان پونا حملهٔ شایان و تهدد شایان بعمل آوردند اما لشکریان مرارراو و افاغنهٔ سا و نور طرح
از دست نداده با استقامت تمام جا گیر شده بودند تا آنکه روز هفت هزار سوار بر تیری کلان کمپنی در وا
شهرسا و نور احداث یافته مردمان مظفرخان کاتدی در آنجا قایم بودند بورشها کرده بجانبازی تمام سپاه را
از خندق جهانده بر اهل شهر شورش قیامت ریختند و اکثر آنها را از جان بوده توپها از قلعهٔ بتیری کشیده
بر دندرا و محصور و ناظم سا و نور فیل سوار مشاهدهٔ جنگ و جرأت سپاه خصم مسکر دند مرارراو گفت آه
نوبت تاراوجی دولت ما با ینقدر رسیده آلات حربی نصیب اعدا میشود و سپاه نمک حلال ما خوب طریق حلال نمکی و
جانثاری بجا میاورند ناحق چنین کسان را از خود رنجانیدیم بمجرد شنیدن این سخن هر جمعدار شجاعت شعار که یعقوب خان
و حبیب خان نام داشتند و نوکر مرارراو بودند با سه صد سوار خونخوار سپاه جهانده پیش مرارراو آمدند و
گفتند ای مرد بی حمیت بی شرم تو خود لباس زنان پوشیده و بر جوانمردان جانباز دم نامردی میزنی بپن جرأت و
انگیز نا پس هر دو برادر مع رفقا خود بر سپاه خصم چنان حمله صف شکن آوردند که از دست اوشان بغیر سپاه
غنیم جز فرار و عجز کاری بر آمد چنانچه توپها گذاشته قدم گریز بر گشادند و هر جا برادر با همراهیان خود
شان نموده که بخوت و غرور جوانمردی از چهرهٔ حال هزیمت مال آزرده آنها را بی ناموس ساخته در
ناز پروردهای خود جراحتهای سر خروی بجا داشتند و اکثر رفقای خود را تیغ اعدا گذاشته مع اسباب منهوبه

او هوئی راه موافقت و مرافقت پیموده بهانه مرحبت چنین در سنه یکهزار و یکصد و بهتاد و شش هجری نبوی
مادهو راؤ بن بالاجی راؤ نانا فوج کشی نموده راؤ مذکور هراول لشکر خویش شده به ترتب و مرتب ملک خدادادی
پیوسته و در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری هرگاه ترمک راؤ و مامافوج کشی کرده راؤ مذکور نیز با استقبال شتافته آورد و پیش از حدوث چشم زخم عظیم که عبارت از مقدمه جنگ جرکولیست وکلای نواب از خود
ترمک راؤ و مامارا بصلح و رضامندی صاحبان سابقه بوده راؤ مذکور کار شان بهم و درهم کرده صدمه عظیم تر رسانیدند چنین
در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری نواب محمد علیخان سراج الدوله بعزم تسخیر بالاگهات بمدد جنرل
رسمت و کرنل و ڈبهادر مصمم شده بصرف زر بسیار راؤ مذکور را نیز بقرار ده لک روپیه بعهده بست خود
رضامند ساخته طلبیده بود چنانچه راؤ بهانه جو با لشکر خود سیر چندی شریک رزم و بزم نواب محمد علیخان بوده
درهمون ایام قلعچه ونیگت گری کوته که بالای گهات تل پی سه کروهی واقع شده و در علاقه پالیگار چارگل
متعلقه انبور گنج بود بیک شبخون مفتوح کرده بضبط خود آورد و تهانه مستقیم گذاشت آخر در سنه
پرگنه نرسی پور م متعلقه کولار در یک شبخون حیدری جمعیت او با جمعیت نواب محمد علیخان تاخت و تاراج
کردید چنانکه راؤ ملمات آباد مجروح شده انتظار فرصت هم افواج باز نکشیده راه گنتی سرکرد همچنان اکثر اوقات
بر قلمرو پالیگاران با جگذار نواب مثل راجای درگ والم ورتن گری والم انتپور والم وغیره بر ترغیب ناظم آباد
هر تاخته ملک ویران انسان و حیوان را پریشان و حیران میساخت و وقتیکه ابراهیم خان هونسا امیر
نظام علیخانی صاحب جاگیر سرکار زمل از حیدرآباد و تا یام حمله از طرف بونا که بسیاست جنگ راؤ بونگ

دور بین بے نیل مقصود برگردانیده و این قضیه از کتاب نشان حیدری مشروحاً مبرهن خواهد شد راو مذکور
مایوس شده بود اما با میدا خذ مبلغ زر کہ محمد علیخان قرار کرده بود چندی ماند آخر همراه عبدالوهاب خان
نصیر الدوله برادر محمد علیخان از فراسیس در میدان تعلقه تروادی جنگ کرده بهو جنگ راو برادر کشته شد
و مبلغ نیز برحسب قرار تمام نرسید حیران و ناکام برگردید چند در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری حیدر
علیخان بهادر بجهات بسالت جنگ صوبه سرا فتح کرده تمامی پرگنات آنصوبه بجز قلعه میر علی رضا خان گذاشته
در سال دوم آن بتسخیر چک بالاپور همت گماشت راجه آنجا به پیم شمشیر حیدری بمرار راو پناه برده
بکوبک خود طلبید چنانچه راو مذکور با پانزده هزار سوار و پیاده استمداد او الاهم مطالب خود نیافت و
گوتری بنده راو را خود ساخته بهرج و مرج رعایای ملک محروسه خداداد می پرداخت راجه راکه از خصومت نواب
خرابی حال خود تصویر میکرد صلح کرده و بقرار رسانیدن هفت لک روپیه بقسط فهمانیده بعد اشتغاله و فتنه باز
فریب داده از آشتی برگردانید و در قلعه بالاپور تهانه خود نشانده راجه را روانه نندی گنت ساخت نواب بهادر
بر انیمعنی واقف گشته فوراً برگردید جبراً و قهراً قلعه را تسخیر کرده بمقابله راو مردم آزار رو آورد او طاقت
مجادله و مقاتله در سپاه خود ندیده بکوتری کنده شتافت نواب بهادر گوتری بنده فتح کرده بر لشکر راه منهزم
که نکوتری کنده خیمه و خرگاه آراسته بود بخون نیمه شکست خورد چنانکه اولشکر تش گذاشته سوار اسپ تا
گتی دم مردی بر نیاورد و نواب بهادر بخاطر جمعی کوتری کنده و پنوکنده و تلک سرا از دست قلعه داران
بتصرف خود آورده برگردید الحال زمان راو مذکور در شکست تو است خداداد حیله می انگیخت و بابا سالم جنگ ناظم

از لشکر و آلات حرب و ضرب دست بداشته بعد ازین سینه پر کینه خود را بکنار خار تشویش و مردم آزاری
مخراش بر این معنی هم لنگ بدکیش دشمن خویش عاقبت خود نیکو ندانسته کوشش رضا ننهاد تا سپاه
قاهره حسب الامر والاقلعه را مرکز وار در میان گرفته از هر جانب صلابت کوچها و سیبهای پیش رفته
و کار بر محصوران تنگ ساخته عاجز و زبون تر از مور و ملخ گردند علاوه بر ینکه همه آب و دانه و ذخایر چند
ایام جوانی و فانکرده را و بدکیش تو ابعاد و مردمان جنگی خود را عاجز و نالان تر دیدل از دست داده
پالنی خان کار پرداز خود را بخدمت نواب روانه داشته اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود و عذر تقصیرات صغیر
و کبیر در خواست نواب رحم دل بر بیچارگیش رحم کرده قولنامه فرستاده مع زنانه اش طلبداشت پس ازان
آنش پرفساد را مع زنهو نالایق روانه دار السلطنت پتن فرمود و تعلقات او را حواله عمال حیدری نمود و او
همین جا بکسار منزلت و ندامت کرده خود از جهان فانی رو پوش گشت اگر تفصیل اینهمه مقدمات خواسته
باشند کتاب نشان حیدری بهم رسانیده مطالعه نمایند و از اولاد بهادر اشر گویند را و نام کرده پیش ازین
حادثه از بنجابر آمده بپناه شنکر ریل راجه پنگلور خزیده بود بعد تا راجه بر طرفیش در موضع بهیر دیلی متعلقه
کرپنات طرف سانگده اقامت داشته هر چند بهوا ترلت تکاپو میکرد سودی نمی دید و بعد شهادت تیپو سلطان
نامبر دو نفر اهمی چند پیاده پراخته سنوده را بضبط خود آورده بود لیکن هیچ ترقی نکرد و دوم آوری نیندوخت
اورنگ دوازدهم در اصل کیفیت حکام نواح سرحدی آنکه چون انگلش خان امیر کبیر باکرامات که صلابت حال و
مال بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و نود و نه هجری از حضور عادل شاه ثانی بپنده و بست صوبه بنگالور و غیره

بارسال تحایف و صحایف ترغیب و تحریص تسخیر و تخریب ملک خدا داده کرده طلبیده بودند با فوجهای شهری و صحرایی
بنیت اذیت خلق الله همت گماشته بودند راوندکور پنج شش منزل استقبال دهونسا کرده در آورد
نواب بهادر بدانایی و فراست اعدا شکنی محمد علی سرلشکر شجیع را بدفع تا تیاعرشه فرستاده خود بدولت
بتکتک با برلشکر بسالت جنگ که صفدر جنگ سپاه آرش بارستم جنگ فرانسیس حسب الحکم قلعه بلاری را محاصره
کرده بکشایش آن همت گماشته بود شنجون زده نهضت طلب و قلعه کوه بلاری هم بمن اقبال اعدو مالش
از غیب فتح شد از لاکجارات بادهونی رفته دولک روپیه از بساط جنگ گرفت و بطرف دهونسا متوجه
رزم گردید پس دهونسا سیماب آسا از آتش شمشیر نوتاب خورده جگرش پاره پاره شده دهونسا
مرعوب پسر بدتاراوند مذکور خجلانه چنگ گوگو و زنبیج زردو گران خاطر شده بسنگهای کوه دارالمقر
خرید الی حاصل اگرچه نواب بهیچوجه از خود مرحمت بحال و مالش نرسانید بلکه بمحض تالیف قلوبش
چچاصاحب مرکفت و از غایت شقاوت جبلی صفت موذی پیدا کرده از صرف زر و کلمات زبان غدر و
اشارات قلم پرشر تا مقدور در راه استیصال نهال حشمت و اجلال نواب هیچ قصور نمیکرد پس نواب
عدم وجود پر فساد شرا امنیت خلق الله و آسودگی سپاه دانسته بر مضمون حدیث نبوی صلوات الله و
سلامه که قتل الموذی قبل الایذاء واقع است کار بسته در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت
هجری بتسخیر گنتی و اسیر کهن آنجا بدطینتی وجیه همت گماشته تا بنظر نهضت فرمود و پیغام فرستاد که
سنوه در رو بست بقصر تا محتاج ضرور تو میکنداریم در اینجا سکونت ورزیده بی زحمت احدی کار مان

صلاحیت از تیل پتیل روشن شده و بازی شب بانجام رسید صبحدم خان کرامت نشان استفسار نمود که
تیل چراغ شب در کارخانه خود نبود و از دوکان هم بهم نرسید از کجا میسر و مهیا شد کارکنان مفصلا
بکیفیت بهم رسیدن تیل مذکور ساختند پس امیر موصوف در حال سوار شده روانه لکمیسر گردید و چند کسان را
متعین ساخت تا پتیل مذکور را بسزاولی حاضر دیوانخانه خاص ساختند تا او را نزد خود طلبیده دست فیض رسان
برسرش گذاشته بر نشاند و روبروی همه اهالی و موالی و ابنای خود بکار پردازانش فرمود که نام نیک امینی نیاز مند
درگاه ایزدی را اولاد این جلالت افزای بزم عشرت شب و روز تا یوم النشور پایدار و دولتش خلود باد از این
سبب این را بغیر زندگی خود نامزد نمایم و فکر سوی و بهبود حال و مآل او میکنم پس سند تقرر خدمت دیوانگی
گری لکمیسر مع رسوم فرو پیچه و انه سوای این تنقد یم لوازم خدمت صدر جاگیر پنجهزار روپیه از حضور فیض گنجور
حاصل ساخته بزمی ترتیب داد و او را به خان گوکره بهادر مخاطب ساخته مع خلعت سند مسطور سپرد و تا حین حیات خود
بندوبست آنصوبه بمدامش مقرر داشت و وقت اخیر بغیر هنگام رحلت خود نامبرده را نزد خود جا داده علم خاص
و سازنوبت و فیل سواری خود با حوضه و عماری زرنگار عطا فرموده جان بجان آفرین سپرد و همین جا یعنی در
ظاهر لکمیسر مدفن گردیده مطاف و زیارتگاه بزرگان جهان شد و والده اش سعادت آماده و زوجه اش عرفان موجه
نیز صاحب کرامت اند از آنوقت پتیل مذکور نام آوری اندوخته هتی را اقامتگاه خود ساخت و تا حال در خاندانش
اکثر مسمی بخان گوکره اند اگرچه پسران امیر مرحوم بعد انتقال پدر به بیجاپور شتافتند و فراخور حال مرتبه
نوکری یافتند اما بسبب اوباش منشی کسر ترقی نکرده همه یکسان دستگیر گذشتند و پتیل مذکور بحسن

اطلاع یافت ایلچی را فرستاده پیغام داد که اینهمه ساز و سامان ثروت و جاه بخشیده یک رئیس دین
پناه است نواب ما اگرچه از قوم هنود ایم اما مطیع الاسلام قطع نظر ازین رعیت باجگذار جد و
آبای شما هستیم قتل و غارت ما مناسب حال صاحب نعمتان نیست هرچند ایلچی نامبرده بسخنان
چرب و شیرین پیش آمده کذا شش پیام نمود اما خان اجهل منش مطابق این مضمون سه بحث با ناقص خان
صرفهٔ استمالت نیست عقل افلاطون علاج جهل او را نمی دانست بغرور و فور لشکر و دلیری خود بیشتر
از پیشتر مصر انه معنی شده باقبال التماسش نپرداخت و بلا تامل فوجی بهر تسخیر قلعهٔ اقامت گاهش
روانه کرد نامبرده لاعلاج شده از نام مغفور باکرامت قشقهٔ صندل برجبین زده علم یاگارش پیش رو گذاشته
بدو سه صد سوار و هزار پیاده که در آنحال موجود و آماده جنگ بود بمقابله شتافت چونکه فتح و شکست
من جانب الله است ع کسی واقف نیست که انجام کار چیست فیمابین آنان آویزش سخت رو داد
ناگاه از غیب نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم انکس خانی وزیده منظفر گردید چنانکه لشکر افغان شکست
فاحش خورده خان میان همشیره زاده خانموصوف که سردار آنفوج بود مجروح اسیر گشت بعد این سر جنگ
خان جهانشان از کرده خود که محل خنده همجنسان گردیده دم شده بخطاب بهادری و خلاع تسکین بخش
خاطرش شده قصه کوتاه در ایام تسلط مرهته چونکه بحصول سند مبلغ سه زچهارم حصه محاصل ممالک دکن و تلنگانه بتقدیم
مرحومه مغفور گشته ترقی نموده و برچند محالات سانور متصرف گردید همت گوتره نام مها راجه خان گوتره
او دنیای فانی را گذاشته دلاورش در دکن قایم مقامش شده بوجه علاج لاوناناکار پردازی بونا اظهار

۲ صحیح نفسر

خطه و تاثیر دعای خان مرحوم مستجاب الدعوات روز بروز ترقی کرده و در اعلام نامبرده نشان کجک فیل
علامت سمیه امیر مغفور است تا حال نصب گشته و هنوز در خانه اش وقت شام اول بنام امیر خلد مقام چراغ
روشن میکنند چونکه بعد رحلت امیر کرامت تخیر صوبه بنگاپور در رو بمداخلت بیست و دو محل در جاگیر
منصب جبار خان میانه مقرر گردید و بهلول خان پسرش از پدر رخصت بندوبست جاگیر یافته رسید و قریه
چانورهای دلپسندیده شهر عظیم اصلا ساخته دار الامارت خود قرار داده بحویلی خانه مذکور همین دندخان
گوتره ملازمتش حاصل کرده سند عنایت امیر حمت تاثیر مع اسباب جاه و حشمت باز نموده رجوع آورد خانه
خانمو صوف هم بعد از انکه پدرش جبار خان انتقال کرد خود قایم مقامش گردید همین جاگیر و خدمت و اسباب
ثروت بر او بحال داشته کامرانی میکرد و بعد بهلول خان پسرش دلیل خان نیز دستور جاری داشت تا نامبرده
بکشاده پیشانی بلا قصور و فتور بکارهای سرکار تردد می نمود آخر بپاسبانش و حسرت در گذشت چجک خان گوتره
بهادر پسرش قایم مقام پدر گشته اگرچه بکتفی بهمین جاگیر رسوم شد و یا از حد دایره خود پر فتنه نهاد و قصد
ملک گیری نکرد اما بنا بر زیبه سواری و شان و تمندی دویست صد سوار و هزار پیاده نوکر داشته در بندوبست
خود بکار پوسیکرد و در ان اثنا غفار خان پسر دلیل خان با دو نوری که نو مسند آراسته بود بنخوت پوچ و خیال
خام که در زمره جرئت اهل اسلام ادنی رعیت عبد اصنام بی باکانه بر فیل می نشیند و صبح و شام بر بالای بلند
میدان سیاز نوبت دوام مینوازد چه مناسبت داشته باشد و لا تنبیه باید کرد و از این کار منع باید فرمود
عزم مصمم در استیصال او جزم نموده فوجی مستعد رزم ساخت چونکه خان گوتره بر عزم افغان

گوژ مذکور خزیده بدرماه معقول چندی بامر نوکری بسر برد انشاء الله تعالی اگر زمانه برحسب مدعا یاری دهد و
ایام سعادت انجام بانجاح مقصد و مرام دلی و فارغبالی مدد کاری نماید بتحقیق احوالش مع چند دولتمند آن
طرف پرداخته اورنگهاتر قیم خواهد ساخت الحال انمعنی متعذر افتاده تا قلم الفاظ بسمت برگردانیده در راه
سابق الذکر آورد الحاصل گوژ مذکور تا حیات نواب بهادر بدل رجوع بوده در تنخواه می نمود چونکه بعد انتقال
نواب در اوایل عهد مسند آرائی تیپو سلطان بقصور و فتور ایازخان عاقبت محمود که متبنه نواب مرحوم
ناظم صوبه بنگریده و تاخت و تاراج و تکیز و مرهته و نظام علیخان آنهمه ممالک بر فتنه و شر کرده بنا مبرده با عبدالحکیم خان
میانه افغان سابق نوری که شیوه دلاوری و خصومت پیموده بار بعد صلح فیمابین مرهته و سلطان گیتی ستان بازخنده
باج گذار سرکار خداداد بوده در سنه یکهزار و دو صد هجری چند بلاد سیر حاصل آنطرف تسلیم غنیم شده با جگذار
مسطور با نطرف گردید پس دستور ایشان همین است هر کشور گیری که بر آنمالک اعنی پرگنات مابین جوی
کشنا و تنگبهدرا مسلط میگردید ایشان از و موافقت کرده بحمایتش می آموزند و زر پیشکش و نذرانه
هر چه مقرر میشود بر حسب مقدور خود بلا قصور عاید میسازند و بدولت خواهیش میکوشند و در اینمالک ایشانرا
دیسائین میگویند و السلام اورنگ سیزدهم در ذکر سنه ۱۲۱۰ هزار و دویست و دهم هجری و هشتاد و هفت جلوس و حکام آنجا انکه در زمان
سابق و اوان حکومت کشن رایل چتری شخصی تمپا نام از قوم هندو کرپر از طرف کوه سهیاچل که بنواح
کوکن واقع شده با موانی بسیار و عیال و اطفال خود برآمده رفته و او جوده بجنگ کردید و بر کنار
جوی تنگبهدرا جائی پسندیده رخت رحیل انداخت و نام رئیس آنمالک دریافته صدر طرف نقری پر شیر

مضافاتش بواقعی کرد چنانچه محال بلاری محتوی بر سی و سه موضع و محال کورکوتر سی و سه موضع و محل
تکل کوته سی و سه موضع جمعا کامل آنوقت هر لک و یازده هزار هون بحریزی بود که فی هون سه و پاو روپیه
می ارزید و تعلقه انتپور باولاد همپا نایتر بحال ماند و نایتر مذکور از ابتدای سنه یکهزار و سی هجری بنجاه
سال تکاپوئی کرده درگذشت پس دیوپا نایتر خلف الصدق بساط پدر را در چیده بهنگامه ملک گیری و
نام آوری کرم ساخت درین اثنا دولت چهریان آنے گندی بسر آمد چنانچه ملک از دست صنم پرستان بیرون
رفته در قبضه شجه شمار افتاد مسعود خان بجاپور بنظامت صوبه اد هونی امتیاز یافته در رسیده
نایتر مذکور بملازمت او شتافته بندر مینغ نمایان و سماجت و لجاجت سند نارگوڑی حاصل ساخته کامیاب
گردید و فوجی از نگاهداشته اسباب لاجگی فراهم ساخت و باعتبار و امتیاز اوقات میگذرانید و قبیله در
بجاپوریان بپایان رسید سلطان عالمگیر غازی بمحاصره بجاپور همت گماشته بود نامبرده بخضور سلطان موصوف
شتافته بوسیله ذوالفقار خان امیر الامرا که ناظم دکن شده بود سعادت مجرا دریافته بسرفرازی منصب و
دیسپانڈی گری و نارگوڑی و دیسمکی بهمسران خود میباهی اندوخته معاودت نموده بشاطری ما مور کار
خود گردیده بر ضابطه بارشاهی و قانون امیری بندوبست و اهتمام ملک و لشکر نموده اسباب لاجگی همه آماده
کرده بود تا اجل فرصت نداد بعد چهل و یکسال رخت بعالم فانی کشاده همپا نایتر پسرش مسند نشین
داده خود را راجه گویانیده بر ضابطه جد و پدر بندوبست ملک و لشکر میکرد بعد چندی بدختر سومنا نامی که
همشیره نبی شادی کنخدائی کرده او لا پردهان خود ساخت و تنظیم و تنسیق امور ملکی و مالی بذمه او گذاشت

۴ ملک ریحان خان و بعد ش

چهل ظرف بر از زبده و هفتاد ظرف بر روغن همراه کرده ازان خطه بمطبخ خاصش فرستاده عرض تقریر رجا
سکونت خود و آبادی مواضعات کنانیده هرگاه زنبه کور فایز بخبر گردیده بمعرفت لامناکار پرداز رایل
مذکور شیر و روغن و غیره نذر بنظر زوجه رایل گذرانیده عرض عنایت آمود خود نمود زوجه رایل مذکور خوشدل
شده براجه سفارش نموده چهار تعلقه یکی بلاری دوم کور گور سیوم تکل کوته چهارم انتپور که چندان آبادی
محتوی مواضعات نبوده بخبر اکام مومی الیه و اقامت اجبار او مع تاکید دیار آبادی گذاشت و نیز سند نانگوری
هر چهار محل و رسوم آنرا براو تقرر فرموده شخص مذکور بدینوسیله کامیاب گردیده چند اجبار خود را بکور و
تکل کوته در ازدیاد آبادی تاکید کرده فرستاد و خود مع لواحقان سکونت بلاری که زیر قلعه آنرا کوه معموره دولت
اختیار کرده همنباهای یکی از برادر خود را بانتپور روانه کوه چند بر سر دهقانی آسود و در ازدیاد آبادی
محالات خود سعی نموده آخر باجل طبیعی درگذشت پسران رنگپا بجایش کلان تری گزیده برادران
همه دستان بدست آورده خود را نایتر گویانیده و بر قله کوه بلاری که جای وسیع و پر آب است دیواری گلی کشیده
محکم و به آبادی معموره پخت و چهار بخصه پیاده و تفنگچی نوکر داشته نام آور گردیده بطلاع انیمعنی رام رایل
هوش کشن رایل چتری فوجی را فرستاده او را طلبیده جریمانه کثیر از برای تعمیر قلعه بی اجازت خود وصول
کرده آینده بعدم شوخی و بیباکی تاکید نموده رخصت کرده مبلغ آرزوی سرداری خود نهان داشته چندی
بر حکم ناظم صوبه ادهونی که یکی از چهتریان بخبر بود بسر برده و همین صیغه نانگوری تعلقات مذکوره و الحاق
نصف هزار روپیه پیشکش سالانه براو بحال بعد و بتعمیر و تحصین قلعجات محالات خود پخت و آبادی محالات و مواضعات

ومفصل بیداد ایشان بافاری خود ترقیم ساخت پس از انجا سامنی ناپیر همشیره زاده لاجه رای در رک بجمعیت گران
حسب الحکم خال خود ایلغار کرده بیک حمله غنیم را شکست داد و بسیاری سپاهش را تیغ کشید تا نایر
بلاری زاده فرار پیش گرفت و خود در جوبگری زده از راه کوهستان داخل بلاری گردید و بنشویش حفاظت
خود در افتاد چنانسامنی ناپیر منصور بسمت بلاری فوج کشی نمود نایر آنجا ایلچی فرستاده راه صلح و یکدلی
پیمود و عهد و پیمان بسیار کرد که آینده گاهی بیکدیگر مجادله و مقاتله روندهند و ممد و معاون همدیگر باشند مشیده
تا نایر منصور مراجعت نمود و نایر منهزم بجای خود آسوده اما بهمون خیال فتنه انگیزی و فساد چندین ساله بحسب
و افسوس در گذشت سنه ۳۰ و بکسال حکومت کرده تو چک راسپا نایر برادر شن جانشین او شده باهتمام
ملک و لشکر خود پرداخت و در عهد حکومت و زندگانی رایل آنی گندی والد از تایید سیام نایک کنگیری والد
بلاری بیجرنگر است فوج کشی نموده بر دیهات بلاری تاخت آورده تاراج و بیجراغ ساخت نایر مذکور
بجمعیت چهار صد سوار و پنجهزار پیاده بمقابله اش بتاخت و بسعی یکروزه شکست شکست در اجتماع
اعدا انداخت از قضا اسباب ثروت و جلو خاصه و فیل سواری و نوبت و نقاره رایل مذکور گرفته خود
سار نوبت بنواخت هرگاه رایل خجلانه بیجرنگر شتافت نایر مذکور بحصول مرام شادان و فرحناک
تعاقبش در تاخت و تا حصار بیجرنگر جائی نه ایستاد رایل مذکور هراسان شده عزم فرار بیجاپور مصمم
دران اثنا هنس کنوار بای جده اش او را از فتح حرم سرا پوشیده داشته کارکن خود را فرستاد که بنهند
و نصایح فهمانید براه راست آورد چنانکه طرفین براه اتحاد و خلت مضبوط گردیدند نایر مذکور بصلح

پردهان مذکور چونکه جمیع مهمات بدست اختیار خود یافت و داماد را یعنی راجه رام را بموصوف بدیده و صلاح
ازان خود دید آتش فتنه و فساد در اطراف و نواحی برافروخت و عزم جدال و قتال در دل خود گذشته بر قلعه
کوه بلکنده که غربی بلاری دور سنگیست و پیش روی گهاتست قلعه سنگی بسته تهانه مستحکم کذاشت
و راجه را ترغیب و تحریص تسخیر آنجا نمود و ایکردن اولاد چهتران بیشتر نموده بران آورد که راجه
باقبال این معنی با جمعیت دوازده هزار پیاده و سه چهار صد سوار و سامان جنگی برآمد و پنجاه هزار روپیه نقد
بصوبدار اداهونی بهر اغماض این معنی نذر داده پیشتر کوچید و راجه بیخبر نکرهم که سری مل راج بعد
وقوف یافته بغرور سابقه بمقابله و مقاتله لشکر آراسته پیش آمد چنانچه در میدان کپلی بین الفریقین ستیز
و آویز رو داد بعد کارزاری بسیار لشکر آنجا گندی و الله از انجاکه سایه پرور بعوب بیدولت دنیا و ورده
خوشنامست نایژند کور بر فتح خود شادمان گشته قلعچه کپلی را که از توابع بیجنگر بعو گورکهپور جنگ انداخت
چنانچه ده دوازده روز سخت محاصره کرده بکشایش قلعه سعی مردانه بظهور رسانید شبی حارس قلعچه که شجیع
بعو قابو یافته بر لشکر غنیم شبخون آورده چنان نعره که پسر پردهان بلاری کشته شد و لشکر منتشر و منهزم
گردید و نایژ پی پیل معصوم مراجعت بدار البهبو نموده بعد چند بفراهمی سوار و پیاده و اسباب جنگی
عزم تسخیر محال موکا که تعلقه زخیر مشتمل بر سی و سه موضع و در انوقت داخل سرکار رای درگ بعو در تاخت و
قتل و غارت رعایای آنسمت پرداخته ملک ویران و بیچراغ نمود و خود در قلعچه محال مذکور را بضبط خود درآورد
لیکن قلعه دار آنجا که دید تاب مقاومت نیاورد بجا آورد بدفع اعدا

و فصل

وبیرامون همه مواضعات ودیهات علاقه بلاری قلعجها وبروجها تعمیر کنانیده هر جا بیادگان برحفاظت
گذاشت وزمین بنجر وخراب افتاده در انعام ودرمش هره مردمان تهانه هر جا تقسیم نمود ورسم زمین بخشی
وداد ودهش بسپاهیان کار آزما مرحمت وسپاه ورعیت را آسوده وخوشدل کرد ونگاهداشت سوار و
پیاده نمود بعد فرصه همی هزار وپانصد سوار وده هزار پیاده جنگی ساماحرب وضرب وبرق وباروت اماده کرده
پنج شش ضرب توپ بنگری مستعد ساخته بعزم ملک گیری برآمد وناگاه بر دیهات کنک گری که آنطرف
جون تک بهدرات تاخت آورد وخانها مع اموال رعایا رزق آتش سوختن ساخت سوسنایک پایکار
کنک گری اگرچه صاحب لشکر وخزانه بعدد وبیاس موس لت یا ملازمان خود آنچه که موجود داشت بمقابله برآمد اما
بی جنگ بشستر دلی سپرانداز گشت وبی معاینه شعله شمشیر کمر همت بسوختن بست تا عرصه بندر دیاور
پیام آشتی فرستاد وبرسانید هجده لک روپیه عهد وپیمان جریمانه آورد تا بتوفوج کشی برابن معنی لاضی
مبلغ مذکور ازو گرفته مرخص بدارالحکومت خود نمود ونصف غنایم بلشکریان وکارکنان خود انعام
داده همه را خوشدل کرد بعد ده سال از ایام حکومتش راجه آنندی برملک غالب گشته بسیار زر وگوهر
تفصیلش آنکه سالی برای پرستش دیوتی ڈهنپا که دیرینه کور اندرون شهر بجیرنگر واقع شده از زمان علاقه
اصرار کردند وبهر نوع تماشای پرستش خود ستند تا بتوانند کور اشیان را بسواری فیل کاوقد به تبدیل لباس
بدستور غربا در ایام پرسیه یعنی که در سال یکبار مردمان هر بلاد ودیار وبیوپاریان واجناس وبا پیشکش
وغیره از هر قوم جوق جوق می آیند چنانچه خاص وعام از زن ومرد بمثابه مور وملخ هجوم آرند وبعد پرستش

خوشنودی حاصل ساخته مراجعت به بلاری نمود و ایل مذکور بجای خود آسوده بعد چندی نایب مذکور را باز بغرابی
و پیاده بکوهستان با اسباب جنگ سمت هندستان بتپور در تاخت سه پا بن همپا برادر تمار گربر که حاکم آنجا
بود خبر آمدن نبی عم خود مع لشکر شنیده قتل و غارت فیما بین فوجی القربی مناسب ندید چیز تحایف و
سامان ضیافت خاصه و اقمشات و خلاع بکار پرداخته ایلچی فرستاده خواست که او را از این عزم باز دارد
لکن اجل مهلتش اکرچه همه اسباب مسوله پسند و قبول نمود پس از لغزشهای و قلبی ایلچی او را بقتل رسانید
و به ویگت نایب پیغام داد که مع عیال و اطفال شرف ملاقات خود دریابد قلعه خالی ساخته بملازمان
خود سپارد تا از جان امان یابد چون او بر ارادهٔ فساد او قوف یافت در سپردن قلعه تنک دانسته لشکر
خود را جمع ساخت و بمقابله برآمد چنانچه بشرح کروهی انتپور بین الفریقین آویزش سخت رو داد تا که
حق بجانب او بود فتح یاب کردید و را سپا نایب شکست فاحش خورده دست از همکی سامان و خیام و نوبت و
نقاره کذاشته راه فرار سپرد که تا بلاری توقف نمود و ویگت نایب بر این فتح خوشحال شده مع سپاه
کذاشته او نوبت زنان بدار الحکومت خود مراجعت نمود و شادکام نشست پس از لغزش زمان در میان ایشان
خصومت در افتاده بارها با یکدیکر مرد جنکیدند لاکن را سپا نایب تا زیست خود بر او فتحیاب شده و انتپور و اله
اکثر جاها کامیاب میکردید غرض پانزده سال بجنک و جدال اوقات خود بسر برد وقت اخیر همپا نایب
پسر خود را طلبیده بر مسند حکومت خود نشانید و در امر ملک داری و انتقام کیری از انتپور والا وصیت و تاکید کرد
بیک آه سرد جان داد پسرش بدد همپا نایب نامزد کردید ملک و لشکر بآئین پدر و قواعد دربار سپاه

| ۵۰۴

برسنخمان زنان علاقه خود عمل نموده دست از جنگ کشیده دروازه قلعه را وا کرده بکنج زنان نشست
پسران نابردبار جنبر بلا پیش را سبک دیده بازار توپ اندازی و نوبت زنی فتح گرم ساخته دوکان ناحق
شناسی رچیده اندرفتن قلعه اش خزیدند او را مع عیال و اطفال و دیگر لواحقان و سامان بروت و مکنت آماده
چندین ساله همراه خود بلاری آورده شخصی را سپاه نابرد نام را که یکی از خویشان خود بود بضبط مت آن نواح نامزد
کرده وزن و مطاسیر از سر آسیای ماهیانه معقول مقرر کرده بعد چندی از ظلم و جور و بی بندوبست کاروبار
اصفهانیان رو بپوشش گذاشته بلاری گذاشت گاهی طرف نکل کوته و گاهی آنطرف جوی تنگ بجهد بسر برده
ملازمان خود را اشاره ساخت تا هر جا جوق جوق جابگیر شده دزدی و قطاع الطریقی و گره بری اطراف و جوانب
را هموار شروع کنند و جوقی مسلح آتش انواع فتنه و فساد در ان بلاد برافروخته شارع عام از صادر و وارد
مسدود ساختند تا هدایت محی الدین خان مظفر الدوله رونق افزای اصفهان شده بعد دریافت حالش نظر بخطاب
خلق الله و باجگذار الخ خود اغماض شود خیش کرده و قولنامه فرستاده طلبید بسزاوتنبیه زدان تاکید اگیده
در هم مواضعات ادهونی رسوم کاویش فی صد پنجهون مقرر ساخت امادر عرض رسوم مذکور پیشکش او که
سابق بانیصوبه مقرر بود میرسید بصلاح وقت و بشرط امنیت ملک سرکار معاف ساخت نابرده مذکور بعد اطمینان
کلی بدار الحکومت خود فایز گشته موافق معمول باطاعت اهل اسلام کمر جهد بربست آخر بانزده سال و چند ماه
کامرانی کرده درگذشت پسر بلادرش چک همپا نابر بجایش مسند آرا شده بندوبست ملک را نکوده
او منصف و اقارب ورود و نواز بود تمنا نابر انتور والا که در قید بود مع عیال و اطفال و دیگر اسباب

تماشای اهل اجتماع نظر میکشایند و بخریدی اجناس و غیره می‌پردازند و چنین اجتماع را باصطلاح او
پرسه و جشن انامند مع بدرقه چند مردم روانه ساخت اگرچه او شان وقت شب بلا اطلاع احدی داخل در هند
شده بر پرستش و تماشای آنجا اشتغال داشتند ناگاه شخصی ساکن بلاری که از ایشان بدل اعدا وت داشت
آنها را دیده برادر آنجا گندی خبر کرد او انیعنی را غنیمت شمرده چند مردمان را فرستاد و آنهمه را گرفته
کرده محبوس ساخت بعضی میگویند که بادختر نایژ که جوان و حسین بود مباشرت در بابت هرگاه نایژ این خبر
شنید چنان بر خود پیچید و بپاس ناموس از دست تحیر و افسوس بنفس خود نداشت گزید آخر سلوی عجز و الحاح
سودی ندید لاچار ایلچیان را مع پنجلک روپیه دیگر تحایف و سامان نفیس و خطوط رسوخیت و عفو جرایم
متعلقان خود بواسطت سیونا پرهان بحضور روانه کرده بهزار جد و کد متعلقان خود را از هنده
طلبداشت پس از ان مطیع و باجگذار ناظم او هونی گردیده بهمین نهج مدت دو کاهش بعد بیست و دو سال از
خفقان جان نگاز نیران سپر پس دژ را مپانا یژ تبعه او مسند حکومتش را گرم ساخته پس از انضباط
کارخانجات مملکت و لشکر جنگی بیاراست چونکه از زبانی پدر فانی وصیت چند نیز انی که در انتقام گیری از
انتپور والا استماع یافته بود در اعماق خاطر وصیت گوشید چنانچه سمت انتپور یکایک در تاخت و آبادیهای
اطراف را سوخته باخاک برابر کرده جلو خانه دوزخ ساخت و بمحاصره و کشایش قلعه انتپور و قتل و اسر
اهالی عزم خویش همت برگماشت اگرچه تمانا یژ بنیز و نیگت نایژ با سپاه حاضر الوقت خود با وجود قلت
سامان حرب و ضرب بسیار در آویخت اما بسبب خوبسالی و ناتجربه کاری دفع دشمن نتوانست کرد و

آنکا مناسب حرکت نباشد اگر نسبتی تناسل با یقوم داشته باشد بسبکار رجوع آورده حقیت خود ثابت نماید
وسنبحانی ریاست در سوم بنام خود حاصل ساند والا دار الحکومت خود تفویض قلعدار سکار کند چون
مذکور جواب باصواب ننوشت لشکری آماده جنگ ساخته بتسخیر قلعه بلاری کوچانید چنانچه شمه آتش نیز
وزد و خورد فیمابین مشتعل بود آخر سپاه قلعه که جمعیت کثیر داشت بر لشکر مغول غالب آمده بیک شبخون شکست
دادند چنانچه لشکر مغول هزیمت خورده سر راه آن لشکر از انجا برگردید بسعی چند روز قلعه تکل کوته
محال بلاری بتسخیر کرده شادکام مراجعت کردند بسالت جنگ از نیمعنی بیش از بیش غضب آلوده کشته فوج جرار
بیارات در این اثنا نظام علیخان بهادر مهم بائین گهات باتفاق حیدر علیخان بهادر رو داده چنانچه جنگ گهات
چنگم مشهور است بسالت جنگ نیز حضور طلب داده شده بود لهذا مهم بلاری در تعویق افتاد در این فرصت
نایب مذکور قابو یافته با فوج جرار خود قلعه محل تکل کوته که بضبط قلعدار بسالت جنگی بود بجنگ و یورش
فتح ساخت بعد رفع و دفع خرخشه و مناقشه فیمابین رئیس حیدرآباد و ناظم ارکات خود بسالت جنگ مراجعت
نایب مذکور دهونی نمود و خلش از نایب مذکور در دل بود فکر بکار برده نایب را بهمه ملاقات طلبیده او هرگز نیامد
تا فوج سنگین بسرداری صفدر جنگ سپه سردار موسی لای فرانسیس کمر رستم جنگ خطاب داشته بتنبیه نایب مذکور
تسخیر قلعه باز راند و در اینجا مورخ چنین روایت کرده که بسالت جنگ از نواب حیدر علیخان بهادر که با لشکر گران
مستعد نخوت شکنی ابراهیم خان هبونسا سواد بائین جنبل درک و صوبه سرا را مرکز نزول اعلام و خیام ساخته بود
در باب تسخیر آن قلعه استمداد خواست الحاصل نواب موصوف که از چند گاه عزم کشایش آن قلعه در دل داشت وقت را

قابل حکومت و شایسته سازو سامان لازمه دولت و ریاست بدار الحکومتش روانه نمود و در عهدش لاجرم بخیر بگذرانیده
جنگی خوج کشی کرده بهمت گورتنی آمده بود و نایژمند کور رهم با جمعیت خود بعزم دفعش برآمده شوله
لاسفرب خیام نموده تا گهاه شهریال جوکیها و طلایه مستقیم خود ساخته مستعد جنگ بود که یکایک بخبر نگر والا
کوچیده داخل قلعه کپلی شده و نایژ مسطور هم بسطرف کور کور شتافت درین اثنا بخبر نگر والا خبر فوت مادر
خود و ایلغار لشکر ساونوری تسخیر نگرمذکور شنیده تشویش تمام راه جهت که چند بعد قتل ناصر جنگ و
هدایت محی الدینخان که در میدان تعلقه جنجی والای چوتی از دست همت بهادرخان کنونی بوقوع پیوست
و تکاپوی صلابت جنگ صوبه اد هونی و لایچور و غیره با یالت میر شریف علیخان بالت جنگ مقرر گشت
و بستگی جنگ اد هونی را دار الریاست خود قرار داده نایژمذکور خود را باد رجوع کرده خراج مقرره میرسانید غرض
چهار ده سال بسر برده با جل طبیعی در گذشت چنانکه اولاد ندا شت و برادر خردش که سوما نایژ نام داشت
پیش ازین بعالم فانی شتافته وزارتش نیز مفوض باجل گشته بود پس سوما نایژ فانی در قید حیات بود
او نهر چند خواست که یکی را از پسران انتپور والا طلبیده قایم مقام او سازد لیکن از انش ازین معنی
پهلوتهی کرده بجد و کد بسیار و زور تمام دو تا نایژ نام که متبنه چک همنا نایژ بود بر لاجگر و نیز داری
چون این خبر بانتپور والا رسید از غصه بر خود لرزید و بهر استیصالش کمر سعی بمیان همت چست بسته چهل هزار
روپیه بشجاع الملک بسالت جنگ نذر داده ترغیب لشکر کشی نمود بسالت جنگ با قبال این معنی پرداخته
قبل از وقوع جنگ عنایتنامه با بیمضمون ترقیم و تبلیغ داشت که شخصی اجنبی یعنی غیر اولاد دار ان موروثی

امید وار روز بهی خجو بوعد تقرر صلح فیما بین سلطان و رؤسای موصوف هری پنت بتهر کیه سفارش کرد
از تیپو سلطان قریه بنام سدرام پور تعلقه انتپور جاگیر شان دادند چنانچه نامبرده معه زن و بچه خود انجا
اقامت ورزیده اند و نشان تاثران بلاری تا حال بر روی زمین پیدا نیست سرزمین بلاری هوای گرم و خشک
دارد آب شیرین اطراف معموره اگرچه بسیار است اما شور تر و بغم افزا و آب تنک بهد و شمالیش بدوازده فرسنگ
جاریست غربیش بفاصله پنج فرسنگ سرحد بیجنگر جنوبیش بده فرسنگ سرحد رای درگ و شرقیش
بهشت فرسنگ سرحد دهونی واقع است و اکثر رعایا آنجا گلیم بافند لهذا گلیم باریک و گزیده
میشود و السلام اورنگ چهاردهم در ذکر نشو و نمای شیخ احمد ملک جهان خان عرف دهوندوجی و اگیه
انکه در اصل جد و پدر او سپاه پیشه بودند از قوم مرهته لقب شان و اگیه که باصطلاح مرهته شیر را میگویند در
اوایل زمان در معموره دها روا رسکونت گزیدند بعضے در پونا بامر نوکری میپرداختند و بعضے همونجا
زراعت میکردند و دهوندوجی و اگیه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری در تعلقه ذمل که از چندگاه
پدرش وارد آن نواح شده بود تولد کردید نام پدر شرمادهوجی و اگیه بود و او از بدو شعور آثار صولت و جوان
مردی و علامات شجاعت بر ناصیه اش ظاهر بود چون بسن دوازده سالگی رسید بسببی در خانه جنگ کرده
برادر کلان حقیقی خود را که سکوجی و اگیه نام داشت از جان کشت و از انجا گریخته نزد زمیندار سرحدی که
هنمنت گوتر نام داشت چندی بامتیاز تمام نوکر بود در انجا هم بادنی حرکت با کارکنان آنجا جنگیده رو سیاه
بسی لامجروح ساخت آخر الامر برطرف شده بخدمت عمو خود که در پونا نوکر بود و ترکیاجی و اگیه نام داشت

غنیمت انگاشته در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری ناگاه در تاخت اول یک شبخون بر لشکر نواب جنگ
که غافل از نیرنگ سازی چرخ بوقلمون شکست دلها و در هم و برهم گردید باز اجتماع شان صورت نبست چنانچه
موسی لالی بچند بندوقچی و صفدر جنگ بچند سوار کایم خانی راه عافیت سر کردند چون نایر مذکور از بالای
کوه شلک توپ و بندوق و صدای بان آسمان شنگ در لشکر مغول استماع گردید کس فرستاده خبر طلبید چون بر این
ماجرا وقوف یافت از حمله شیرانه اش بر خود لرزید و بیم جان و مال خورده شبانه شب بچند مردم یکانه و تمامی
خزانه از عقب کوه فرو آمده راه فرار طرح کرد همه سامان جانگی و اسباب رزمجگی و آلات حرب و ضرب نصیب
فدائیان نواب قوی طالع گردید نواب ظفر مند سجدات شکر درگاه واهب العطیات بر این فتح غیبی ادا کرده
بیشتر از بیشتر خوشوقت گشته تهانه مستقیم در لنجاکنده شت و بمرمت کوهی و حصار پائین زر بسیار
صرف فرمود میگویند که نایر مغرور نوزده سال حکومت کرده بود چون از غیب قلعه بلاری بتصرف نواب
موصوف آمد انتپور والا و بستجنک دست افسوس گزیدن گرفتند القصه تنظیم و تنسیق آنجا و وصول
ده لک روپیه از بستجنک چون نواب بهادر عازم تسخیر کتی گردید طرف انتپور رخش عزیمت دواند
نایر آنجا نیز بجان خود ترسیده مع لواحقان و زن و پسر و زر و گوهر شبانه طرف کهستان سولاپور گریخت
بعد چند روز از آنجا سمت ماکتور آمده در پناه محمد امین خان عرب آرمید و همین جا در گذشت پسرش
رسید پانایر بجای پدر کلان تری گزیده بود چون در سنه یکهزار و دو صد و شش هجری نواب نظام علیخان
و مرهته و انگریز یکدل شده بهر تسخیر ملک تیپو سلطان در تاخته بودند نایر مذکور همراه لشکر هری پنت پهر کیه

چونکه صاحب تیسیر لوا در اثنای راه صد و پنجاه سوار و چند پیاده فراهم ساخته در شهر ساونور فرود آمد بعد
دو سه روز وقت قابو یافته مع همراهیان خود بر دروازه حاکم آنجا نشست و مزاحم آمد شد ملازمان
کاروبارش گردید عبد الحکیم خان بدریافت اینمعنی مشوش خاطر شده گفته فرستاد که برای چه بر دیوثری ما
هجوم آوردی و چه علاقه از ما داری که چنین شوخی میکنی و چه میخواهی جواب داد سپاهی نگاه داشته تهی دست
امید وارم که لک روپیه سالیانه بمن عاید سازند و کار شما مشکل اگر از دست رفته باشد از من بگیرند خان مسطور
گفت اکثر محالات متعلقه اینجانب در قبضه مرهته است در اینصورت فکر زر سالانه در خواست تو از ما شوخی است
بلکه نخواهند شد باز او التماس کرد که اگر حال چنین باشد نقد مشاهره نمیخواهم لاکن دیوانی ملکی که در قبضه
مرهته است بنام من نوشته دهند بهر تدبیر و حیله که بند و بست آن سعی نمایم لاچار خان مسطور با قبال اینمعنی
آنمرد شجیع را پیش خود طلبیده و خلعت گران بقلگی و یک شمشیر طلائی قبضه عطا کرده مع سند و دو هزار
روپیه نقد روانه نمود و در شهر خود اشتهار داد که دیوانی و اگیه یکی از کارکنان ما است چونکه نامبرده بمقصد
خود رسید با همراهیان از راه بخار برآمد و بایلغار در نواح مصری که شه که محلی از محالات ساونور است در اینوقت
بضبط مرهته بود رسیده فکری معقول و تجویزی لایق بکار برده رفقای معتبر خود را که یکدل و یکزبان و شریک
رزم و بزم بودند تاکید کرد که مرا مصلحتا دست بر شست چنر ساخته چون حرامیان واجب القتل باتهام عازم تخریب
بلاد روبروی قلعه مذکور ببرید و خود با سلاح مستعد و تیار باشید وقتیکه بمجلس حاضر شوید شما از دو طرف
بکشائید
بشتابید چونکه قلعه را آنجا و دیگر کارکنان و نایکوار یان قلعه یکجا شوند آهسته بیندازید بازو و منی

شتافت وچندی برفاقت عمو بسر برد وصاحب سرمایه شده از انجا هم برآمد وبسرداری چند اوباش قزاق
مع اسباب ماخوذ ساخته بتاخت وتاراج ملک مرسته همت گماشت ودر آزار رعایا وبغارت دادن
زنی دیهات کمر سعی چست بست آنزمان پالیکار وفوجدار ملک مرسته از قزاقی ودستبردش تنگ آمده فوجها
طلبیدند ومحبت بسیار وتکاپوی بیشمار روزی قابو یافته مع همراهان اسیرش کرده روانه پونا نمودند چهار
پنجسال در انجا مقید ماند ودر عهد نانا بین راو وپسر عم بالاجی راو نانا سرکرده پونا عمویش ودیگر کارپردازان
سفارشش کرده باین شرط که بار دیگر چنین حرکات نامناسب بعمل نیاید وبغارت دیهات وتخریب خلق الله
همت نگمارد وبسان قطاع الطریقان ملک را دستخوش تاراج ننماید بلکه در اقلیم قلمرو خود سکونت نورزد
از قید خلاص کنانیدند پس ازرهائی از زندان تنها بیک اسب ودو سه خدمتکار بصوبه مرج رسیده در انجا
چندی اقامت ورزید چون پرسرام بهاو ناظم مرج از خصوصیت وطریق نازبرداری ندیده لاجرم انجا هم
لاوقت روانه شدن از انجا زنی بمعلومه خود بازدواج گرفته همراه آورد بعضی در ریخ نامه مرقوم نموده دختری از
خویشان ناظم مرج شیفته جوانمردی وحسن تعهد آنمرد جری عاشق گشته خفیه پیام همبستریش داده
همراهش برآمد غرض آنزن موصوف با خود گرفته نوابی بهشتیار زنار دار که او در لشکر نواب حیدر
علیخان بهادر بامر بخشی گری سرافراز بود پیوسته خدمت سابقه معرفت بلکه محبت ویگانگت داشت رسیده چندی
از آمید ودر رفاقتش همراه لشکر نواب موصوف در مهم ثانی پایانگهاتهم آمده بود لاجرم نوکری نواب قبول نمود
همین زنار دار مدد خرج معقول از طرف خود میداد بعد انتقال نواب موصوف از انجا سمت سیاونور خواهید

علامت و شمشیر و سپر و بارگی تجرح در آمد اقامت انجا مناسب ندیده شبی در نشست بشمشیر چنین بهادران
چابکدست مع تمامی جمعیت از یکجانب بر مورچال زده بهر فشانی ناگاه طلایه الله بر اینمعنی آگاه گشته
در تاختند و گردش گرفتند زن تهور منش دل از دست نداده سه چهار ساعت میدان ایراقایم کرده جنگید
و برتن نازنین خود هم زخمها برداشت آخر مردمان غنیم را از پیش خود لاینحل سالم و غانم بشهر خود ملحق گردید
و هرچند مردمان غنیم در قابو اسیر کردنش بودند اما کامیاب نشدند که آنمرد شجیع سررشته حزم و احتیاط از دست نداده
باگاهی تمام سیر میکرد چونکه تیپو سلطان بعد تسخیر صوبه ادهونی بطرف سادنور فوج کشید و حاکم آنجا نامدار
جان و مال پناه بمرشه بعلیخان مرد دلاور ازمان منهزم و رنامید شده شخصی عمرخان نام را که بخشی فوج آنمرد شجیع
بود بمعرفت بهشتیاز نامدار روانه کرد و بذیل عاطفت تیپو سلطان خزیده تسلی نامه باینمضمون که خود از علاقه
سلطانی و مرحمت خلعت و پان مع صدارغیا تنامه بفوجدار آنطرف برای جاداد خود وقت ضرور سرفراز
بتاخت و تاراج ملک غنیم رخش تصور تاخت هرگاه بر جوانمردی و کارآزمائی سلطان وقوف تمام حاصل
بالفعل شخص با جمعیت و صاحب عزم بود با نجاح حاجتش یکسان خلعت مع جیغه نقد و تاکید بر سبیل اخفا ابلاغ
داشته تبالا جرم ممالک غنیمان اشارت فرمود پس نامبرده از نام فرمان سلطانی کارخود میدود و بار بار بر
گهی اوران غنیم نقده زیر و زبر میساخت و قتیکه تیپو سلطان بوقوع صلح با غنیم پرسیر یک پتن مراجعت فرمود نامبرده
دو هزار مردم جمع ساخته بمدد و یاوری مطابق این مضمون سلطانی اهل همت الانباشتا کیه بر بازوی کوشش خیمه
افلاک بی چوب و ستون استاده است بتخریب ملک نظام علیخان و مرهته مرکز اتحاد و در جنگل سخت و کهستان

پس رفقا خیرخواه موافق گفته او دست بسته اندرون قلعچه پیش قلعه اربند کرده نوه و جوی شیر لاله
که بازیغراهی سوار و پیاده عزم تاخت و تاراج ملک سرکار پیشوا مصمم کرده والی این نواح شده بود گرفته آوردیم
قلعه ارآنجا ازین معنی خوش و خرم گشته جمیع علاقه داران خود را باین اراده که اورا طوق و زنجیر کشیده روانه
پونا سازند جمع کرده بود و اورا پیش خود نشانده سخنان گرم و عتاب آمیز بزبان تلخ و شیرین میشنوانید دران
اثنا فوجی بندوبست از بازوی شجاعتش بکشاد و تیغ و سپر پیشش نهاد پس آن مرد شجیع مع رفقا تیغ از نیام
برکشیده اول سر قلعه اربیه بر دروازه قلعه او بخت رفقایش کارکنان آنجا را قتل کردند چون قلعه مع توابع
بتصرف خود درآورد همان زمان جمعیت خود را مانند شیر صفت که در جای خویش داشته بود طلبیده و معموره را غارت
کرده سه چهار لک هون همه ساخت منجمله آلتی که هالکت هون باشد چیزی جواهر و باندان طلا و حقه طلا
بحاکم ساونور فرستاده آنجا جنور و آفتاب گیری و نقاره انعام یافت بعد آن سه چهار صد پیاده و شش پنجصد
پیاده جمع کرده تا راجی ملک مرهته و نظام علیخان همت گماشت و سیصد پیاده و شصت هفتاد سوار بسرداری
زن خود در قلعچه تهانه گذاشت چونکه در سنه یکهزار و یکصد و نوه و نه هجری مرهته و نظام علیخان اتفاق کرده
بعزم تسخیر ملک تیپو سلطان فوج کشی نموده بودند مرهته فوجی را متعین کاوش مصری کوته نموده خود عازم اینطرف
گردید چون سردار آنفوج قلعچه مذکور را محاصره نموده مورچال نزدیک بامر قلعه اربی ساخته از
اندرون قلعچه زن شجاعت میدانه و آنمرد دلاور بسبب جمعیت قلیل درمیدان نیامده بکوهستان آنطرف رفته
تامل و در سر حد سونا پور پناه گرفته در تابوی خود بود چون دید که دیوار قلعچه شکست و ریخت گردید و سامان رسد

حاضر شد چون فرقه مسلمان شدن در میان آمد او عرض کرد فدوی را بر این امر مطلبی نیست و بنده هرگز از این معنی
آگاه نبود سلطان غضبناک شده عمر خان را طلبید و پرسید که چه گفته بودیم چرا فرموده ما تمام نمی گفتید او در جواب عرض
کرد که حضرت از شمار مسلمان کیش صادر نفرمودند تا فدوی این سخن فراموش کرده باشد بمجرد استماع این سخن
نایره غضب سلطانی سر باشتعال کشیده فرمان داد تا جلادان حضور بینی اش بریده کنند او بسبب غیرت مرزی
خود را از بالای پل در جوانداخته هلاک شد بعده سلطان بتجویز بعضی برهمنان کارخانه دولت آنمرد دلاور را
بهانه مجرا طلبیده اشته بر دیوری گرفته زنجیر در پا کرد و او در این حالت گفت هر چه رضای سلطان آن بنده را در
انقیاد شی چاره نیست و یک قشون فرستاده همراهیان او را از پیش رانده آسیان داخل عسکر کرد بعده در سه روز
قاضی القضات را با چند سرداران نقوش ابلاغ خط نوشته به پند و نصایح چنان هدایت نمود که آنمرد با توفیق
مشرف بشرف اسلام و مخنون گردید و بزبان خاص و عام بغرزندی سلطان معروف و بشیخ احمد مسمی گشت
لیکن بعد مسلمان شدن تا سه روز میل بآب و طعام نکرد سلطان بدریافت اینمعنی زبانی قاضی سخنان تسلی
ظاهر و باطن که چیلی خوشنودی خاطرش گردد گفته فرستاده خوانچه طعام خاصه با مهر خود نزد او فرستاد تا موفق
بطمانیت خاطر متناول طعام دلجمعی بهم رسانید و بعد التیام زخم ختان علم دین و فقه که ضرور تر بود حاصل کرد و
کلام الله تمام خواند بعده چند روز جوقی از کچهری خانجهان خان چیله نقوش منقلاقت آنمرد با توفیق
سردار آن جوق را طلبیده تمام کیفیت مرزی و عز خانجهان دریافته بهم برآمد و در آن روز روزه خود بهم گشاده
روبیقه بخرچ خانه او میسر نگرفت و از آب و طعام دست شست و بوساطت محرمی عرض کرد که افسوس است بر آن

آنرا نواب سکونت میدانست بلکه ملک تیپو سلطان هم گاه گاه بآسیب میگذاشت درحینیکه پیشه بندر بدن
یعنی نظام علیخان ناظم حیدرآباد در مرهته ناظم پونا و انگریز ناظم کرناتک با تین کمپانی باتفاق یکدیگر بر ملک
تیپو سلطان لشکرکشی نمودند نامبرده لاعلاج شده بپناه هری پنت پرکیه خزینه ظاهرا خود را نوکرش گویانیده
بغارت ملک محروسه تیپو سلطان برآمد و فقط با جمعیت خود که پنج صد سوار داشت و قشونیکه افواج مرهته طرف سرا
و مدگری بودند تا سلطان پیشه که غربی قلعه سیرنگ پتن بیک و نیم فرسنگ واقع است رسیده غارت ساخته
برگردید و سواران سلطانی قریب پنج شش هزار تا دو سه منزل تعاقبش کردند اولا اسیر کسی نتوانستند اما
درانوقت بدست کسی سلطان گفته فرستاد که مژده هنوز وجی واگیرام بنابر مصلحت نامبرده در ساخته فی الحقیقت
نوکر آنحضرت تام القصه بعد رفع مناخشه و تقرر صلح فیمابین هر چهار رجمند جنگ هریک بدارالحکومتهای خود
مراجعت نمودند دلاور نامبرده همان دستور خود داشت که بی یار و یاور بملک گیری همت گماشت و از سر نو
روادار مردم آزاری میشد تا آنکه در سنه یکهزار و دو صد و نه هجری فریاد استغاثه اش از اطراف بحضور سلطان
رسید مشورتها فرموده بمعرفت بهشتیا زنار دار قولنامه ترقیم ساخته باز دیار جاه مناصب امیدوار
کرده بحضور طلبید و اعتماد معرفت زنار دار نموده همان عمر خان بخشی خود را بحضور روانه کرد تا خانمذکور
شرفاندوز ملازمت حضور شده بعضی مرکوز خاطرش عرض نمود سلطان فرمود که خوب است اولا حاضر حضور سازی
انشاء الله مراد خود خواهد رسید اگر مسلمان میشود حسب دلخواه او والا سرفراز خواهیم کرد خانمذکور با قبال
ایمنی یافته مراجعت نمود و همراه ارشاد حضور ظاهر ساخت دلاور نامبرده با اندیشه مع چهار صد سوار روز وجه و مادر خود

و غیرجانبین طلبیده ندا نمود دلاور بزور بازوی شجاعت خود سزاوار این گفتار شهامت و بهادری
پیکار کرم میباشد و کاه زده از پیش خود میراند و فرق این است چنانچه حال خود میخواند سه کار مردان گیر و
گه بیشه زور قابو جنگ و بد روز است گریز و اهل لشکر انگریز جنگیده بعد چند ماه بنهر بنه ها
رسانیده و بر جنگ بهادر ناظم آنے گندی و غیره با آن شیر بیشه جلادت ملحق شده بوجه خوش فقدان سه غلات حال
لشکریان آن شیر دل باضطرار رسانیده خواست که از آن نهر عبور کرده ره گلدره وارد باراضی شهر از قضا
که زمانه در شکست اهل همت خلق پرور کمر سعی بهانه میجست سپاه انگریزی و مغولی از راه نهر خلیش از آن
طرف شهر لهذا طلایه مستقیم بانسمت تلاش بغرض شبخون در تاختند هر کاه قریب رسیدند سپاه آن شجاعت پیشه
خبردار گردیده حمله شده و شمشیر جلادت بسیاری از مخالفان مقتول و مجروح ساختند و اکثر آنها بر زمین
شدند اعدا بگلگشت از عوان آن رشهادت خرامیدند پس ناگزیر عبور آب نهر کردند چون خلاش آبی نهر مثل زده
دوغ انقدر نرم و لزج داشت که شتر و فیل اگر پے بشخورد آن اندرون ها گذارد تا تحت الثری رسد
لهذا اسپ و سپاه هلاک گردیدند غرض آن شجیع و بر جنگ با بعضے دلیران بسلامت جان عبور کرده
سولاپور گرفتند و لشکریان منظفر سامان گذاشته آنها را بر احاطه خاطر جمع حراست این طرف جوی
خنک نهر لا ساختند آن شجاعت منش چند روز بنظر سولاپور آسوده جمعیتی شایسته بهم رسانده و بحمایت سولاپور والی
بیک حمله مردانه سر برام بها و ناظم مرج و گهو گلیا مرهته که سد راهش شده بودند بریده و آباد یهای بلاد
تحتمان مقتول را غارت کرده و سوخته با خاک برابر نمود جمعی کثیر اعدا را با تشکده عدم فرستاده بسامان

شعر او فصاحت و بے آب مہارت نظم و نثر و بلاغت بہار دہ او رنگ بازنگ کہ بزنگ آمیزی حسن اتفاق
رنگ شایستہ ہذ برفتہ چنانکہ برنگ تحقق و تشریح حالات باد انشر و فرہنگ زنگ بخشان جہان کن برنگ ریزی
قید سہای وماہ زنگ صدق و سلامت یافتہ زنگ آور دلہ زلات زنگ برنگ افشانی بسط و ربط صحیح معنی و الفاظ
سبز رنگ بعبارت رسلیس و سادہ برنگ نارسایان زنگ بر و شکستہ اگرچہ انہم زنگ خاطر خواہ نیست بارزی نگین ساز
بزم طرب خوشتر زنگ نارنج خزان و واقعہ بنیان با آب و تاب کہ زنگ بخش واقعہ نگاری این ہیچ مدانند
تواند شد غرض برنگ توقعی کہ صاحبان این فن بر قلم شکستہ رقم این زنگ باز ہے علم و شعور برنگ عیب پوشان
جائیکہ بہ بست رلغازنگ عبارات و فقرات کہ مخفی بے رنگینی استعلاقات نظر افتد زنگ عفو تحسین خواہند زنگ
و بانگشت حرف گیر پرنگی زنگ ایراد بر صفحہ نونہالان الفاظ این جمن زنگ بخش صد انجمن نخواہند
در سنہ یکہزار و دو صد و پانزدہ و یکہزار و دو صد و بیست و پنج ہجری کہ بگلرنگ قضای سبزہ زلالی نواح
چشم زنگ افزای مشاہدہ لالہ زنگ طراوت و نظارت بہم رسیدہ بود بخامہ رنگا رنگ متانت ریز زنگ تبیان
آن دردلہ زنگ بخش حقیقی این گلدستہ رنگ آمیز را برنگ بہار و نسیم زنگ بخش خاطر نظارگیان بے ریو
زنگ کہ برنگینی طبع ہمرنگ خواند اللہم بحمد و آلہ الا مجاد صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ
و ذریاتہ و اتباعہ و سلم تسلیما کثیرا کثیرا ؛؛؛

جنگی بطرف جوره تنگ بهدره لار و آوتا کرنل و از سپاهی بهادر از قلعه بیرون تافتن حسب الحکم کپتان بندر
بتنبیهش با فوج سنگین رجمنت و آن شجاعت منش که قریب بیست و پنج سپاهی بهادر از هر قوم جمع کرده بود
از غنیم نهراسیده در لوازم عدو سوزی میکوشید چون مکانی و جائی مستقل که پناه وقت ضرورت باشد قبضه
خود نداشت لهذا از جائی بجائی میکشید و کرنل موصوف نیز در حالت کوچ و مقام شب و روز تو بخانه اتش بار
بر مقابل آورده در کار زد و خورد بود و در حرکت و سکون آنی بی گوله بازی فرصت نمیداد بعد در نصیرت سردار
لشکر حیدر آباد که با زبکو مک کرنل موصوف آمده بود حیله برانگیخته چند افغان فوج لنی شیر منش لاور غلامان
مستعد حرامزاده بکی کرده بودند آنها خانه برانداز ان کشش هفت هزار کس جمع شده بودند روز که آنها در میدان
تهور سولجه کوتال لار مرکز نزول اعلام و خیام ساخته بود از رطل گران غفلت و بدبختی سپاه مست کشته
انها را بسیار در پیش آوردند و مزاحم خورد و خلل بکر دیده خفیه میماندند آگاه کنند تا از اطراف مردان
فرنگ و سپاه نظام بی فرمان بکیورشها کنند آنها بر پیشه شجاعت او زبروقت دشمن کامی معاینه کرد
چست برخاسته بنا بر حمیت اسلام در دست بشمشیر مع چند جانباز حمله شیرانه کرد الله الله بس چراتی نمود که
کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ ساخته از خط خجلت جزنامی باقی نگذاشت حقا که فلک کجباز سنگ ستم و
لعنت از فلاخن کوشش خویشتن بر سر اهل اسلام و عالم پرور چه سان میزد که سر باز نکند و شیران صحرا را
در نسیج عنکبوت دغا و فریب چنان بند میساخت که از مورد ملخ زبون تر کرد و گذشت انچه گذشتنی بود میگویند
که زوجه اش مع بسر متبنه اسیر اهل فرنگ گردید والسلام خاتمه کتاب الحمد لله والمنه که از زیر بار فرنگ

تذکرۃ البلاد والحکام

Acc. No. 766

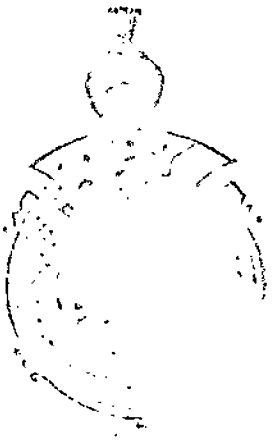

تاریخ فرشته و تاریخ افاغنه و غیرهما مندرج نگشت بجا حقه دریافته برشته تفصیل صور کلدسنگ
اخبار را بمطالعه اش تغریح تصریح کلی دست دهد الحمد لله والمنه الحال انیمعنی از حسن صور اتفاق بجلوه ظهور
درآمد و این کتاب را که شیرازه دفتر مشرق و اخبار بلاد و حکام و مجموعه افراد اوضاع کافه انام است به تذکرة البلاد
نوشتم و موسوم ساختم باللهم التوفیق والیه المستعان اورنگ اول در کیفیت
بنای منوکنده و بیجی نگر عرف آنرا گندی و راجهای آنجا آنکه پیش از هفصد سال کوه منوکنده خراب افتاده
هیچ بوده از آباد بی البته و مسکن شیر و خرس بود یعنی سنیاسیان و جوگیان نمود کاه کاه بآن سمت آمد و رفت
مینمودند جنوبی این کوه بلا فاصله کوهیست و درآن کوه غاریست اکثر جوگیان ریاضت کش درآن غار سکونت
می ورزیدند و گرداگرد کوه تا شش هفت فرسنگ جنگل سخت و سلسله کوهها و کریوه ها و نشیب و فراز زمین بسیار است
القصه درآن وقت از طرف کهستان شمالی که عبارت از کوه سهسجل باشد پرستنده بت یعنی سنیاسی کریا شکتی
وذیر نامی مع برادر خود که چک شکتی وذیر نام داشت وارد آنطرف شده کوه مذکور را که بوی از جنس آدم زاد
نداشت برای پرستش خود پسندیده سکونت گاه خود مقرر ساخت و بریاضت و جوگ یعنی جمع دم مشغول گردید
و چک شکتی وذیر زنی که همجنس و همطرز او بود همراه داشت و از و پسری بوجود آمده بسداشیو وذیر موسوم
روزی بسداشیو بجستجوی بزرگوار یعنی کریا شکتی وذیر التماس نمود که هوس ریاست و آرزوی سرداری
نام آوری میدارم درین جهان مرا دولت و ملک و مال می باید پس او را برای پناهش از جمله کوهها یکه پسندیده
از دور و نزدیکان و سنگتراشان را طلبیده بنای حصار سنگی درانداخت و هزاران مردوزن را بفراهم رسانیدن تعیین

وبه نستعین بسم الله الرحمن الرحیم

تسخیر قلاع اقالیم فصاحت فصحا و مفتاح قفل کنجینه بلاغت بلغا بهاء بهاءش شاهنشاهیست
که بی دستیاری تدابیر مدبر بیک حکم غالب که عبارت از دو حرف مختصر باشد محفل ارض و سمارا از
قنادیل شمس و قمر و چراغان ثابت و سیار که نقوش صور علمیه اوست آراسته بی داد که الی الآن هیچ عاقل
ذی شعور و حکمای فرزانه کنجور غیر از اعتراف حیرت و قصور ادراک یارای ایراد و مناقصت ندارد
الحق جائیکه سرچشمه عقل و حکمت و منبع معرفت و فضیلت کماهی خلقت یعنی سالار انبیاء و رسل سرور و فخر
دیوان عرفان جزو کل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و اهل بیته وسلم که منشور لولاک لما خلقت
الافلاک بنام نامیش مسطور است و فرمان وما ارسلناک الا رحمة للعالمین باسم والاشش
مصدر و بدون ما عرفناک حق معرفتک نتیجه عجز و بندگیست پس دیگر که عجز و بندگی را که بهیچ دانی
منصف باشد چه طاقت زبان کشائی حمد و ثنا خصوص این دیر سخن خوان و ستایش بهیچ شناسی و نادانی را که موسوم بمیر
حسین علی
ولد سید عبد القادر کرمانی است کجا یارا که حرفی از دفاتر ستایش بی همال ظهور و انکار یا لفظی از کتب نعوت
بی صفحه
مالک واحدیت بقرطاس تبیان در آرد ما بعد بر دانایان جهان و بینایان دوران جهان پوشیده نماند که از مدت
امتداد بهار جوشش قلبی میخواسته بودم که از راه اوراق اجمالی خطر گلشن آن و بالاتبات تحقق احوال شان بدامن

برست و برادرش که قبل از پدر نامش مذکور شد برادر کلان جدا شده ایشان رویه از کوه
کشت و دیرهای معهوده در هر مادو دوتالاب زرفه بند مستحکم احداث نمود و کرد دیرها خانها تعمیر کرده آباد
ساخت و خود همیشه در دیر ستش اوقات بسر می برد و پسرش که در پناه عموی بزرگوار ریاست می کرد لشکر
جمع ساخته از کنار جهی تنگ بند را تا بالا کهات در اکثر جنگلهای معمور را آباد کرده بضبط و ربط خلق پروری و دادگستری
فرمان روائی میکرد چون پدرش انتقال کرد پاشکتی و دیر عنقریب رسید باستعداد استدراج و بزور علم جادو بر آسیا سنگی
نشسته بهر ملاقات پدر روان شد و برادرش برانیمعنی وقوف یافته بقوت علم تسخیرات بر شیر مردم درنده سوار
استقبال کرد و شرف ملاقات و مراصلت برادر حاصل ساخت پس هر دو برادر بشوق تمام و اشتیاق مالا کلام
دست اندوز گشته چندے بمکالمات نفسانی و مطالبات جسمانی اشتغال داشته بعد ازان کرپاشکتی و دیر از برادر
وداع کرده در جای خود رسید هر کاه حیات مستعار خود بنفسه چند دید در غار همان کوه عصاے سحر نما و پارچه لباس
سنگ و
که از خاک سبز رنگ کرده بود مع دیگر اشیا که با خود داشت مدفون نموده خود اندرون در خزید و راه غار از
کج بند کنانید اگرچه نام کوه مذکور بعد تحصیل و تعمیر قلعه و معمور پاشکتی کرپی نهاده بود اما بزبان جان جون دو کوه باهم
چسپیده شده است ازین سبب بنوکنده مشهور کردید که در اصطلاح هندو لفظ بنو بهم چسپیدن دو سه کوه است و
کنده کوه را کویند پسر برادر زاده اش یعنی پسر اشیو و دیر متاهل شده بیست و نه سال ریاست کرد و اکثر جاها آباد
نمود بحال طبیعی درگذشت پسرش ملک ارجن و دیر نام رئیس آنملک کردید و او از بنوکنده تا صوبه کاویری
پایان حدود متصرف خود در آورد چنانچه کوهی شرقی و انمباری متعلقه دوازده محل واقعست در عهد ایشان مجموعن

سنگ [illegible] را یک جمع کرد چون او در علم جادو و شعبده بازی مهارت تمام و کمال داشت مزده را
تاکید می نمود تا همه بر حسب تاکید ش اگر زن باشد یا مرد پیش خود بقدر یکو جب بلند تودهٔ ریگ جمع کرده مستعد
می نشستند تا او آخر روز از پرستش خود فراغت یافته چوبی بدست گرفته میرسید و چیزی خوانده از جوب
بر تودهای مذکوره میزد و میگفت هر قدر که محنت کرده اید بیابید بیابید و محنتانه خود را میبرید پس هر کس مزدوری لایق
کسب و محنت خود می یافت یعنی از آن ریگ توده بعد حسب ریزهای زر و نقره هست آنها میشد اگر زن حامله باشد
باشد حصهٔ جنینش هم علیحده همراه او میشد غرض همین طور بر دو کوه که با یکدیگر چسپیده شده اند یک زیر یک
تا دامن کوه سه دیوار سنگی کشید و بر کوه وسط که از دو کوه چپ و راست پست و بلند تر دارد دو تالاب و دو چشمه
برآورد و برای سکونت حاکم آنجا عمارات مناسبت و کرد عمارات قطعه زمین هموار کرده مزروعه نمود و یک گلزار
برگ تنبول هم تیار ساخت چون حصار کوه تمام کشیده بعضی بنا قلعه پایین کوه از زیر دامن کوه شمالی حصار
سنگی مع برج و باره و خندق و پرکوته و فصیل تا دامن کوه جنوبی در کشیده دروازه یکی جانب شمال دیگر
بطرف مشرق سیوم در دامن کوه جنوبی مقرر کرد و بعضی مردم گفته اند که وقت کمند انداختن پایه دیوار شمالی پایین قلعه
متصل دروازه دیری قدیم مع بت سنگی که در اندرون زمین پنهان شده بود برآمد پس آن دیر را از سر نو تعمیر کرد
پرستش گاه سنگنای آنجا نمود بعد تیاری قلعه معمور تا مدت سیصد سال از بعضی تاریخ دانان معلوم شد که در سیزده سال و چند
ماه حصار بندی قلعه کوهی و پائین در سه کرور و سیاه مردم را نوکر داشته بود و از هر سمت بدریا آن نواح
نشانیده خود هم بجانب قلعه کوه مذکور در غار سکونت ورزید و قوع این واقعه از روی تاریخ هنود در سنه

بنای شهر و قلعه‌ها در دل مصمم داشته ازاد[ا]ه[ت] [ز]ه[ی]حیات تا از سحاب جود و بذل منعم حقیقی یکساعت باران [ر]حمت
قطرات مطر بارید و آن زمان بنیاد کرده شهر آمل کنونی و کوه و دیه بصرف زر بذکور احداث نمود گفته اند
چرا همین بذکور مرشد اهل التقویم بود از بهر بنای قلعه شهر ساعتی تجویز کرده بود که اگر در آن ساعت بکاری نمایان شود
تا ابد الدهر پایدار و مستحکم ماند بیلداران را جمع کرده تاکید ساخته بود که با بیل و انگزو در فلان جا مستعد باشند و قتیکه
صدای ناقوس که من [ب]عد [ا]ه[ت] خواهند بتقریب اخر اهرنو اخت برخیزد بمجرد آن پایه حصار بکنند چنانچه بیلداران
با سامان خود مستعد شده گوش بآواز نادر نهاده داشتند قضارا پیش از نیم ساعت که او تجویز کرده بود شیطان صدای
ناقوس برداشت بیلداران منتظر صدا بهمان زمان بنای پایه را انداختند و بعد نیم ساعت صدای ناقوس دیگر بار
شنیده بتعجب تمام پیش دویدند و همه را آن آواز بهمان نهج بگوش رسید همین بار بگفتند او غریق بحر حیرت گشته بعد تامل بسیار
از راه تقویم فریب شیطان رجیم معلوم کرده گفت برویم که شروع بنا را بانجام رسانیم اگرچه تا انقضای مدت
پانصد سال شهر احداث آباد و دارالریاست خواهد ماند اما بعد ازان تا پانصد سال ویران و خراب خواهد افتاد و بعد ازان
باز از سر نو آباد خواهد شد غرض وسعت شهر دوازده فرسنگ بود بعد تیار شدن شهر و قلعه کوهی که بر ساحل شمالی
جنب بهد رات بوکا نامی حکمران آنجا را که بانی شهر مذکور را در ایام ریاست پیشه شیر میداد و مستر صد روز بهی بود
بوکا رایل خطاب داده بر تخت آنجا نامزد نمود [illegible] باو سپرده خود [illegible] رایل
مذکور تنظیم و تنسیق امور جهانبانی نموده تا بداد پنجاه سال کامرانی کرده با جا طبع در گذشت
پسر بزرگش بر تخت رایل پسندار اکشته در ریاست ملک کرنا تک بالا گهات و پایین گهات بتصرف خود آورده

فوج کشی کرده بر آن ملک مسلط گردید و ویر و پاچی را اسیر کرده خود بنیسوق آنجا پرداخت و در عهد او دار الریاست
مقرر بود اول بیجی نگر عرف آنی گندی دوم پنوکنده سیوم چندرگری که جنوبی ترین چهار گروه بیسپور و قلعه کوی
دارد و بعضی گفته اند که دار الریاست سیوم قلعه رای ولیور که در عهد پراور رایل راجه پنوکنده چکیتی بهوپت راج حارس شولنگرام
و بساتکده اساسش بنا کرده دار المقر خود ساخته تا بدیار آبادی آنهمه ملک میسپرداخت مقرر بود چون او تا سی و دو سال
حکومت کرده در گذشت پسرش بیر بهر رایل نام مسند آرا گردید همنگامه ضبط و ربط خود کرده ساخت و او پنوکنده را
دار الحکومت خود قرار داده بود و در اکثر اوقات آنزمان از ولایت توران و ایران و کاشمیر و کاشغر و کابل و قندهار و لاهور
سوداگران با تحایف آنممالک مثل شال و کمخاب و اطلس و مشکنافها و ترکش و کمان و اشتر کابلی و قندهاری و
عراقی و ترکی وارد این نواحی میشدند چون از ممالک دولت و دریا راجه دیار چنین اجناس نفیس ضرور بل لازم است لهذا
بهر طرف مغرب کوه مذکور بفاصله دو فرسنگ معمور احداث کرده ترکلاپتن نام نهاده بود سوداگران و تاجران همونجا
توقف میورزند رایل کارپردازان خود را مع مبلغ خطیر در انجا فرستاده اجناس و اسپها و غیره خریده طلبیده
در همون زمان بفاصله خاصه که بهوکم تانی نام داشت بحکم رایل سردار قلعه پیش در دره جنوبی تا لبی احداث نمود
چنانکه خندق قلعه جنوبی از دامن کوه تا برج کنج قلعه که فتح برج نام دارد همین تالاب است و بهو سمندر شی نام نهاده بود
بر کوه جنوبی پائین قلعه کنیاندازیک تالاب تیر واقع شده و بر قله آنکوه غاری و پیش آن غار سنگی دو صحنی
احداث نموده است و جنگمی یعنی مترشم قوم لنگایت سندرام جوگی نامی در آن غار سکونت میداشت و مشی یعنی صنمخانه
بر بستش او شرقی بائین قلعه بر تالاب تیر زیر دامن کوه بوده و او بقوت استدراج بر بر درخت معوز

[illegible] در عهد شش آباد واقع شده دران زمان هر کس بحرفت سپاهگری و رعیتی مامور بود غیر از قوم
هیچ مسلمان وارد آن نواح نگشت غرض رایل مذکور بائین دربست تا بیست و چهار سال ملک گیری و جهانبانی
درگذشت پس پسر شش برادر رایل نام مسند پدر را کرده ساخته رئیس ملک شد بعد چندے پدر یافت احوال رعایا و آبادی
و ویرانی ممالک طرف جنوب دار الحکومت خود کوس رحیل نواخت رفته رفته بطرف کچھ بن یعنے الکہ کوٹ کہ بندر
کریوہا ہے آن نواح زن و مرد حبشی صفت و دیو سیرت و فیل تن توطن گزین بودند رسیده بمشاهده عجایبات
و نظارت آن سرزمین و تراکم اشجار صندل و دار چینی و فواکه نادرات و اشکال غرایب و شگفت و فراز زمین و طراوت
آنجا و اشکفته بپسندید و بر کوهی که منبع چوی کاویریست دیری بساخت و قلعه زمین دوزی از کل و سنگ در
وسط جنگل سخت که راقم سطور در کتابات ان حیدری آنچه که از چشم خود معاینه کرده بود مفصل از احوالش
برنگاشته است تعمیر کرده مرکز انام نهاد و ملتجا بای یکے از خادمان خود را بحکومت آن الکه عجیب و بهرام کردن
وحشی سیرتان آنجا مقرر ساخته مراجعت نمود و نامبرده بدانائی تمام آن صحرائیان را رام خود کرده و بخوشگوئی
و زر و زیری اطراف آن جنگل آباد کرد انید پس ازان زمان انداشت جانگاه بدرگاه آدم زاد گشت و رایل مذکور
تا بیست و پنجسال ریاست کرده ازین جهان فانی انتقال نمود پس ازان پسر شش و پیروپای رایل نام اگرچه
بر مسند پدر متمکن گشته بود اما ضبط و نسق و ربط و ربت خاطر خواه از و بظهور نیامد ازین سبب در سال دوم ریاست
سر برنگ رایل جیتری حاکم کندنول که نامبرده یکی از اولاد دوشیرماج حاکم شهر بیر بود و پدرش بیا رایل جیتری
بکندنول آمده لشکر کثیر جمع ساخته ریاست میکرد و بعد فوتش سر برنگ رایل مذکور بمسند آنجا نشسته

کنند و تا هر دو برادر باکرامت متوجه قبله شده بطرف آسمان نگاه کرده متبسم شدند بمجرد آن دو دیو بسان ابر رحمت
بر درخت مذکور پدید آمده مثل قطرات باران از هر شاخ و برگ شکر باریدن گرفت هنود از معاینه این کیفیت متحیر
و متعجب گشته بخوردن شکر مشغول شدند و از خیالات فاسده در گذشته طبقها از شکر پر کرده پیش رایان بردند
و کیفیت باز گفتند دیو نیز مشاهده شکر و استماع علامات کرامات آنحضرت و اشکفته شدن تفکر بکریبان تحیر فرو برد
و همه ان روزها گاو صنم آن بت را ذبح کرده گوشت بخرج فقرا آورده استخوان و پوستش نگاه داشتند هنود
هجوم کرده بر ایل مستعانی شدند که در روشان اهل اسلام دشمن دین باشده اند و در پرستش گاه ناسکونت ورزیده
جا را پلید تر کرده اند علاوه بر این گاو صنم خانه را ذبح ساخته خوردند و بغضب تمام فرمانداد که بتاوان گاو
این دو جان مقدس را بقتل در آرند دیگران را از قلمرو با اخراج کنند چون ایشان بلوای عام دیدند و زبان دشنام
گشادند آنحضرت بحکمت دینداری ایشان را از دشنام منع کرده فرمودند که با فقرا از دنیا آزاد و دعاگوی
هر اهل دول باشید و وارد اینجا شده قریب یکماه است کسی از شما جبر با نکرفت آفرین بر صنم شما باد اس گاو خود را بما داد تا خرج
نماییم دیم اگر اس گاو شما باز داشته بهر بدهیم ایشان رد و بدل بسیار در پیش آورده گاو را خواستند پس آنحضرت
فرمود گاو را ذبح کرده پاستخوان و پوست گاو که بتناسب یکدیگر ترتیب داده بودند عصای
چسپ گاو زنده شده با آواز بلند بر خواست و روان شد سدرام جوگی مشاهده این کرامات آنحضرت
بعد امتحان بسیار آخر سخن بر این وجه قرار یافت که در حوالی آبی یکطرف آنحضرت و یکطرف خود نشسته
هر که غوطه باید خورد هر کس زنده برآید او قایم مقام باشد آنحضرت با قبال این معنی

برای گرفتن در دست حاضر میشد و بعد فراغت کار زیارت همین طور بر کوه میرفت و اکثر همنوا آن نواح بلکه رایل و
کار پردازانش را مطیع خود ساخته بود و همدران زمان که سنه شصت و نود هجری بود سید بابا فخر الدین حسینی
کنج الاسرار قدس الله سره مع برادر خود یعنی سید علی جلد لشکر و چند فقیر و رفقای خود از طرف تبهر نگر غرق تر چنا پلی
رسیدند اگرچه یزکدرای کهات بدون حکم رایل احدی را از اهل اسلام اندرون نمیگذاشتند اما باوجودیکه تشریف
آوری آنحضرات از راه راست معاینه میکردند مانع دخول و همراه شان نشدند پس آنحضرات راست بطرف مسجد
مذکور رسیده در صحنش رخت رحیل انداختند و شب همونجا آرمیدند و مسواک خشک که بخشیده بود بر شد آنحضرت یعنی
بابا نتهر اولیا بود در زیر نشانده آب دادند چون صبحی دمیدند که چوب مسواک مذکور سرسبز گشته شاخ و برگ برآورد
نادانستند که مقام قایم خود همین است اگرچه بفراغت تمام بستره ها آراسته همونجا سکونت داشتند اما از
از سکنای آنشهر متوجه و ملتفت احوال آنحضرات نشده و در چوک و بازار بعضی رفقای آنحضرات بگدائی میگردیدند
هیچ نیافتند بلکه تمام متوطنان آنجا از ایشان متنفر گشته میراندند پس همه با دست خالی بر سر شکیبائی زده
ناشتا داشتها خود بر گ اشجار و ثمرات بیابانی و هیچ گیاه میگذشتند از قضا بعد امضای یانزده روز فاطمی
زوجه شریفه حضرت سید علی چله کش برحمت حق پیوست و آن مرحومه را زیر همون درخت اراک مدفون ساختند
و مطلع شدن خبر رایل رسانیده در ایذای آنحضرات کمر سعی بر بستند چنانچه رایل کار پرداز خود را مع جمعیتی
بجانب آنها فرستاد که در دولت این را بزجر و تعرض پیش آن سر حد براند و نعش طیبه را از مدفن برآورده بدره کوه سپارد
چون کارپرداز شیطان اینها رسیده در ایذای آنحضرات سعی کرد و سخنان نا ملایم [illegible]

ن صادق ارادت بلا اندیشه بنیت درست وصفائی دل بنوشانید بمجرد فرو رفتن آب در شکم رایل مریض
صحت کلی یافته برخاست کو با هیچ آزارش نبود همون زمان از خیال فاسد خود باز آمده معتقد گردید
اگر تفصیل این واقعات و شرح کرامات و خرق عادات آنحضرت خواسته باشند از مطالع کتاب بدیع المعانی
که راقم سطور پیش ازین بسلک اتمام برنگاشته است معلوم کنند غرض بعد وفات آنحضرت دو قصبه یکی بنام
پرم پلی و دیگر تنکور که محاصل هر دو قصبه یکهزار و یکصد و هشت هون رایلی که فی هون سه روپیه و چهار آنه میشود
مقرر بود بخرچ تیل چراغ و کل و خوشبوئی مرقد مبارک آنحضرت باکرامت بطور جاگیر سپرد و تا زیست خود
هر شب پنجشنبه اشنان یعنی غسل کرده کرد مضجع منور سه بار تصدق کشته بخانه میرفت و همچنین سوال
بیست و نه سال آئین ضبط و ربط کارمانی کرده در آئین گندی در گذشت تا پسرش رام چندر رایل نام یافت
مسند پدر گشته ملک و لشکر را زیر انقیاد خود در کشید و در عهد دولتش بادشاه شهید یعنی محمد تغلقشاه
بگجراتی بعزم زیارت مرقد مبارک آنحضرت با چند خواص و جلو دار عازم آنطرف شده بود رایل مذکور دریافت
حمل بر تخریب بلاد خود کرده مستعد بجنگ گردید شاه یوسف قتال برادرزاده جناب قبله سمائب که سجاده نشین
بودند نامبرده را بر عزیمتش واقف کرده خاطر جمع ساختند و بلاد شرقی تا کنار دریای شور در عهدش آباد و معمور
گردید چون رایل مذکور بیست و هشت سال فرمانروائی کرده بعمر طبعی در گذشت به [illegible] نام پسرش
مسند آرا گردید و همدران ایام که سنه هفصد و پنجاه و شش هجری بود حضرت سید محمد حسینی بندگ [illegible]
[illegible] بخشش کلی کرده تشریف کشتند و بیمن افضال آن برگزیده قادر ذوالجلال حسن کانکو که اول سلاطین بهمنیه بود

برداختند و روز دیگر بموجب قرارداد آنحضرت و آن کافر بدسیر در جوال آهک دوخته شده در تالاب
غوطه خوردند چون متوصلان بعد نه روز جوال کشیده دیدند که جوکی مع پوست و استخوان ریخته او جود ش
جز نامی باقی نمانده و جانب دیگر خالیست متحیر تر گردیدند دران اثنا از بالای کوه اقامت گاه جوکی فانی که
رامن گنیده نام دارد آواز بانگ نماز برخاست چون بالا نظر کردند آنحضرت با کرامت را صحیح الوجود یافتند و
صدای بانگ نماز بدل ضلالت منزل سنود اثر کرده تخمینا چهارده هزار مرد م از خوکران رایل که حاضر الوقت بودند
همه بصدق کرامات آنحضرت مقر گشته بدل رجوع آوردند و رایل بظهور این علامات آنحضرت را بساحران نسبت کرده
از کار پردازان خود در باب ابدای آنحضرت مشورت کرده هم متفق اللفظ و المعنی شده بدادن زهر ما یل گردند
پس بنام ضیافت چند طبقهای شیرینی زهر آلود راست کرده فرستاد آنحضرت بسم الله گفته قدری از آن نوش فرموده
باقی نگاهداشتند چون کوراشتند زهر قاتل رایل شنیده باستعجاب تمام استفسار کرد که او زنده است بمجرد وقوع
این سخن از زبانش درد قولنج او را چنان زیر ساخت که طاقتش طاق گشته بر بستر ناکامی دراز افتاد هر چند
معالجان علاجها کردند صحت نیافت بلکه آزار شدت کرده چون قالب بیجان بی حس و حرکت ماند مادرش که
ستمگاری نام داشت بمشاهده این حال سخت غمگین شده پسر خود را در پالکی گذاشته بخدمت آنحضرت با کرامت
آورد و بالتماس سوالا دی و جوا یمش پرداخته بعجز و الحاح تمام عرض شفاعت پسر خود نمود آنحضرت برزاریش
رحم کرده از همین شیرینی قدری که نگاهداشته بودند طلبیده پیش آن زن بسر خود خوراندند چون سه خورد
پس در آب قدری از آن حل کرده از دست مبارک بآن زن سپردند و فرمودند که علاج مرض پسر تو همین است بخوران

واز راه آشتی معاودت نمود پس ازان زمان قاعده بود که بعد انقضای دو سه سال پاپوشی مخملی زردوزی مصحب
امیرے که وکیل سلاطین دکن میبود بآنے کندی میرسید وراجه آنجا مع حشمت و توزک خود استقبالش کرده بعزت
و وقار تمام پاپوش مے آورد و پیشکشے که مقرر بود بلا عذر میرسانید همین دستور رایل مذکور چهل و دو سال کامرانی
کرده بمرضی مهلک درگذشت و پیر پدر رایل نام پسرش نسیب بخش صدر پدر گردیده برقاعده جد و پدر خود راه مصاحبت
آن سلاطین ذوی الاحتشام می پیمود و اکثر بلاد جنوبی و غیر تی آنے کندی آباد کنانید بلکه در تمامی کرناٹک بالاگهاٹ
و پائین گهاٹ کارکنان لایق و کفایت شعار و عالم نواز فرستاده آبادی جاها و تعمیر قلعجها میکنانید اگرچه لشکر کشیر
فراهم کرده عزم استیصال دولت و حشمت سلاطین دکن در دل داشت اما بسال دهم مرض سکته درگذشت
و پوتش نرسمهه رایل نام پسرش نسیب بخش و سادهٔ جاه و جلال پدر گردیده رونق و رواج ملک ترقی کرد اکثر
قلعجات پائین گهاٹ و بلدهای عظیم شرقی دار الحکومتش مثل صوبهٔ نیلور و وانکل و دیر سنکار کنده و گندی
و سیکاکول و برخی از طرف جنوبی واگنی آنے گندی مثل رتن گری و گندرپی و غیره تعمیر و آباد کردید رایل مذکور
اگرچه نیک نیت و رعیت پرور و لشکر نواز بود اما بعد مرم اولاد نشوونمایش تمام ذات و بارزو اطفال هر دم طفلان
اشک را بگریبان و دامن حسرت پرورید بعد فراوان دعا و زاری بجز او التجا براهبان خدا پرست منجمی از روی
تقویم دریافته تاکید کرد اگر در فلان ساعت و فلان وقت اشنان کرده بعد چنین پرستش [illegible] شوی
انشاء الله که خدای جهان پسر اقبالمند و قوی بازو عطا خواهد فرمود چون او ازین مژده جان تازه یافته بمجرد
خوابگاه
استماعت بود که در [illegible] همچنان که راهب گفته بود اشنان کرده و از عهدهٔ پرستش برآمده زود در بحجرهٔ

بهایشت بی کردیده عالمی را مسخر کرد که احوالش در تاریخ فرشته و تاریخ گجرات معلوم خواهد شد غرض تا شصت و
هفتاد سال یک بعد یک رایلان چهتری مسند آرای حکومت میشدند و اکثر ایشان کار ملک رانی و دادری بکار پردازان
خود سپرده بریاضت و پرستش مشغول میشدند و همدران ایام سلاطین بهمنیه اعنی مجاهد شاه بهمنی و احمد
بهمنی ترقی کرده قلعهٔ آسیر و جنیر و اُدکیر و دیوگیر عرف دولت آباد و شهر بیدر بتصرف خود آورده کامرانی
میکردند و اینها از تاب شمشیر اسلامیان خایف و خاسر بوده اوقات خود بآیینی بسر بردند که دولت
شان از صدمات عساکر سلاطین محفوظ ماند الحاصل چون نوبت سلطنت آنجا به پرتاب رایل که نبیرهٔ چهارم
رایل متوفی میشد رسید او دستور جدوابای خود گذاشت و بار ایش لشکر و آلات حرب و ضرب و فیلان جنگی
همت گماشت و بساکهن از راجپوت و اهل اسلام فراهم ساخت و همه کس از رایلان آنجا بدرگاه آنحضرت
فلک مرتبت یعنی حضرت سید بابا فخر الدین زر نذر و غلاف وغیره سال بسال میفرستادند
بعد چندے سلطان احمد بهمنی لشکر کشی نموده لشکر رایل را که بمقابله او روانه کرده بود شکست داده شهر بیدر را
دار السلطنت خود قرار داد و بارها فیما بین جهتریان و بهمنیان کارزارها واقع میشد فی الجمله رایل مذکور هفده
سال بحسن ملک داری دست و پازده درگذشت چون او را پسر صاحب شوکت نبود کار پردازانش
دیو را با مادر هنیر زاده اش را بر مسند راجگی جلوس کنانیده تنظیم و تنسیق ملک و لشکر بر رای صواب نمایش
گذاشتند بعد چندے از دهلی امیری صایب تدبیر از پیشگاه خلافت همایون شاه بادشاه دهلی باتفاق وزیر هنر لی
سلاطین گجرات و بهمنیه تا آنے کندی رسیده لشکر کشیر جهتریان را غایبانه ساخته پیشکش شایان گرفت

خواست که در پاداش این عمل شنیعه زن پست فطرت و کینه ور را بقتل رساند اما از ناقص عقلان انتقام
کشیدن شایان خردمندی ندید و آنرا ترک ساخت و همچون زمان که از روز مسند آرایش پانزده سال منقضی
گشته بود بکسو پسر طایع آور دل از فرمان روائی برداشت و بضرورت پسر حاضر الوقت را بر مسند نیابت
خود نشانده اگرچه خود را گوشه گزین گردید اما مصلحتاً مهر سکه ملک رانی بدست اختیارش پسر و سر رشته عزل و نصب
کارکنان و عمال و قلعه ار بدست خود داشت چون بعد دوازده سال وقت اخیرش رسید کار پرداز خود گفت
که آه در اینوقت کیشن رایل نماند او گفت مهاراج بر گرد آت بگیر پدر او فی الحال کیشن رایل میتواند و هر جا که از نا
بخوانید او فوراً از حجره غیب سر نمیدان شهود خواهد کشید بمجرد شنیدن این سخن خرم گشته یقین دانست که
او زنده است پس بفرط تمنا و جوشش قلبی و مهر پدری باحضارش فرماند تا او آن فخر دودمان دولت را حاضر
ساخت چون بر رویش نگاه افتاد گریه شادمانی نموده بسینه کشید و انگشتری فرمان دهی را نگشت خود کرده
پیشش او برد که تا بگیرد او خنجر کشیده انگشتش برید و انگشتری گرفته شرایط آداب بطور مذهب خود بجا آورده بخانه
مادر خود شتافت و پدرش انتقال نموده کار پردازانش بر حسب وصیت رایل متوفی کیشن رایل را بر مسند
پدر نشانیدند و وزیر سمبر ایل برادرش را بحکومت چندر کری نامزد ساختند چون او مسند حکومت و ریاست را گرم ساخت
بجمعیندی لشکر و آلات حرب و ضرب و آراستگی و طیاری فیلان جنگی پرداخت و ریاست بسیار الا مدی یافته چون
در اندک زمان استعداد ملک گیری بهم رسانید بمقابله و مجادله فدائیان بهمنیه برخاست بر کاشخص دولت و جاه
از محمود شاه بهمنی که خجسته انفاق است روی تافته بود در هر جنگ مغلوب میگشت و سپاه رایل قوی بازو میشدند

شناخت زوجه‌اش در آرایش خود مانده و کنیزکی برای درستی بساط خواب در حجره آمده حاضر بود او
همبستر شد آنرا حمل ماند و بعد فراغت زنش نیز در همان ساعت بر بستر استراحتش رسید ازان اتفاق
مباشرت افتاد غرض هر دو نازنین پسران زائیدند پسر اول ساعت مذکور بکشیر ایل و دوم بوزیر ایل
مسمی گشتند رایل ازانیمعنی چون چمن در شگفته در پرورش آن نونهالان حدیقه دولت و اقبال سر مو تفاوت
ننمود و آثار بهادری و جلادت و علامات دانائی و جرات در کشن رایل زیاده دیده بسیار دوست میداشت زوجه‌اش
راز نیمعنی خبر در حجر میخلید و در اندیشش میکوشید بلکه در کشتنش فرصت وقت میجست و بیاوری طالع
پسر اول روز بروز جاه و اقبال در تزاید بود و سلاطین بهمنیه و غیره به نزاع فیما بین بسلامیان دران اوقات باو پناه
می بردند و مدد طلب میشدند بنابے حال موافق معمول شبے رایل در خوابگاه خود شتافته دستار بر کرسی نهاده
خوابیده زنش نیز حاضر بود قضارا سگه حکم رانیش در دستار بود بنظر زنش در افتاد تا او چست برخاسته
خطے بنام کارپرداز از طرف رایل بانیمضمون که کشن رایل را زود قتل کرده چشمش برآورده بحضور باید فرستاد
تولیسنده پیچیده بران سکه زده ترسیل داشت کارپرداز که را مسمّا نام دانائے هر بود بعد ملاحظه نشان
ولی نعمی خود متحیر مانده بتامل دانست که فتور محض از طرف زن است پس دست آنجوانمرد ذبیحش گرفته بخانه خود
برد در حجره تنه خانه احداث کرده او را مخفی نمود و آهوی مردم چشم را کشته چشمش بمحل زنانه فرستاد چون روز
روشن شد و کشن رایل نزد پدر نیامد از کارپرداز سبب پرسید او کاغذ نوشته شب بنظر گذرانید پس
رایل بمجرد معاینه کاغذ طغیان فتنه و فریب در گرداب غم و غصه افتاده زندگی خود نا گوار دانست اگر چه

فرمان روایش در اکناف دکن شایع شده هرکس چه از قوم هنود و چه از اهل اسلام سپر انداز گشته باج
راج میسپارنید تا آنکه او بر عونت اقبال روز افزون و غرور ملکت و ثروت بیرون از چند و چون سه هزار
لک سواره پیاده و دو هزار فیل جنگی زیر رایات حکومت خود فراهم کرده بسر کوبی مخالف پست و پنجال
کامرانی کرده بازار سرطان و بقول بعضے بمرض استسقا درگذشت چون او را سوای دختر و شوهرش پسری
قدیم مقام نبود طبقه اعیان و ارکان دولتش اجهوت راج برادر حقیقیش را بر حسب استرضای خاطر خویش
بیکانه برسند راجگی جلوس کنانیدند او هم حسب قاعده پدر و برادر نظم و نسق ملک و لشکر مرعی داشت دران
زمان قاسم خان بریدالملک سررشته امورش بر داشته بعزم ملک گیری لشکر کثیر جمع کرده پا از حد ایرهٔ خود
بیرون نهاد تا بهر جهار بادشاه مرفومة الصدر با عساکر بیشمار خود بجنبش در آمده او را در نواح گهیر بقتل در آورده
ملک توابع شهر بیدر را بایکدیگر تقسیم ها کردند در ینعرصه اجهوت راج که رقم ترقی جاه و حشم بر ناصیه او نهیب نگارش نیافته
بنود در سال دوم جهان فانی را بدرود نمود و بجایش رام راجه داماد کشن راج متوفی بر مسند امارت جهتیان
متمکن گشته ملک و لشکر را بداد و دهش بنواخت و در اکثر قلعجات و مکانات مستحکم برادران خود را مامور
کرده بود کمر کینه راج و کویند راج که از برادران او بودند در اهونی داشته بود و اکثر راجها و اراکین را تا تکین را
تغیر و تبدیل و معزول و منصوب ساخت بعد چندے در حینیکه فیما بین مرتضی نظام شاه بن حسین نظام شاه بن
نظام شاه بن ملک احمد بحری نظام شاه جنیری و علی عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل محمد عادل شاه
بن یوسف عادل شاه بحالبوریحرص و هوای ملک و مال دنیا نایرهٔ جدال و قتال مشتعل بود عادل شاه از دست

که در جنگ نواح رایچور در حین انگیختن اسپان بعزم اعدا شکنی پای اسپ محمود شاه در حفره زمین
که بکیاه متواری بود در شده اسپ مع راکب بزمین آمد و شاه بشکست و تفرقه تمام در لشکر شاه راه یافت
تا قاسم خان بدیل الملک مرزبان شهر بیدر فرصت وقت غنیمت یافته بر تخت بهمنیان جلوس کرده متصرف
ملک و مال و حرم بادشاهی گردید و بحسب رای ناسپاس باستعانت کشن رایل کارهای معقول بعمل آورد و اکثر
اعیان دولت بهمنیه را رنجیده و تاراج و اخراج ساخت بظهور انجامید یوسف عادل خان بیجاپوری و سبحان قلی
قطب الملک گولکندی و عماد الملک برارزی و ملک احمد بحری نظام الملک جنیری که آنها امرا و ذی الاقتدار و صاحب
جاه و حشم و خزانه بسیار بودند بتجویز هوا خواهان خود یکه بیجاپور و دیگر بگولکنده و سیوم ببلاد برار و چهارم
بجنیر تخت های سلطنت آراسته جلوس کردند و بنا بر مصلحت از رایل مذکور که دران بادشاه کردی قوی بازو کشته بود
راه سلوک و آشتی پیمودند اگرچه بریزش زر و مال او را برصوابدید خود راضی داشتند اما هرگز از رصد فریبش غافل
نبودند القصه چون دو سه سال زر نعل بهای معمولی راجه عاید دهلی نگردید بر حسب قاعده مستمره پایوشی بصحابت وکیل
دهلی رسید کشن رایل که غرور عروج اقبال خود داشت اگرچه استقبال کرده شرایط آدابش بجا آورد اما بعد معاینه
یکعدد پایوش گفت یکعدد چه کنم اگر دیگری بهمسانی البته قیمتش خواهم یافت ازینمعنی وکیل و همراهیانش
غصه آلوده بخانه خاسته آخر از دست لشکریان ابتوه کشیر رایل مغلوب گشته راه خویش گرفتند و او
تعاقب شان کرده اکثر بلاد شمالی و ایسانی دار الحکومتش تا جوی نربدا بتصرف خود در آورد همه راجها و
زمینداران آن نواح سر بخط فرمانش نهادند و امرای بهمنیه نیز مطیع و منقاد تر گشتند پس در سنه سلطنت

معاون تسخیر ادهونی پیش راند و با سیر کردن برادران منحرف تاکید مزید فرمود اگرچه از امداد و اعانت
افواج شاهان عدو مال برادران فتنه باز را بحیطهٔ اطاعت خود در کشید و قلعهٔ ادهونی با سایر محال و
مواضعات بضبط خود در آورد اما فتنه که در دار الکین دولت او انگیخته بود هرگز نخوابید بلکه از هر گوشه
فتنه انگیز بی باز حیطهٔ فرمان او بیرون کشیده در مقام منازع در آمده بود با این سبب ملتجی شدن
شاهان اسلام در حین وقوع جدال و قتال فیمابین خود و ارسال تحف و هدایا پیشمار مغرور و خیره
اندیشهٔ زوال دولت خود از کانون فراست بدر کرد تا بشامت نخوت و غرور صفاتی باطنش و حسن
نیتش به سیئات مبدل گردید و علت وفور کبر و غرور آنکه از قضا دران زمان ابراهیم عادلشاه بیجاپوری
دنیای فانی را بدرود نمود علی عادلشاه خلف الصدقش بسبب صغر سن که دوازده ساله بود از عهدهٔ مهمات
بادشاهی و کاردانی چنانکه باید و شاید بیرون نمیتوانست برآمد ازین سبب قصور و فتور تمام بارکان
دولتش راه یافت چنانچه نظام شاه و قطب شاه بارها به بیجاپور لشکر کشی میکردند عادل شاه طاقت
مقابله و مجادله
دو شیر خونخوار در خود ندیده به پناه راجه کرنیت و بندو بست دولت خود تفویض رایی صواب نمایش نموده و بیشتر
ازین واقعه ابراهیم قطب شاه حیدرآبادی بسبب تسلط جمشید قطب شاه برادر کلانش بر سریر سلطنت
خورده از دار السلطنت خود برآمد تا دو سه سال بآنی گندی آمده در پناهش بسر برد آخر الامر [illegible]
[illegible] دار السلطنت تلنگانه شده بود بنظر رجحین مقدمات و اتفاقات یقین تصور میکرد که تمام سلطنت
مملکت بیجاپور و تلنگانه از آن خود است غرض همدران روزها راجه که چندی بنوکندهٔ راد دار السلطنت خود

لشکریان نظام شاهی هزیمت یافته بطرف لکوکهار رو سیم راجه را بدد خود طلبیده او شکست اهل اسلام
را فوز عظیم و استحکام بنیان دولت خود انگاشته با فوج گران روتاخت و حوالی احمدنگر و جنیر آتش
غارت برافروخته تمامهٔ آن سرزمین و رعایا و برایا را خراب و تاراج و با خاک سیاه برابر ساخت
بعد منطفی آتش فتنه و فساد بزوال آشتی یافته فوج سامان غنیمت آندیار و متاع کذرانیدهٔ علی عادل شهریار
معاودت نمود در ینفرصت برادران او که در اد هونی بودند هرکاه جایش را خالی یافتند جمعی را از فتنه انگیزان
با خود متفق ساخته چند قلعه و تعلقات بیجی نکر را از روی تغلب تصرف نموده بودند رام راجه چون فتنه
عظمی در اطراف خود حادث و آثار بیدولتی و هزیمت در اعلام خود ظاهر دید و وقت زوال دولت و اقبال
خود مشاهده نمود متحیر و متفکر تر کردیده رسولان را بتحف نصایح و مواعظ نزد برادران برگشته فرستاده
خاطر جوئی و دلداری نمود چونکه سپاه و حشم بسیار کرد شان جمع شده بود و چند قلعه مستحکم نیز در تصرف
خود داشتند پند برادر را در کوش رضا جا نداده بیشتر از پیشتر با در میدان مخالفت فشردند راجه چون
دید که اکثر راجها و قلعه داران مملکت خود با او شان موافقت کرده اکثر سردار و سپاه نیز با نها کرویده اند
بمشورت و تجویز رای ارکان دولت خود وکیلی را بخدمت ابراهیم قطب شاه کولکندی روانه کرده التماس
امداد نموده بدستور از علی عادلشاه بیجاپوری استمداد جست تا هر دو بادشاه ذی جاه استدعای کومک او را
منعتم انکاشته سوار و پیاده و سامان رسد غلات حسب خواهش او روانه ساختند بعد رسیدن افواج سلاطین
باشان و تمکین سری راج تمّا و نورخان و تجلی خان کهه شکران او بودند با فوج بسیار مع افواج

سد راه ایشان شدند لاکن او ملاحظهٔ ابل ممانعت نکرده بلا اندیشه فیل سوار نقاره زنان تا دروازهٔ
محل خاص راجه جائی نه ایستاد هرگاه راجه آواز کوس بشنید همانگام چنانکه صدایش مغز سر فلک را
بجنبش می آورد و در ارکان زمین تزلزل می افکند کوش کرده بر بالای بام دوید و فروزیبای
سوارش را مشاهده کرده در آتش قهر و غضب سوخت و از حاضران پرسید که این کدام بی ادب
و شوخ چشم است که چنین جرأت و دلیری دارد همه گفتند همین تمراجه ناظم چنگلپیت
حسب الطلب حاضر حضور شده است بسکه بر بیباکی و رعب افزائی او متوهم و ترسناک
گشته بود مصلحتاً در آنروز سرسری ملاقات کرده بیرون حصار قلعه مضرب خیامش گردانید
روز دیگر از کارپردازان خود صلاح جست که چنین شخص دلیر و شجیع را که رستم وقت تواند گفت
در قلمرو ریاست خود داشتن غیر مناسب خیال انخواسته اگر خیال فاسد و اندیشه بد در دل
خود جاده هد و لشکر بسیار آید و بدستگاه ما بضبط و بسط تعلقات و برکنات قلمرو بیجی نکرده کار
تا مقاومت باو ممتنع خواهد شد در اینصورت اغماض بر سوء ادبش موجب خلل و فساد ملک و لشکر
میباید در اینباب صوابدید رای خود را معروض دارید همه با تفاق یکدیگر بگمان آنکه بت خلاف رای
سلطان را جستن بخون خویش باید دست شستن چون او را در صدد آزمایش یافتند در
زدند که پسندیده مهاراج عین صواب و عبرت دولت و ملک است که اکثر راجها و زمینداران جنوبی با بانگهها
با او ابواب رسل و رسایل و پیام و کلام مفتوح دارند و بدل با او رجوع شده اند الحق اغماض بر اینمعنی بر همی دولت

خود قرار داده بود او صاف دلاوری و داد گستری تمراجه بن سری چنگل راج ناظم چنگلپیت که در
کرناتک بالا یانکهات واقع شده و دریای شور طرف شرقیش هشت کروه فاصله دارد و نامبرده در شجاعت
و مردانگی و حسن و جمال و فرزانگی سرآمد معاصران خود و یکی از توابعان حاکم بیجی نگر بود مسموع یافته
بهانه ملاقات طلبیده اشتنا میرده اگرچه سر بغاوت و علم عناد و فساد می افراشت کس از سرکردهای
تهورمنشان راجه به تنبیه و تادیبش همت نمیگماشت اما برقاعدهٔ حلال نمکان حسب الطلبش تهیه
سفر کرده علم نهضت بیرون قلعه نصب کنانیده ناگاه ستونش شکسته بر زمین افتاد بهوبت
راج عمویش و دیگر هواخواهان و میهمان عهد دولتش شکست علم را بشگون بد گرفته بفسخ العزم سفر
التماس کردند و بعضی بر همین نیت اند که بهمین سبب صنم دیر کنچی که کاماچهی نام دارد در عالم رویا هم
ازین سفر او را منع کرد او بغرور شجاعتی که داشت سخنان کسی گوش نکرده قلعه مع توابعش و جمیع
اسباب ثروت بذمهٔ عموی خود باز گذاشت خود با یکهزار پیادهٔ احشام خون آشام و پانصد سوار
شجاعت آثار بسمت بیجی نگر نهضت کماشت قضا را در اول منزل متصل کوه سرورم صیادی خرگوشی را
از تفنگ زد و صید زخمی از انجا دویده پیش او رسید و بر زمین طپیده جان داد رفقایش ازین فال بد
به او اگاه کرده در تاخیر رحیل سعی کردند نامبرده در جواب ایشان گفت هر چه که خدا خواسته باشد
همان بجلوه ظهور در آید صاحب عزیمان باشهوکت هرگز از رود چنین واقعات متوقع حال نمیشوند
الحاصل چون قطع منازل و طی مراحل کرده داخل بنوکنده کردید چند بوابان قلعه حکم داشت

حالش کردید گفت چون تمراجه چنگلیتی را بمهر مادری پیش خود خواندم پرسش دادیم فریفته یکتا
دست بی دستگاه خود بر سینه شموس کنجینه ام دراز کرده خواست که ثوابت رخشان را کلفت
آلود دست مال بی اختیاری سازد دراز ریاض رخ رنگ بخش صد چمن من کل بوسه بچیند و باتمداد
حفظ نفس فرور شهوت دار السرور مهاراج را بتصرف خود در آرد من هرگز تن برضای او ندادم
الحال امید آنداریم که او زود بپاداش خود برسد راجه نادان امنش کید و تهمتش راراست انگاشته تا
بر قتل آن جوان بیگناه مشاوره نمود غرض چنان مقرر کردند که اورا بهانه ضیافت و گفت و شنود
امور ضروری طلب کرده اندرون قلعه بقتل رساند چون روز دیگر برقرار داد صدر طلبیده شد و بیگناه
با میران خان شجاعت دستگاه و چند سوار و پیاده اندرون قلعه رسید پس موران خانه خرابش راه
نجات از اطراف بر او مسدود ساختند یعنی بابهای حصار بر بستند و سلحداران که در کمین گاه منتظر
ورودش بودند با تیغ و کوپال پیش دویدند و بیادگان از دو جانب چون سکان عوعو کنان بر آن
شیران تهورشان دویدند چون تمراجه انجام کار و حال بدینمنوال مشاهده نمود از فیل فرود آمده
بر اسپ دلچسپ سوار شد و مع خان رستم نهاد و دیگر جانبازان سهراب منش پای ثبات بمیدان مردانگی
قایم کرده چنان داد شجاعت دردادند که زمانه مانند آن بی مهری بر حال جوانان جانباز چون ابر بهار
بی اختیار بگریست الحاصل مردان جان بر با در و دیوار کوچه و بازار را بخون کینه جویان ناتجربه کار رنگین تر
ساختند بلکه تمامه سکنای آنجا را زیر و زبر کرده قصد محل راجه ظالم نمودند در اینجا نبود کیفر ستم کیشان

واقبال عدو مال است وجای چنین نوشته یافتم چونکه تمراجه فایز به نوکنده کردید و مضطراق
سوارشین همه شهر و شهریان را بر شکفتانیده بود و راجه خود مضطربانه بر بالای بام دویده چشم
حیرت بین برکشاد منظوره راجه که از جان خود زیاده او را دوست میداشت از غرفه بالاخانه خود
نگاه شوخ بر رخ بهر فریبش دوخته بلطافت جمالش از پا درآمد یعنی عاشق جانبش گشته
همون روز از راجه رخصت گرفته بهانه مجرا طبیده چون او خالی الذهن که از فریب و دغا زنان غرچه
خصال نادان بود اندرون محل سرا رفت و از عهده لوازم ندر و داد آب فرزندانه که دران قوم مرعی بود
ایستاد تا زن بدباطن بجوشش شهوت نفسانی دستش گرفته اندرون خوابگاه خاص خود برد
و مترتکب امر شنیعه گشت یعنی از و تکلیف کار ناشایسته که شایسته دل ناپاکش بود درمیان
آورد و با نجاح حاجت خود کوشید او از نیمعنی سخت ناخوش و مجتنب گشته گفت نوکر راجه بمثابه
پسرم تو مادر من هستی بچه آئین و از روی کدام مذهب و ملت از مادر مترتکب چنین امر شوم شوم هرچه
باداباد قسم رام است که هرگز درین امر رام تو نخواهم شد پس بی انجاح حاجت آنفاحشه غضب آلود
بیرون آمد زن آن پشوب که بر مکرش هزار شیطان عالم خراب لاحول میخواندند بماند لشه ابر از شب
خاسته صبح خود موی سرا کنان و گوشه ساره بر زمین کشان گشان عرق خجالت و بادی از
تا پا افشان پیش راجه دوید و اشک بیحیائی از چشم بیرون آورده گفت عجب نوکر را
داری که امروز دامن عصمت سیاهی من بیک شوخ نگاه شهوت باز ملوث میشد چون

او را از اعتماد دینی که در دل آماده داشت بلا تامل فرمان داد تا پنجه دست راست آن بیچاره از بند جدا ساختند
با اهانت تمام شهرت داده او را بدر کردند و همه نقد و جنسش داخل خزانه بخشش نمودند و شخص دست
باخته هم بغیرت دینی بنشاهان اسلام که قوی دست شده بودند استغاثه دست دهی برده منتظر
دست یاب بود و همدرین نزدیکی راجه بهانه استمداد و استطلاب عادلشاه بنابر دفع خصومت
حسین نظام شاه که او بعزم تسخیر کلبرگه و سولاپور و کلیانی لشکر کشیده بود با جمع کثیر پای عناد از
خویش پیش نهاده روبدیار سلاطین آورده آتش جفا در اماکن و مساجد احمد انکرزده خرمن هستی
مسلمان کثیر را بباد نیستی در داد و بنکتادری راج برادر خود را با جگدیو راج و عین الملک و سپاه بسیار
بخرابی بلاد تلنگانه یعنی حیدرآباد نامزد فرمود چنانچه برادرش بنفاق دلی بخرابی هرچه تمامتر پرداخته
چند قلعه معتبر را بتصرف خود در آورد ازین سبب انواع خرابی بدیار اهل اسلام یعنی بادشاهان
ذوی الاحتشام راه یافته از هر گوشه فتنه انگیزی سر برداشته در مقام عناد و فساد درآمد و ملک بیجاپور
یعنی قلمرو علی عادلشاه نیز پر فتنه و شر گردید بود آخر قطب شاه و نظام شاه بصلاح وقت پیش آمده
بسیار صلح کرده راجه را برگردانیدند پس هر یک بادشاه در قلع و قمع شجره دولت سرنگبت راج را
مکنون ضمیر ساخته در فکر استعداد جدال و قتال و موافقت با یکدیگر تجویز ها بکار برد بیشتر در بیمقدمه
حسین نظام شاه از غایت جهل و وجود کفره بیجانگر را پیش نهاد همت ساخته مولانا عنایت الله را با مکتوب
صداقت اسلوب مشتمل بر دفع ارباب شرک و ضلال و تحف لایق نزد قطب شاه روانه داشته پیامی

که نگهبان دیوری راجه پرجفا و در فتح الباب آن فاحشه فتنه را بودند چون مور و ملخ بهجوم آورده
آن شیر میدان رسالت و شهامت را مع رفقایش از جان بودند بس ازین سانحه که شرح جور
ظلم و بیدادی بود اکثر راجها و زمیندار عمدهٔ توابع آن دولت بجای خود ها متوهم تر گردیده عرایض
ارجاع خود بپادشاهان بامداد اعنی بخدمت قطب شاه و علی عادل شاه و نظام شاه با تحف و هدایا
ارسال داشته باستیصال دولت راجهٔ ظالم ملتجی گردیدند و همدرین ایام انعقاد و سیر حشمت و جاه متعصب دین
اسلام چند مشایخ اهل اسلام را که در قلمرو ریاستش سکونت میداشتند طلبیده امتحانا مباحثه
دینی نمود چون ایشان در سوال و جواب ورد جواب از روی براهین و دلایل صریح غالب گشته اهانت
دینش کنایتاً ظاهر نمودند آن ملعون بی باک از راه دغا بایشان تکلیف ضیافت نموده گوشت گوساله
با گوشت گوسفند نخته خورانید بعد وقوف برانیمعنی بعضے از ایشان جان خود بزیر هلاهل در باختند
بعضے زبان کشیده در دیوانخانهٔ او انداخته راه عدم سپردند و این خونریزی دیندار هم انگزنبنیاد
انداز دولتش گردید دیگر آنکه شخصے از قوم ساوات ایران بعزم تجارت بدارالریاستش رسیده بر قاعدهٔ
بزازان دوکان خرید و فروخت در چیده بود روزے باراده غسل در آبادی برآمده بعد جستجو در جاه آسنا نگاه
آن مهین روباه که آب صاف داشت فرود آمده خواست که بدن خود تر سازد و در جاے دیگر چنان نوشته
باشد که تاجر مذکور روزی در ظرف دوغ فروشش بنا بر امتحان ترشی و شیرینی نگشته بود انداخته
جاشنی گرفت غرض بوقوع ادنی حرکت معاندان دین و اسلام انیمعنی کوشش کنان در جاه دوغ

حال داشته به بندگی خالق و در اطاعت خود مشغول و موظف دارند در دل عادل شاه تاثیر تمام نمود
تا غبار کینه و کدورت نزاع از خاطر اشرف زدوده شد الحمد لله مصالح بر نهج قرار گرفت که خدیجه
زمان چاند بی بی صبیه نظام شاه را در سلک ازدواج علی عادل شاه درآورده قلعه شولاپور بواسطه
جهیز داده شد و بی بی مدیه سلطانیه خواهر عادل شاه را در عقد نکاح مرتضی نظام شاه بن حسین نظام شاه
منعقد کردند و در تاریخی نوشته دیدم که حیات بیگم همشیره کلان عادل شاه را نیز بر وجهیت
ابراهیم قطب شاه معزز ساختند الحاصل بعد انضباط رابطه خویشی و مصاهرت و حل و عقد امور سلطنت
و استعداد حرب و ادوات عدد و سوز هر سه بادشاه جم جاه بر سیه چتره بملاقات یکدیگر پرداخته
بعزم جهاد رایات نصرت آیات بصوب بیجانگر برافراشتند بعد از قطع منازل چون بر ساحل آب
کشنا در سواد نیال کوته رسیدند رام راجه اتفاق و مصادقت بادشاهان را تفرقه جمعیت ملک و مال
و اقبال خود دانسته فورا وینکتادری راج را که در دلاوری و بهادری در ان دم کسی همتای او نبود با چهل هزار
سوار و لک پیاده و یکهزار فیل جنگی بهر مانع عبور آب کشنا پیشتر کوچانید و متعاقب آن کتم راج
برادر نسبتی خود را که بشجاعت و تهور دم مساوات با سپاهی چرخ میزد با سی هزار سوار و شصت
هزار پیاده و نهزار فیل جنگی نیز روانه نمود تا هر دو دلیر در برابر معسکر شاهان مظفر فرود گاه خود ساخته
عبور جسته راه راج خود هم با یکهزار فیل جنگی و لک پیاده و پنجاه هزار سوار که انبهمه مردم از جمله لشکر
خود جمع کرده بود چون پیل بر مست خرطوم نخوت و غرور را بهن تر از حوصله خود ساخته کوس انتهاض

خلت واتحاد گردید قطب شاه از نیمعنی بغایت منبسط گشته زیاده تر از تر غیب و تحریص در
دولت راجه مخدوم نموده از طرف خود سید مصطفی خان مدار المهام خود را با تحف و هدایای گزین
ایلچی نظام شاه بخدمت علی عادل شاه رخصت فرمود چون ساعت سعید هر دو ایلچی داخل بزم
حضور علی عادل شاه گردیدند بنصایح و مواعظ دلپسند و تمهیدات ارجمند خاطر آزرده علی عادل شاه را
خرم ساخته نوعی کردند که بساط مخالفت فیمابین نوردیده و صدد موافقت و مصادقت گسترده شد
بسی سخنان سنجیده و کلمات دانا انچه که در محفل خاص از روی عقیدت و اخلاص عرض نمودند که بهر نهجی حق نمای
آن عالیجاه ظاهر و هویدا است که تمام ملک دکن و تلنگانه در قبضه اقتدار یک سعادتمند بهمنی نژاد بود
تا پیوسته از بیم تیغ ظفر بارش دیار اسلام از صدمات فساد اشرار و خار تعرض مخالفان نابکار
محفوظ بود و هیچ کس چه از امیر و فقیر در امر استعانت و به روزی خود ملتجی بغیر نگردید حالا که عرصه
دکن و تلنگانه بوجود فایض الجود شهریاران نامدار زیب کبیر و رونق پذیر گشته است الحق بادشاه
اسلام را موافقت و مصادقت با کفار بد انجام نمودن و دست استیلا کفره فجره باغات خود بردیار و
اموال و زنان مسلمان دراز کردن نیدان و خانهای هستی بخلق الله را بآتش بیداد و قتل و غارت ارباب
فساد و ضلال سوزانیدن نزد خالق و خلایق غیر مستحسن بلکه این تهاون در درگاه الهی موجب بازخواست
بسیار می فرد اخواهد بود معاذ الله عن ذلک لازم بل واجب که با دقایق بکوشد
ارباب ضلال مساعی جمیله بظهور رسانیده جمیع مسلمانان و فقرا و مساکین را در

سیف و فرنگ بر خاک ریختند و بمحاربه بهمت مردآزمائی مصروف گردیده از میسره و میمنه
و قلب و جناح در ریختند نظم دو لشکر مقابل کشیدند صف بمردانگی شته نشان در مصف
ازان داور یکاه پنداشتی که پیدا نشد در جهان آشتی ز آتش فشانی بناورد گاه برانگیخت چون ابر
دود سیاه ز هر سو سنانهای بر آبدار چو مژگان غمزه زنان فتنه بار ز پیکان خونی که ریخشان شده
دل کوه لعل بدخشان شده زمین گشت لعل و هوا شد سیاه الغرض روز بیستم شهر جمادی الاول سنه
نهصد و هفتاد و دو هجری سال بیست و دوم از جلوس رام راجه بود قضارا در عین سرگرمی هنگامه
قیامت آشوب که صفوف در هم و برهم پیوستند و نیکتا دری راج و کنم راج و غیره از دست سپاه
لشکر آلایم تعقیل رسیدند و از هر جانب شیران جهان بیمالشته خون معاندان شده بسیری جان
در صف خصمان در خزیدند و بزور اسلام چند مرد چون آشام برام راجه پیوسته کشان کشان او را بخدمت
شاهان نامدار رسانیدند و فی الفور سر پر شر آن ملعون ستمگر بریده بر نوک نیزه برداشتند و سایر افیال
اشتر و تمام خزینه و همه اسباب سلطنت و حشمت و خیمه و خرگاه بدست مجاهدان لشکر اسلام درآمد
بعد ازان شهریار بادشاه جم جاه متوجه شهر بیجانگر گشته در اطراف آن بلده خیام و بارگاه برافراختند
و دلیران اسلام حسب الحکم دست بتاراج گشاده بنیاد آن شهر و قلعه و بتخانه ها را که غیرت افزای نگارخانه
چین بود بازمین برابر ساختند و در عوض تلافی و خرابی که سپاه رام راج در آن شهر
سپاه بادشاه اکثر عمارات و بتخانها و اسواق و دکاکین بیحد و نکران بیخ و بن برکندند پس

در یوفت القصه بعد ده روز سلاطین عظام طریق غیر مطروق عبور جوی بدست آورده و پانزده هزار سوار
هر سه موکب نصرت کوکب بمقابله لشکر نکبت اثر خصم گذاشته بلا وقوف اهل خصم فوراً عبور کرده
بر عقب معاندان رسیدند چون سرداران غنیم بر امر بمعنی اطلاع یافتند دست افسوس خائبه متوجه
ناورد گاه گشتند و با سی هزار فیل جنگی قلب و جناح برآراستند پس سلاطین جهان متقرر کردند که
جانبازان حسین نظام شاه که جمله بیست هزار سوار و پانزده هزار پیاده بودند بدفع حملات موکب راماج
همت گمارد و قطب شاه مع سپاه نصرت اشتباه خود که پانزده هزار سوار و بیست هزار پیاده موجود داشت
بمقابله و نیکتا دری راج که در میدان دلاوری هنر بری بود درنده و شجاعت از جمیع سرکشان کفار ممتاز
و با لشکر بیحد صف آرای محاربه شده بود رخش عزیمت جهاند و دمار نخوت و غرور سپاه کری کنم راج
که در شوکت و عظمت با فلک دوم مساوات میزد علی عادلشاه که با سی هزار سوار دکنی و بیست هزار
پیاده رزم آرا گشته بود برآرد انگاه آن سه خسرو یکدل و یکزبان بمحاربه ارباب خذلان بجنبش در آمدند
و افواج اسلام و کفر بسان بحر و ظلمت درهم آمیختند معاذالله دران روز حربی روی نمود که رعد و برق
بهیم لمعات شهاب تیغ صف شکن و سهیل بادپایان آتش نشان در حجاب غبار ابر و میغ گشته
و شمر فلک بمعاینه خونریزی صحرای آنحرب کرده زرد و زار بچهارم حصار نیلی فام رو پوش گردید چون
فیلان جنگی لشکر غنیم تزلزل در افواج ظفر امواج اسلامیان پدید آمد [illegible]
تکبیر اسپان فیل کش انگیخته بزخم تیر و نیزه فیلبانان را نگون سار [illegible]

بود بعلت متوجه شدن بادشاهان اسلام در شکست یکدیگر بلا اندیشه بجای خود آسوده سی سال بدستور
حکام سابق آنجا کار فرمائی کرده فوت کرد پسرش سرپمل راج برحسب رضای شاهان
ذوی الاقتدار سند پدر را کرم نموده بی غل وغش پای غرور از حد خود بیرون نیاورده بیست و هفت
سال بعیش و عشرت اشتغال داشت و از قطب شاه مطیع بوده ازین جهان فانی بملک جاودانی
درگذشت پس از ان پسرش وینگت نرسمراج نام بجایش متمکن گردید و او یکی از برادران خود را
که رنگ رایل نام داشت بحکومت بنوگنده نامزد کرده بود و از عهد ریاستش ده سال هم منقضی نشده
امرا و قطب شاهی و عادل شاهی هرگاه بعد وقوع هنگامه جدال و قتال فیمابین بادشاهان آخر الامر
ثانی شاه قطب شاهی و سکندر عادل شاه بیجاپوری یکدل شدند و بتسخیر و تفتیح بلاد کرناتکین فرماندار
بودند با افواج گران دران نواح نزول فرمودند چنانکه از طرف قطب شاه میر جمله امیر کبیر با قبول خان
و حمید خان و لشکر کثیر بتفتیح و تنظیم کرناتک پایانگهات نهضت کرد و دلاور خان و شهباز خان
امرای نامدار از حضور سکندر عادل شاه با عساکر نصرت مآثر در سنه یکهزار و شصت و نه هجری بهر تسخیر بلاد
بالاگهات و زیرگهات و بسیط جندیدت اکثر راجها و پالیگار را بزور شمشیر در حیطه فرمان خود کشیده
مطیع و منقاد ساخت دران حال فقط سه محل از محالات بیجے نگر اول حویلی دوم گنگاوتی سیوم
رودهاوتی بحکم سلطان حضور بلا مصرف باحتیاج و بینگت نرسمراج بطریق آل تمغا جاگیر گذاشته بیشتر
کوچیده و بلند قلاع پالیگاران جنوبی و قرار داد و قلعه صوبه سرا مستقر صوبه نشین بیجاپور گردانید

هر سه بادشاه تا چهار پنجاه حوالی بیجانگر را مضرب و منصب نمایر و اعلام ظفر و نصرت انجام ساخته
اوقات شریف خود را بسیر و شکار مصروف داشته بدار السلطنتهای خود مراجعت فرمودند
و در آنوقت قطب شاه باستصلاح و استطلاع نظام شاه و عادل شاه یلتمراج برادر خود را امراج مستوفی
را که پیش ازین زد و خورد از برادر خود رنجیده در پناه قطب شاه بسر میبرد بر صدر سلطنت بیجی نگر مستقر
متمکن گردانیده و بلاد جنوبی ساحل تنگ بهدر را بشرط اطاعت و فرمان پذیری بادشاه ان اسلام بر او
بحال داشته بود چون نامبرد بعد تاراجی مال و مکنت چندین ساله و اسباب سلطنت و ثروت
زینت بخش مسند وراثت خود گردید تلف مواد حشمت و جاه و ضبط بلاد شرقی و غربی که سیر حاصل
بود بسر چنگ تنبیه نخوت و غرور برادران خود انگاشته متنبه نشد و شکر عنایت بجای آورده
بسلوک و سلامت روی کار فرمائی میکرد بعد وفات حسین نظام شاه و سر برآستانه ان مرتضی نظام شاه
علی عادلشاه بر خویشی نسبت صهرت هم نظر نکرده باز تسخیر قلمرو نظام شاهی همت گماشت و با لواح
بیحد و شمار بحوالی احمد نگر و غارت و تاراجی آن نواح پرداخت مرتضی نظام شاه بن حسین نظام شاه
مرحوم بمقتضای صغر سن تاب مجادله و مقاتله نیاورده متوجه دار السلطنت برار گردیده به پناه تفال خان
امیر کبیر که دران ایام او با خودی خود سلطنت آندیار را بقبضه تصرف خود در آورده پسران عماد شاه
ولی ایجار را محبوس کرده بود آمده و قطب شاه را بر خرابی حال و جلاوطن شدن خود آگهی داده بمدد خود
برخیزانید در اثنای قطب شاه یلتمراج را نیز بخود متفق ساخته بود الغرض یلتم راج که بود برادر مسند

رسید که نامبرده پیر مرد با دو سه پسران در تعلقه کملاپور که در وسط حدود شهر بیجی نگر الحال آباد است
سکونت میدارد او سر افتخار برداشته چندی بنا سود که حیدر علیخان بهادر ترقی کرده بعد تسخیر و
تنظیم بالا گهات و تقرر صلح با انگریزان که اینهمه کوایف مفصل در نشان حیدری ترقیم یافته در سنه
یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری با نظر فوج کشی نموده او را بنا بر ملاقات یاد فرمود او عسلمندی
مزاج را بهانه ساخته پسر خود را با چند زر و تحایف روانه داشته امن خواست تا نواب بهادر در برعمدگی چند روز باشد
واقتادگی او نظر غور کرده بمعافی نقد و جنس نذرش پذیرفت و خلعت مع سند بحالی همین محل تبلیغ
داشته پیشتر رایهی گردید و نامبرده بجای خود آمده و در سنه یکهزار و دو صد هجری در حینیکه تیپو سلطان
از جنگ مرهته فراغت حاصل ساخته روی توجه باین سمت آورد تمراجه که در آن زمان با مرهته سازش کرده
بود بسبب اذیت قهر و غضب سلطانی منع احمال و اثقال و لواحقان خود بطرف کچندرگد رو بفرار نهاد
تا محالات مذکور داخل سرکار خداداد شد چنانچه علاوه دی میکت خان ببرجنگ بصوبداری آن نواح مامور شده
چندی کامرانی نمود غرض بعد شهادت تیپو سلطان که در سنه یکهزار و دو صد سیزده هجری واقع شد بفراهمی
چند پیاده پرداخته محالات خود را باز بتصرف خود آورده فارغ بالی اندیشه است اورنگ دوم شرح بنای
صوبه سرا و ذکر حکام آنصوبه بتفصیل ذیل آنکه در ایام سابق سواد صوبه سرا بیابان هولناک و جنگل سخت معرا
از آبادی بود چون نرسمبر ایل بسر کرده بیجی نگر عرف آنرا گندی که کیفیت در اورنگ اول گذشت لایق
سیر شکار بسمت پنوگنده آمده باز بدار المقر خود مراجعت نمود و هر دم اراده از دیاد آبادی ملک در

دوم مذکورش خواهد شد بطرف پنوکنده نهضت فرمود چون رنگ رایل را منحرف از اطاعت و
فرمان برداری خود دید محاصره کرده بتفتیح آن حصار همت برگماشت رایل مذکور سکونت آنجا را
مناسب ندیده قلعه مع توابع بایالت کستوری نایب داماد خود که احوالش آینده در اورنگ هشتم ظاهر
خواهد شد گذاشته بطرف حیدر کری شتافت حاصل آنکه از ان زمان هر راجه را که بعد انتقال
یک مسند آرا می شد همه از اهل آنقوم می پرستیدند و اعزاز و تکریمش را چاپلوسی واجب میشناختند
و رسم ترک تعظیم و سلام در سلسله چهتریان آنجا دیده نشد که هرگز کسی را سلام نمیکنند و کسی از
راجهای دکن و بالیکاران بلاد کرناتکین خطاب و لقب و دولتمندی باصطلاح علو مرتبه شان
بطور مذهب و ملت خود خواسته باشد باندرو تالیف نقد و جنس با آنها ملتجی شده مخاطب و ملقب میشدند
چون بعد تسخیر دار السلطنت بیجاپور که در سنه یکهزار و نود و هفت هجری سلطان عالمگیر مفتوح ساخت
داود خان پنی از حضور سلطان موصوف بنیابت ذوالفقار خان امیر الامرا ابن اسد خان وزیر
مدار المهام عالمگیری بسفارت کرناتکین نامزد شده مرخص گردید همین سه محل جاگیر که سابق مذکور شد
حسب الحکم حضور براجه آنجا داگذاشت پس ازان زمان تا زمان حال از اولاد حکام آنجا طبقه
بطبقه بجای خود مسند آرا شده در اطاعت حکام اسلام سر میپیچند و بلا تردد و تشویش و بی زحمت
کم یا کمی بلند پایه می بودند و هر صاحب دولت که با خذ زر نعل بهای ذمه صاحب صوبه پاشکش بالیکار و غیره
عوض کسی میفرمود هرگز متعرض احوال چهتریان بیجی نگر نمیشد چون نوبت دولت آنجایی ویران به تمراجه

عبش کستوری از نیجهت بود که او در کسب سپاهگری و پته بازی شهرو وقت بود چنانچه هنر دست
اش اینکه صندل سائیده در ظرفی پر کرده به پته از سر تا پای خود مالیده و تیز پش اصلا برگ و پشم
صدمه نرسانیدی تا باین لقب مخاطب شد بعد فوتش رنگ نایک برادرش قایم مقامش گشته
ضابطه و ناسق مکانهای مذکور شده برآئین برادر خود کار مینمود و قلعچه بتن مذکور و دیگر جاها که بالا
ذکر یافت بنا ساخته اوست چون بیست سال در ایام حکومت کشن رایل بن نرسمبر ایل بسر برده
از خود در گذشت و او لاولد بود اعیان دولتش و کار پردازان راجه ملنا یک پسر کستوری کشنا را
بسر داری آنملک بر داشتند و نامبرده هم بر قاعده پدر و عموی خود بند و بست ملک کرده اکثر مواضعات
و قلاع را خوب استحکام داده نامی برآورد و در ایام خود رعایا را چنان خوشدل داشت که وقت کارش
لشکر اعدا شکنش بودند و تا ئید زر بسیار مینمودند او معمول هر تی را دار الریاست خود قرار داده همو جا سکونت
داشت و او را سه چهار پسر دانا بودند آنها را بهر یک تعلقه بنا بر تربیت داشته چنانچه پسر کلان را بحکومت
تعلقه اگلی برداشته و دیگری را به کندر پی و یکی را به رتن گری و پر گل که آنهم قلعه کوهی است بین الوسط رتن گری
و کندر پی تیار ساخته او که الحال به نیلکنڈ مشهور است حاکم ساخته و یکی را بو گاپتن سپرده خود بر همه
حکمرانی مینمود بعد حسب از دار المقر خود بر سبیل سیر و شکار برآمده نیز رفتن بلن هلی که الحال جنوبی
سه کروهی صوبه سرا واقع است داشت در اثنای راه گله بانان که دیوپاد سیر پا نامی و برادر زاده
الایام مع گله گاوان و گوسفندان خود از حکم و پیرهند ر رایل جد نرسمبر ایل راجه بیجی نگر بهر جرای آمده

دل خود مصمم میسازد در آن حال اعیان دولت بر او ظاهر ساختند که اگر اینهمه ملک کهستان جنوبی و شرقی
دارالریاست آباد شود باعث منافع کثیر و معموری خزانه خصوصا موجب ضبط و نسق امور ریاست و
عدم مداخلت اعدای دولت و دفع خلل حرامیان و قطاع الطریقان مردم آزار میتواند شد قطع نظر از این
بر صاحب دولتان والاهمت لازم بل واجب است که باستمالت و دلدهی و فراهمی رعایا و برایا جهد بلیغ
نموده ملک آباد سازد و خس و خاشاک خلل و فساد اطراف و جوانب بجاروب عدل و انصاف پاک و
صاف نموده نام جوانمردی و جهان پروری بر جریده روزگار ثبت نماید پس انمعنی پسند خاطر گردیده
از عهده واران کارخانه ریاست خود چند کسان را که آثار بهادری و تجربه کاری و علامت نمک حلالی از ناصیه
عبودیت ایشان نمایان بوده بر کرسی ریاست آبادی ملک و تعمیر قلعجات کوهی و زمین دوزی و فراهمی و حفاظت
رعایا تاکید کرده با فواج مرواته کرناتک بالاگهات و بایین گهات نمود از انجمله شخصی از قوم بیدر کسنوری
کشتنام از نزد راجه رخصت یافته بسمت جنوبی واکنی دارالریاست آمد و از جمله کوههای آنطرف کوهی را
مناسب آبادی دیده سپنه بیدو حصار سنگی برکشیده و تن کری نامش نهاده یکی از برادران خود را که
رنگ نایک نام داشت بحراست آنقلعه و آبادی آنخطه مامور کرده خود بآبادی دیگر جاها و تعمیر قلعجات
بحماشت چنانچه در قلیل الایام بر کوهی دیگر که شمالی رتن کری بست و پرتاپ کرد کوهی است حصاری کشیده
موسوم بنا نهاده به کندرپنی نامزد ساخت پس ازان محل هرتی که الحال داخل سرکار چیتل درگ است
و تاوز کرا و بوکاپتن آباد کرده در علاقه خود داشت و بایین درست هفده سال حکومت کرده در گذشت و

برآمده معموره اکلی را دار الریاست قرار داد و بساعت سعید بلداران جا بکدست و معماران چیره دست کار
دستگر ایشان نادر هنر را بعد قطع جنگل بجای پسندیده و نشان ساخته پدر خود بنای حصار اندراخت
و خانه بروباه مذکور را مرکز ساخته دایره وار پیرامونش حصار پخته از سنگ و گچ تعمیر نمود و دو
قسمال دروازه قلعه مقرر کرده دیوان سیرپی نام نهاد و دور و برش چند دوکانها ترتیب داده بنیو یارا
را فراهم کرد چون فقط دیوار قلعه مع برج و باره تیار گشته تتمه نیم کلا بود که از قضا دولت
چهتریان بیجی نگر بسر آمد یعنی رام رایل از دست بادشاهان اسلام که علی عادلشاه بیجاپوری و ابراهیم
قطبشاه حیدرآبادی و مرتضی نظام شاه جنیری اتفاق کرده بودند در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری
در سواد نیال کوته اینطرف جمعی کشنا بقتل رسیده بادشاه بیجاپور آنے گندی بجنگ کرفت نایک مذکور
مع متعلقان و اسباب ثروت خود به رتن گری شتافته کوه را قایم کرد و یکی از برادران دوست دار خود را
که رنگ سامی نایک نام داشت بحراست قلعه مقرر کرده بود و کار تعمیر قلعه حسب دلخواه تمام نشده که ایلچی دولت
خان بهادر امیر کبیر و شه نواز خان بخشی بیجاپوری بعد مهم ملنار یعنی نواح بدنور که الحال به نگر مشهور
است از حضور عادلشاه ثانی در سنه یکهزار و سی و نه هجری رخصت گشته به بندوبست اینهمه ملک
کرناتک بالاگهات در رسیدند بعضے مورخ گفته اند که پالیکار تری کرا و بسواپتن که برادر نسبتی نایک مذکور
میشد پیش ازین بعزم شکار تفرج کنان بسمت دیوان سیرپی آمده چندے مهمانش شد و او از راه مزاح
و خوشطبعی بول در شسته برنج و با آب آمیخته نوشانید و او برانمعنی اطلاع یافته بغضب تمام نفاق

اقامت میداشتند و کرد خانهای خود حصاری کلی کشیده بدیون سیرتی موسوم ساخته بودند نرفته
رفته الحال به بودی در بته شهرت یافته چون نایک مذکور دران سرحد رسید در عین بیابانی رو باهی را
پسش چند سگان تازی تیز ناخن را قلاده سردار چون سگان به برق آهنگی نزدیکش
رسیدند بعد چند شعبده بازی رو باه حمله شیرانه کرده سگان را از پیش خود راند چنانکه بیست
تمام متمثل گربه به پناه دامن خاوند خود خزیدند نایک مذکور از اثر آب و هوای مردانه آن سرزمین
واشکفته ارادهٔ بنای قلعه در ایجاد داشته همون جا خیمه زد و برام راجه داماد کشن رایل که در آنوقت
حاکم ممالک بود مفصل اینواقعه بر نگاشته اجازت تعمیر قلعه درخواست اما تا ورود جواب
برحسب مدعا ناکاد معمار اجل دیوار هستیش را از بنیاد حیات برکنده پایهٔ وجود دولت تازه را بر پا ساخت
یعنی نایک مذکور در گذشت و پسر کلانش که بالا مذکور شد و رنگا نایک نام داشت بر مسند پدر قرار
گرفت و همه ملک و خزانه و دیگر اسباب لازمه راجگی بتصرف خود آورده در بند و بست ملک مقید بود
تا چندی در مقدمهٔ تعمیر قلعه درنگ رود داما همدران اثنا نایک نو مسندنشین حضور طلب گشته از سر نو
خلعت و سند بحالی ملک موروثی یافته عزم مراجعت داشت که اعیان ریاست او را از ارادهٔ پدرش که
هوس تعمیر قلعه نو در سر داشته جان خود بحسرت در باخت آگهی داده بدان آوردند که مجددا عرض کرده
در باب تعمیر قلعه اجازت حاصل نماید نایک مذکور بعلت خوشنودی روح پدر حکم بنای قلعه بحضور
گرفته از انجا معاودت کرد از دار المقرر برتی مع احمال و اثقال و سایر کارخانهٔ دولت و خزانه و زنانه

ما و نوری از کهات هر یهر عبور جوی تنگ بهد را نموده پالیکاران را که درمیان راه لشکر بودند
به پرستاری و فرمان برداری کشیده رفته رفته بقلعه دیوان سیری رسید چون جارس آنجا
هرگز در اطاعت او نیامده اندیشه ناصواب در دل داشته مستعد بجنگ گردید امیر والا شکوه
غازیان شیر دل را حکم داد تا قلعه را محاصره کرده بحصار شکنی و منجنیق پرانی مشغول شده بعرصه
پانزده بیست روز مفتوح ساختند و جارس شوخ منش را بقتل آورده آسوده کشتند تا خود بدولت
همونجا مضرب خیام و اعلام عسکر منصور ساخت چون قلعه مذکور در وسط بلده بالا کهات بفضای دلکشا
و میدان وسیع واقع بود جای صوبه نشین بجاپور مقرر فرموده چهار صد میواتی و دو صد جزایر دار را
بحراست قلعه مامور کرده خود بضبط دیگر مکانات و قلعجات پالیکاران پیشتر نهضت فرمود و
عبد الحسین خان نامی منصبدار را قلعه دار صوبه مقرر ساخت مخفی نماند که میواتی از متوطنان خطه پور
مردم اعتبار و جری و راست گویند و در میان ایشان قصوری و فتوری واقع نمیگردد و در کار سرکار
و فرمان رئیس سر مو تجاوز نمیکنند و تا بودن جان کوشش مردانه بجا می آرند اکثر سلاطین هند و دکن
پیرامون اردوی معلا و گلالبار و محل خاص زنانه چوکی ایشان دارند و بهر جا که متعین میشوند آنجا کارهای
نمک حلالی ظاهر میسازند بالغرض امیر والا تدبیر چون پیشتر روانه گردید بازوی جرات و مردانگی بر پالیکاران
طراف و جوانب برگشاده بعضی ها را بجنگ و بعضی ها را بعبرت نمایی و دانائی و اکثر ایشان را به پند و
نصایح و سخنان چرب و شیرین فرمان بردار و مطیع خود ساخته بقدر کیفیت ایشان و رضامندی ایشان